تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب بیست و ششم**

**آغاز دین مسیح**

زندگانی زکریا، یحیی،

مریم و عیسی (ع)

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 7

**بخش اول : زکریا و یحیی «ع»**

**فصل اول: زكـرياي نـبي "ع" 9**

**زكريا "ع" و كفالت مريم**

**زكريا "ع" و تولد يحيئ نبي**

**طرز دعاي زكريا "ع"**

**ارتباط كرامات مريم با دعاي زكريا "ع"**

**شرح دعاي زكريا "ع"**

**داستان زكريا در قرآن و تحليل آن**

**همزماني پيامبري زكريا و يحيی و عيسی"ع"**

**تاريخ زكريا و عيسی در انجيل**

**فصل دوم: حضرت يحيي "ع" ( معجزه اي مقدمة تولد عيسي"ع") 23**

**خلاصه تاريخ زندگي يحيي"ع" در قرآن**

**شرح زندگي و مرگ يحيي "ع" در روايات**

**يحيي پيامبر و اعجاز زندگي او**

**اعجاز تولد در غير موقع**

**نشانه اي كه زكريا از خدا خواست؟**

**دستور الهي اخذ كتاب**

**علم يحيي در سن كودكي**

**تقوي يحيي و صفات عاليه او**

**سلام خدا بر يحيي"ع"**

**جزئيات تولد يحيي در قرآن**

**ارتباط زندگي مريم با تولد يحيي"ع"**

**نامگذاري يحيي"ع"**

**شباهت هاي يحيي و عيسي "ع"**

**بخش دوم: حضرت مریم و حضرت عیسی «ع»**

**فصل اول: حضرت مريم"س" - صـدّيـقـة قـانـتـه 34**

**خلاصه تاريخ زندگي مريم "س" در قرآن**

**شرح ولادت حضرت مريم در قرآن**

**پدر و مادر مريم**

**مفهوم " تحریر یا آزاد سازی" مریم**

**چگونه انتظار تولد پسر تبديل به دختر شد؟**

**امتيازات مريم "س"**

**نـام گذاري مـريم**

**زندگي مريم قبل از تولد عيسي "ع"**

**زندگي مريم تحت تكفل زكريا "ع"**

**محراب عبادت مريم،**

**محل نزول مائده آسماني**

**مريم، مادرعيسي مسیح "ع"**

**برخورد اوليه مريم با فرشته وحي و رسول پروردگار**

**باردار شدن مريم**

**به سخن در آمدن عيسيِ نوزاد مريم در مقابل تهمت مردم**

**گواهي عيسيِ نوزاد به پيامبري خود**

**ديدار و گفتگوي مريم با ملك**

**وظايف و مقامات مريم "س"**

**مريم، و نام و ذكر او در قرآن**

**آل عمران كيستند؟**

**هدف سوره مريم، و سرگذشت هاي مذكوردرآن**

**اعتقاد به الوهيت مريم در فرق مسيحي**

**فصل دوم : حضرت عيسي"ع"از تولد تا رسالت 58**

**عيسيِ قرآن كيست؟**

**خلاصه تاريخ زندگي عيسي"ع" در قرآن**

**جزئيات تولد عيسي"ع" به نقل قرآن**

**نام، و نام گذاري عيسي "ع"**

**1- كلمه**

**2- مسيح**

**3- عيسي پسر مريم**

**اعلام مقام و منزلت عيسي در زمان تولد**

**تشبيه ولادت عيسي"ع" با خلقت آدم "ع"**

**فصل سوم: وظايف اصلي رسالت عيسي "ع" 67**

**دو وظيفه اصلي رسالت عيسي**

**1- تصديق تورات**

**2- حلال كردن برخي حرام ها**

**عيسي مبعوث به بني اسرائيل و كل مردم**

**بخش سوم : شریعت عیسی و انجیل او**

**فصل اول : شريعت عيسي و کتاب مقدس انجیل 70**

**شريعت عيسي از نظر قرآن**

**قضاوت و حكم بر اساس انجيل**

**انجيل، كتاب عيسي"ع"**

**سه جنبه مشخص انجيل از نظر قرآن**

**انجيل واحد از نظر قرآن**

**قبول انجيل هاي فعلي از نظر قرآن**

**تاريخ انجيل هاي چهارگانه**

**انجيل متي**

**انجيل مرقس**

**انجيل لوقا**

**پاورقی :**

**انجيل يوحنا**

**پاورقی: انجیل ها از منظر کلیساهای دیگر**

**خلاصه دعوت عيسي «ع» درانجيل موجود**

**انجيل هاي متروك و مغضوب ( انجيل بارنابا :)**

**تورات و انجيل در عصر نزول قرآن**

**چرا تورات و انجيل اجرا نمي شود؟**

**بخش چهارم: معجزات عیسی «ع»**

**فصل اول : معجزات عيسي "ع" 86**

**معجزات عيسي"ع" به نقل قرآن**

**سخن گفتن عيسي «ع» در گهواره**

**انواع نعمت ها ومعجزات اعطائي به عيسي"ع"**

**نزول مائده آسماني**

**داستان نان و ماهي مسيح در انجيل يوحنا**

**تحليل دعاي عيسي براي نزول مائده آسماني**

**چگونه حواريون درخواست خود را اصلاح كردند؟**

**درخواست مائده، و ادب دعاي عيسي"ع"**

**خصوصيات دعاي نزول مائده**

**بخش پنجم : ماجرای مرگ عیسی «ع»**

**فصل اول : پايان حيات زميني عيسي "ع" 99**

**مدت عمر عيسي "ع"**

**پايان كار عيسي "ع"**

**داستان شام آخر**

**عيسي"ع" در آسمان**

**نظر قرآن درباره ادعاي قتل عيسي"ع"**

**رفع عيسي "ع"**

**رجوع ثانوي عيسي"ع"**

**بخش ششم : حواریون عیسی «ع»**

**فصل اول: حواريّون و پيروان عيسي"ع" 108 انتخاب حواريّون و بيعت آنها**

**دلايل انتخاب حواريون**

**بنيانگذاري دعوت مسيحي با انتخاب حواريون**

**حواري كيست؟**

**صاحب وحي، و نبي بودن حواريون**

**اخلاص و ايمان حواريون**

**انصارالله ازمسيحيان و مسلمانان**

**برتري پيروان عيسي"ع"**

**حواريّون عيسي درانطاكيه وحبيب نجار**

**شگون بد زدن مردم در حق رسولان**

**چگونگی شهادت رسول چهارم**

**نابودی شهر انطاکیه**

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**زکریا و یحیی «ع»**

**فصل اول**

**زكـرياي نـبي "ع"**

مستند:آية 38 تا 41 سورة آل عمران  **" هُنالِكَ دَعا زَكَرِيّا رَبَّهُ ...!"** الميزان ج 5 ص314

# زكريا "ع" و كفالت مريم

از زندگي زكرياي پيامبر غير از مورد كفالت مريم "س" و تولد يحيي عليه السلام ذكري در قرآن مجيد نرفته است. اما تكرار بندهاي مختلف شرح زندگي اين پيامبر عظيم الشأن در سوره هاي مختلف با نشان دادن وضعيت تولد يحيي، در برگيرندة بسياري از نكات مهم تاريخ حيات آن بزرگوار، و در عين حال نشانگر زمينه سازي خداي متعال براي به دنيا آوردن پيامبري اولواالعزم چون عيسي از مادري باكره و كرامت ها و اعجاز مشهور آن حضرت بوده است.

قسمتي عمدة از شرح زندگي اين پيامبر الهي مربوط مي شود به زماني كه كفالت مريم را به عهده داشت. و اين تكفل بر اساس قرعه كشي بين كساني اتفاق افتاده بود كه بر سر كفالت " **مريم دختر عمران** " باهم مخاصمه مي كردند.

چنانكه از روايات اسلامي برمي آيد، عمران پدر مريم نيز از پيامبراني بوده كه بر قوم خود مبعوث شده بود.

مرحلة حساس زندگي اين پيامبر بزرگوار از آنجائي شروع مي شود كه براي سركشي به مريم به محراب كليسا رفت و نزد مريم رزق شگفت انگيزي مشاهده كرد، و موقعي كه از مريم پرسيد اين روزي از كجاست؟

پاسخ شنيد:

از نزد خداي متعال و روزي رسان!

در اينجا بود كه زكريا از خدا فرزندي براي خود خواست و خداوند سبحان نيز دعاي او را اجابت كرد و يحيي را به او بخشيد.

مطالب مربوط به تولد يحيي"ع" را در قسمت هاي ديگر مطالعه خواهيد فرمود، اينجا آن قسمت از اين سرگذشت را به نقل از قرآن شريف پي گيري مي كنيم كه بيشتر نمايشگر شرح حال زكريا عليه السلام مي باشد:

« **زكريا، در آن هنگام كه كرامت مريم را مشاهده كرد، گفت:**

**پروردگارا !**

**مرا به لطف خويش فرزندي پاك سرشت و ذريه اي طيبه عطا فرما !**

**همانا، توئي مستجاب كنندة دعا !**

**پس زكريا را هنگامي كه در محراب عبادت به نماز ايستاده بود،**

**ملائكه ندا دادند:**

**همانا خداوند تو را به ولادت يحيي بشارت مي دهد،**

**در حالي كه او نبوت عيسي " كلمة خدا" را تصديق كند،**

**و خود هم پيشواي مردم و پارسا و پيغمبري از شايستگان باشد!**

**زكريا عرض كرد:**

**پروردگارا !**

**چگونه مرا پسري تواند باشد،**

**در حالتي كه مرا سن پيري فرارسيده و عيالم نيز عجوزي نازاست؟**

**گفت:**

**چنين است كار خدا، هرچه بخواهد مي كند !**

**عرض كرد:**

**پروردگارا ! مرا نشانه اي مرحمت فرما !**

**گفت:**

**نشانة تو آن است كه تا سه روز با كسي سخن گفتن نتواني و جز با رمز چيزي نگوئي،**

**پيوسته به ياد خدا باش،**

**و او را در صبحگاه و شامگاهان تسبيح گوي** ! »

سؤال زكريا از خدا در اين آيات سؤال تعجب است، براي فهميدن حقيقت مطلب، نه اين كه سؤال استبعاد باشد. زيرا از طرفي تصريح به بشارت او - و اينكه خدا دعايش را اجابت فرموده و به زودي فرزندي به او عطا مي شود - و از طرف ديگر خود اين جهات كه منشأ تعجب و پرسش اوست در ضمن دعا و درخواستش بوده است.

قسمتي از اين صحنه را در سورة مريم چنين مي خوانيم:

« **خدايا ! من استخوانم سست شده،**

**سرم از پيري سفيد گرديده،**

**و در دعا و خواندنت خدايا تيره بخت نبوده ام،**

**من بعد از خويش از وارثان مي ترسم،**

**و زنم نازاست،**

**مرا از نزد خويش فرزندي ببخشاي !** »

به نظر مي رسد كه جهت ذكر نمودن پيري خود و نازا بودن عيالش در اين مقام روي جريان ديگري مي باشد.

توضيح اينكه : زكريا چون كرامت الهي را در حق مريم مشاهده كرد، و متذكر انقطاع نسل خود هم گرديد، حالش منقلب شد و بدون درنگ از خداي متعال درخواست چنان ذريه اي كرد.

از طرف ديگر هم در دعا و خواستنش چيزهائي را كه بيشتر موجب تأثرش مي شد، يعني رسيدنش به سن پيري و نازا بودن عيالش را از باب غمگين بودنش ذكر كرد. چون خداي متعال دعاي او را مستجاب نمود و به او بشارت فرزند را داد، گوئي از آن حال انقلاب به خويش آمد و از آن بشارت - با در نظر گرفتن پيري خود و نازائي عيالش - اظهار تعجب نمود، چون چيزي كه در سابق وسيلة يأس و حزن او شده بود اكنون وسيلة تعجب توأم با مسرت برايش مي شود!

علاوه بر اين مي توان گفت: اين كه پس از بشارت، جهات نقص مطلب را متذكر مي شود، و كيفيت رفع آن موانع را يك يك استعلام مي كند براي لذتي است كه از فهميدن خصوصيات افاضة آن نعمت مي برد.

آري ! هنگامي كه " سيد " به بندة خود اقبال كرد، و بنده از آن اقبال قرب و انس مولي را درك نمود، چهره اش باز مي شود و يك نحو خوشحالي او را فرا مي گيرد كه مايل است از هر حديثي لذتي ببرد، و از هر بابي تمتعي بگيرد!

جملة « وَ قَد بَلَغَني الْكِبرَ ،ُ » كنايه از نداشتن شهوت نكاح به واسطة شيخوخت و پيري است. از اين جمله مراعات ادب شده و زكريا "ع" نداشتن شهوت نكاح در خودش را در حضور الهي در لباس كنايه عرضه داشته است.

آنچه از ظاهر آية « وَ كانَت اِمرَأَتي عاقِراً، » فهميده مي شود، آن است كه در عيالش پيري و نازائي هردو بوده است، زيرا اگر تنها نازائي بود نه پيري، بايد مي گفت: زنم نازاست، و نمي گفت: زنم نازاي بود .

قالَ كَذالِكَ اللهُ يَفعَلُ مايَشاء !

پاسخش داده شد، كه – چنين است كار خدا، هرچه بخواهد مي كند!

از ظاهر آيه استفاده مي شود كه اين مطلب به واسطة " ملك " گفته شده است. زكريا صوت گوينده را از همانجا شنيد كه بار اول شنيده بود.

گوينده تصريح كرد آنچه به تو بشارت دادم از موهبت هائي است كه حتماً واقع مي شود. در آن اشاره شده كه موضوع مورد نظر از قضاياي محتوم است كه بدون شك واقع خواهد شد.

« **زكريا عرض كرد:**

**خدايا، براي من آيت و نشانه اي مرحمت فرما ! فرمود:**

**نشانة تو آن است كه تا سه روز با كسي سخن گفتن نتواني الاّ به رمز و اشاره ...!** »

پيش آمدن اين آيه و نشانه، يعني قدرت نداشتن زكريا به سخن گفتن تا سه روز، از وجوه تشابهي است كه ولادت يحيي با عيسي دارد. زيرا در داستان عيسي هم ذكر شده كه عيسي به مادرش گفت:

**« اگر از جنس بشر كسي را ديدي بگـــو من براي خدا نذر سـكوت كرده ام، و با كسي امروز تكلم نمي كنم! »**

زكريا در ابتداء اطمينان پيدا كرد كه نداء بشارت يك نداء رحماني است، سپس كيفيت ولادت بچه را با همان جريان تعجب آميز سؤال نمود و به او هم جوابي اطمينان بخش دادند. در مرتبة آخر آيه و علامتي خواست تا از مرتبة اطمينان به " يقين" برسد و به رحماني بودن " نداء " قطع حاصل نمايد.

در سورة مريم كيفيت اين نداء روشن تر بيان گرديده است، آنجا كه مي فرمايد:

« اِذ نادئ رَبَّهُ نِداءً خَفِيّاً – آن دم كه زكريا خدايش را ندا داد، نداي پنهاني!»

در اينجا بر تكلم زكريا " نداء " اطلاق شده، به عنايت آن فروتني و خواري كه زكريا در پيشگاه عظمت و جلال حضرتش به خود گرفته و سپس ندايش به خفا و پنهاني توصيف شده است، و از آن فهميده مي شود كه زكريا "ملكي" را كه واسطة بشارت بوده، نديده است، بلكه تنها صوتي را شنيده كه هاتفي به آن سخن مي گويد، لذا درخواست آيه و علامت را نمود.

مستند: آيه 2 تا 15 سورة مريم **" ذِكرُ رَحمَةِ رَبِّكَ عَبدَهُ زَكَريّا...!"** الميزان ج 27ص12

# زكريا "ع" و تولد يحيئ نبي

سورة مريم در قرآن مجيد با ذكر رحمت پروردگار بر بندة خود زكريـــــا آغاز مي گردد، و قسمتي از تاريخ زندگي اين پيامبر خدا را زماني كه درخواست فرزند از خدا مي كرد، بيان مي كند، و آنگاه به شرح تولد يــحيي مي پردازد:

« **... آندم كه پروردگارش را ندا داد، ندائي نهاني،**

**گفت: پروردگارا !**

**من از پيري استخوانم سست و سرم سفيد شده است،**

**و در خواندن تو اي پروردگار بي بهره نبوده ام،**

**من از بعد خويش از وارثانم بيم دارم،**

**و زنم نازاست،**

**مرا از نزد خود فرزندي عطاكن!**

**تا از من و از خاندان يعقوب ارث برد،**

**و اورا، پروردگارا، پسنديده گردان !** »

زكريا سابقة استجابت دعاهاي خود را پيش مي كشد و مي گويد:

- پروردگارا، من هيچوقت در دعاي خود از ناحية تو محروم و خائب نبوده ام، مرا به اجابت كردنت عادت داده اي، هر وقت تو را مي خواندم قبول مي نمودي، بدون اينكه مرا شقي و محروم سازي !

حضرت زكريا مي ترسيده از اين كه از دنيا برود و نسلي كه از او ارث ببرند نداشته باشد. همسر او علاوه بر اين كه تا آن روز كه اين دعا را مي كرده، فرزندي نياورده بود، و از سن فرزنددار شدن نيز گذشته بود.

مجموع زمينه چيني هائي كه آن جناب براي دعاي خود كرد، به دو فصل تقسيم مي شود:

**اول**، اينكه خداي عزوجل او را در طول زندگاني اش و تا امروزي كه پيري سالخورده شده، به استجابت دعا عادت داده است. و اين سرّ در آية زيبا و به ياد ماندني «وَلَم اَكُن بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيّا ! » نهفته است.  **در اين آيه چنان بلاغتي است كه ممكن نيست با هيچ مقياسي اندازه گيري كرد!**

**دوم**، اينكه او از ورثة بعد از مرگش مي ترسد، چون همسرش عاقر و نازاست!

##### طرز دعاي زكريا "ع"

زكريا "ع" چنين دعا كرد:

« فَهَب لي مِن لَدُنكَ وَلِيّاً ... **مرا از نزد خود فرزندي عطا كن!**

**تا از من و از آل يعقوب ارث ببرد!**  »

اين همان دعائي است كه براي اداي آن زمينه چيني كرد، و در آن موهبت الهيه اي را كه درخواست كرد، مقيد به قيد " مِن لَدُنكَ – **از جانب خودت**" كرد، چون از اسباب عادي مأيوس شده بود. او استعداد فرزنددار شدن را به خاطر پيري از دست داده بود و همسرش نيز استعداد باردار شدن را نداشت، زيرا از جواني عاقر بود چه رسد به امروز كه پير و سالخورده است.

او اگر از خدا وليّي درخواست كرد بدين جهت بود كه وليّ هركس عبارت است از آن شخصي كه متولي و عهده دار كار او باشد.

##### ارتباط كرامات مريم با دعاي زكريا "ع"

خداي عزوجل در سورة آل عمران در ارتباط مريم با زكريا، كه شوهر خواهر مريم بود، و سرپرستي مريم را نيز به عهده داشت، اشاره به مطلبي مي فرمايد كه مبناي اين دعاي زكرياست:

« **پروردگارش دختر او را قبول كرد، ( اشاره به مريم دختر عمران است،)**

**و او را به طرز نيكوئي نمو داد،**

**و زكريا سرپرست او شد،**

**هر وقت زكريا بر او در محرابش وارد مي شد،**

**نزد او رزقي ( خوردني) مي يافت، و مي پرسيد:**

**اي مريم، اين از كجا برايت فراهم شده است؟**

**مريم مي گفت:**

**از نزد خداست،**

**خدا هر كه را بخواهد بي حساب رزق مي بخشد!**

**اينجا بود كه ( اميد زكريا به لطف خدا به جوشش در آمد،)**

**و پروردگار خود را ندا كرد:**

**اي پروردگار من ! مرا از نزد خودت ذرية پاكي عطا فرما !**

**كه تو شنواي دعائي !** »

كسي كه در اين دو آيه دقت كند جاي شكي برايش باقي نمي ماند كه تنها چيزي كه زكريا را به سوي دعايش تشويق كرد و آن دعاي مشهور را نمود، همان كرامتي بود كه از طرف خدا نسبت به مريم مشاهده كرد، و عبوديت و خلوصي بود كه مريم نسبت به خدايش داشت!

زكريا از مشاهدة اين وضع لذت برد، و دوست داشت كه اي كاش او هم فرزندي اين چنين و داراي قرب و كرامتي اين چنين مي داشت، و لكن از سوي ديگر متوجه سالخوردگي و ناتواني خود و پيري و نازائي همسرش، و وارثش كه هيچ يك حال و وضع چون مريم را ندارند، افتاده و دچار وجد و عشقي سوزان گرديد، و ناگهان جرقه اي در دلش شعله زد و به ياد اين معنايش انداخت كه خداي تعالي تا آن روز از زندگي اش وي را عادت داده بود به استجابت دعا و كفايت همة مهمات، لذا دست به دعا بلند كرد و با دلي سرشار از اميد ذريه اي طيب درخواست كرد!

مستند:آيات مندرج در متن الميزان ج 12ص158

# شرح دعاي زكريا "ع"

« **قرآن مشتمل است بر داستان رحمتي كه پروردگارت به عبد خود زكريا نمود، موقعي كه پروردگار خود را به طور خفي ندا كرد و گفت:**

**پروردگارا !**

**ضعف تا مغز استخوانم را سست كرده،**

**و سفيدي موي همه سرم را فراگرفته،**

**و تاكنون سابقه ندارد كه در دعاها و درخواستهايم از درگاه تو نوميد و تهي دست بر گشته باشم،**

**من به درستي كه از بني اعمام خود و ساير وراث دور مي ترسم،**

**همسرم هم زني نازاست،**

**پس از درگاه رحمت خود فرزندي ارزانيم بدار،**

**تا وارث من باشد،**

**و از من و از آل يعقوب ارث برد،**

**و او را اي پروردگار مرضئ وفرمانبر خود قرار ده !** » (مريم 6)

تنها چيزي كه آن جناب را وادار و ترغيب كرد تا چنين دعائي بكند و از پروردگار خود فرزندي بخواهد مشاهدة وضع مريم دختر عمران و زهد و عبادت او بود، و همچنين ادب عبوديت و رزق غيبي آسماني بود كه خداوند سبحان به مريم كرامت كرده بود.

« **زكريا مريم را تحت تكـفــل گرفت، و هروقت كه بر محراب او وارد مي شد نزد او رزقي مي يافت، مي پرسيد:**

**اي مريم اين غذا از كجا به تو رسيده است؟ مي گفت:**

**اين از ناحية خداست،**

**زيرا خداوند به هركه بخواهد بدون حساب روزي مي دهد!**

**اينجا بود كه زكريا پروردگار خود را خوانده و گفت:**

**پروردگارا ! از ناحية خود ذرية طيبه اي ارزانيم دار،**

**تو شنواي دعائي !** » **( آل عمران 38)**

وقتي زكريا مژدة استجابت دعايش را شنيد از خود بيخود شد و از غرابت درخواستي كه كرده بود و جوابي كه شنيده بود به حيرت فرورفت تا حدي كه به صورت استبعاد از اين استجابت پرسش نمود و براي اطمينان خاطر درخواست نشانه و دليلي برآن نمود كه آنهم به استجابت رسيد.

ادبي كه آن جناب در دعاي خود به كار برده همان بيان حالي است كه از اندوه دروني اش و حزني كه عنان را از كفش ربوده بود، كرده است. براي اينكه خود را در موقفي قرار دهد كه هر بيننده دلسوزي بر او رقت كند مقدم بر دعا اين جهت را ذكر كرد كه حالش در راه عبادت به كجا انجاميده است، و چطور تمامي عمر خود را در سلوك طريقة انابه و مسئلت سپري كرده است، آنگاه درخواست فرزند نمود، و آن را به اينكه پروردگارش شنواي دعاست موجه كرد!

غرضش از اين مقدمه دعا اين بود، نه اين كه خواسته باشد با عبادتهاي ساليان دراز خود بر خدا منت گذارد - حاشا از مقام نبوت او - لذا عرض كرد:

- پروردگارا تو شنواي دعاي بندگانت هستي،

و پذيراي دعوت سائلين مضطر !

و اينك از ترس خويشاوندان بازمانده ام،

و همچنين علاقة شديدم به داشتن ذريه اي طيب،

كه تورا بندگي كند، مرا به چنين درخواستي واداشت!

مستند:بحث تحليلي و تاريخي الميزان ج 27ص42

# داستان زكريا در قرآن و تحليل آن

خداي تعالي زكريا عليه السلام را در كلام خود به صفت **نبوت** و **وحي** توصيف فرموده، و نيز در اول سورة مريم او را به **عبوديت**، و در سورة انعام در عداد **انبياء** خود شمرده و از **صالحين** و **مجتبين** خوانده است، كه عبارتند از مُخلَصون، و همچنين او را از **مهديون** دانسته است.

قرآن كريم از تاريخ زندگي آن حضرت غير از دعاي او در طلب فرزند و استجابت دعاي او و تولد فرزندش يحيي عليه السلام، چيزي نياورده است.

اين قسمت از زندگي آن جناب را بعد از نقل سرگذشتش با مريم كه چگونه عبادت مي كند و چگونه خدا كرامت ها به او داده، نقل كرده است.

در اين قسمت فرموده كه زكريا متكفل امر مريم شد، و چون مريم پدرش عمران را از دست داده بود، و وقتي بزرگ شد از مردم كناره گيري كرد و در محرابي كه در مسجد به خود اختصاص داده بود، مشغول عبادت شد، و تنها زكريا به او سر مي زد، و هر وقت به محراب او مي رفت مي ديد نزد او رزقي آماده است، و مي پرسيد: اين غذا را چه كسي برايت آورده است؟ مي گفت:

**اين از ناحية خداي تعالي است،**

**كه خداي تعالي به هر كه خواهد بدون حساب روزي مي دهد!**

در اين لحظه بود كه طمع زكريا به رحمت خداي مهربان تحريك شد، و خداي خود را خواند، و از او فرزندي از همسرش درخواست كرد، و ذريه اي مسئلت نمود، با اينكه او خود مردي سالخورده، و همسرش زني نازا بود، دعايش مستجاب شد، و در حالي كه در محراب نماز ايستاده بود، ملائكه ندايش دادند:

**اي زكريا ! خداي تعالي تو را به فرزندي كه اسمش يحيي است بشارت مي دهد!**

زكريا براي اينكه قلبش اطمينان يابد و بفهمد اين ندا از ناحية خدا بوده و يا از جاي ديگر پرسيد: پروردگارا، آيتي به من ده كه بفهمم اين ندا از جانب تو بود !

خطاب آمد: آيت و نشانة تو اين است كه سه روز زبانت از تكلم با مردم مي بندد، و سه روز جز با اشاره و رمز نمي تواني سخن گوئي! و همينطور هم شد. از محراب خود بيرون شد و نزد مردم آمد و به ايشان اشاره كرد كه صبح و شام تسبيح خدا گوئيد! خدا همسر او را اصلاح نمود و يحيي را بزائيد.

قرآن كريم دربارة مآل كار و چگونگي درگذشت زكريا "ع" چيزي نفرموده است، ولي در اخبار بسياري از طريق شيعه و سني آمده كه قومش او را به قتل رساندند، بدين صورت كه وقتي تصميم گرفتند او را بكشند، او فرار كرد و به درختي پناهنده شد، و درخت شكافته شد و او داخل درخت قرار گرفت، و درخت به حال اولش برگشت. شيطان ايشان را از نهانگاه وي خبر داد و گفت كه بايد درخت را اره كنيد و ايشان همين همين كار را كردند و آن جناب را با اره دو نيم كردند و بدين وسيله از دنيا رفت.

در بعضي روايات آمده كه سبب كشتن وي اين بود كه او را متهم كردند كه ( نعوذ بالله!) با حضرت مريم عمل منافي عفت انجام داده و از اين راه مريم به عيسي عليه السلام حامله شده است، و دليلشان اين بود كه غير از زكريا كسي به مريم سر نمي زد. جهات ديگري نيز روايت شده كه از نقل آن صرف نظر مي شود.

مستند: بحث روايتي الميزان ج 27ص78

# همزماني پيامبري زكريا و يحيی و عيسی"ع"

در كافي به سند خود از بريد كناسي روايت كرده كه گفت: من از امام جعفر الصادق"ع" پرسيدم: آيا عيسي بن مريم در آن هنگامي كه در گهواره بود با مردم سخن گفت حجت خدا بر مردم زمان خود بود؟

فرمـــود: آن روز نبــي و حجت خدا بود، ولي هنوز مرسل نبود، مگر كلام خود او را نشنيده اي كه مي گويد:

« **من بندة خدايم، به من كتاب داده و نبي ام كرده، و مباركم گردانيده، هرجا كه باشم؛ و به نماز و زكات، مادام كه زنده باشم، سفارشم فرموده است.** »

عرض كردم: بنابراين، در همان كودكي و در آن حال، حجت خدا بر زكريا نيز بوده است؟

فرمود: عيسي در آن حال آيت خدا و رحمتي از او بر مريم بود، آنگاه كه سخن گفت و از مريم دفاع كرد، و نسبت به هركس كه كلام او را مي شنيد نبي و حجت بود. البته تا سخن مي گفت حجت بود، و بعد از سكوت او تا مدت دو سال كه زبان باز كرد زكريا "ع" حجت بر مردم بود.

بعد از درگذشت زكريا، فرزندش يحيي كتاب و حكمت را از او به ارث برد، در حالي كه او نيز كودكي صغير بود. مگر نشنيده اي كلام خداي تعالي را كه مي فرمايد:

**« يا يَحيئ خُذُالكِتابَ بِقُوَّةٍ و آتَيناهُ الحُكمَ صَبِيّاً ! »**

و بعد از آنكه به هفت سالگي رسيد به نبوت و رسالت سخن گفت، چون در آن هنگام خداوند بر وي وحي فرستاد، و بنابراين عيسي عليه ا لسلام حتي بر يحيي هم حجت بود، و در حقيقت بر همة مردم حجت بود.

اي اباخالد!

از آغاز خلقت كه خدا آدم را در روي زمين جاي داد،

زمين حتي يكروز هم از حجت خدا بر مردم خالي نبود...!

مستند:بحث تحليلي الميزان ج 27ص45

# تاريخ زكريا و عيسی در انجيل

انجيل لوقا در اصحاح اول مي گويد: - در ايام سلطنت هرودوس پادشاه يهوديان كاهني بود به نام زكريا، و از فرقة ابيا، وهمسر او زني بود از دختران هارون به نام اليصابات. اين زن و شوهر هر دو نسبت به خداي تعالي فرمانبر و هردو اهل عبادت و عمل به سفارشات رب و احكام او بودند، و در عبادت خدا گوش به ملامت هاي مردم نمي دادند، و از فرزند محروم بودند، چون اليصابات زني نازا بود، علاوه بر اينكه عمري طولاني پشت سر گذاشته بودند.

روزي كه سرگرم كهانت براي فرقة خود بود بر حسب عادت كاهنان قرعه بنامش اصابت كرد كه آن روز بخوردادن هيكل رب ( كليسا) را عهده بگيرد. رسم مردم اين بود كه در موقع بخوردادن تمامي نمازگزاران از هيكل بيرون مي آمدند. وقتي زكريا داخل هيكل شد، فرشتة پروردگار در حالي كه طرف دست راست قربانگاه بخور ايستاده بود، برايش ظاهر شد. زكريا از ديدن او وحشت كرد و مضطرب شد. فرشته گفت: اي زكريا مترس كه من خواهش تو و همسرت اليصابات را شنيدم، به زودي فرزندي برايت مي آورد و بايد او را " يوحنا" بنامي و از ولادت او فرحي و مسرتي به تو دست مي دهد، و بسياري از ولادت او خوشحال مي شوند، زيرا او در برابر پروردگار مردي عظيم خواهد بود، نه خمري مي نوشد، و نه مسكري، و از همان شكم مادر پر از روح القدس به دنيا مي آيد، و بسياري از بني اسرائيل را به درگاه رب معبودشان بر مي گرداند، و پيشاپيش او روح "ايليا" و نيروي او در حركت است، تا دلهاي پدران را به فرزندان، و عاصيان را به فكرت ابرار و نيكان برگرداند، تا حزبي مستعد و قوي براي رب فراهم شود.

زكريا به فرشته گفت:

چگونه اطمينان پيدا كنم؟ چون من مردي سالخورده و همسرم زني

نازا و پير است.

فرشته پاسخش داد:

من جبرئيلم كه همواره در برابر خدا گوش به فرمانم، خدا مرا فرستاده تا با تو گفتگو كنم و تو را بدين مژده نويد دهم، و تو از همين الان لال مي شوي و تا روزي كه اين فرزند متولد شود نمي تواني با كسي سخن گوئي، و اين شكنجه به خاطر اين است كه تو كلام مرا كه به زودي صورت مي بندد تصديق ننمودي!

مردم بيرون هيكل منتظر آمدن زكريا بودند و از ديركردنش تعجب مي كردند، و وقتي بيرون آمد، ديدند كه نمي تواند حرف بزند، فهميدند كه در هيكل خوابش برده و خوابي ديده است. زكريا با اشاره با ايشان حرف مي زد و همچنين ساكت بود.

پس از آنكه ايام خدمتش در هيكل تمام شد و به خانه اش رفت، چيزي نگذشت كه همسرش اليصابات حامله شد، و مدت پنج ماه خود را پنهان مي كرد و با خود مي گفت: پروردگار من اينطور با من رفتار كرد، و در ايامي كه نظري به من داشت مرا از عار و ننگ كه در مردم داشتم نجات داد.

انجيل سپس مي گويد:

مدت حمل اليصابات تمام شد و پسري آورد. همسايگان و خويشان وقتي شنيدند كه خدا رحمتش را نسبت به او فراوان كرده با او در مسرت شركت كردند، و در همانروز دلاك آوردند تا او را ختنه كنند، و او را به اسم پدرش زكريا ناميدند، ولي مادرش قبول نكرد و گفت: نه، بايد " يوحنا " ناميده شود. گفتند: در ميان قبيله و عشيره تو چنين نامي نيست. لذا از پدرش زكريا پرسيدند كه ميل دارد چه اسمي بر او بگذارد؟ او كه تا آن روز قادر به حرف زدن نبود لوحي خواست تا در آن بنويسد. لوح را آوردند و در آن نوشت: " يوحنا " ! همه تعجب كردند و در همان حال زبان زكريا باز شد و خداي را شكر گفت.

همسايگان همه و همه دچــــار دهشت و ترس شدند، و همه عجايبي را كه ديده بودند به يكديــگر مي گفتند تا در تمامي كوههاي يهودي نشين پر شد، و همه در دل مي گفتند تا عاقبت اين بچه چه باشد! و قطعاً دست پروردگار با اوست، چون زكريا هم پر از روح القدس بود و ادعاي نبوت مي كرد....

و باز در انجيل لوقا اصحاح سوم آمده كه در سال پانزدهم از سلطنت طيبريوس قيصر كه بيلاطس نبطي والي بر يهوديان، و هيرودس رئيس بر ربع جليل، و فيلپس برادرش رئيس بر ربع ايطوريه و كورة تراخوتينيس، و ليسانيوس رئيس بر ربع ابليه بودند و در ايام رياست حنان و قيافا بر كاهنان كلمة خدا بر يوحنا فرزند زكريا در صحرا صورت گرفت.

و به همين مناسبت فرماني به تمامي شهرهاي پيرامون اردن رسيد كه مردم معموديه توبه و مغفرت گناهان را انجام دهند، و اين قصه در سفر اقوال اشعياء پيغمبر نيز آمده كه ( آوازي از صحرا برآمد كه آمادة راه خدا باشيد، و راه او را هموار سازيد، و بدانيــد كه همة بيابان ها پر مي شود و همة كوهها و تل ها به فرمان در مي آيد، و همة كجي ها راست مي شود، و همة دره ها راه همــوار مي گردد، و بشر خلاصي خداي را به چشم مي بيند....)

در همان موقعي كه مردم منتظر و همه در دلهايشان دربارة يوحنا فكر مي كردند كه نكند او همان مسيح باشد، يوحنا به همه چنين جواب گفت:

من شما را به آب تعميد مي دهم، ولكن بعد از من كسي نزد شما مي آيد كه از من قوي تر است، كسي است كه من خود را قابل آن نمي دانم كه بند كفشش را باز كنم.

او به زودي شما را به روح القدس و آتش غسل خواهد داد كه طبقش در دست اوست، و به زودي خرمن خود را پاكيزه كرده و گندم ها را در انبار خود جمع كنيد و كاه را به آتشي كه هرگز خاموش نشود و به چيزهاي ديگر آتش مي زند. او همين طور مردم را موعظه مي كرد و بشارت مي داد.

و اما هيرودس رئيس ربع به خاطر اينكه آبرويش در ميان مردم در مسئلة هيروديا همسر برادر فيلپس و نيز به خاطر شرارتهائي كه داشت، به مخاطره افتاده بود، يك خطائي بزرگتر از همه مرتكب شد و آن اين بود كه يوحنا را به زندان افكند.

در انجيل مرقس اصحاح ششم آمده كه هيرودس خودش به دست خود يوحنا را به زندان مي برد و بند بر او مي نهاد و اين كار را به خاطر هيروديا همسر برادرش فيلپس مي كرد. چون خودش با او ازدواج كرده بود، و يوحنا با اين عمل وي مخالفت مي كرد كه ازدواج تو با همسر برادرت حلال نيست. از همين روي هيروديا كينه او را در دل داشت و مي خواست او را بكشد و نمي توانست. چون هيرودس از يوحنا حساب مي برد و مي دانست كه او مردي نيكوكار و مقدس است و همواره او را محافظت مي كرد، و كلامش را شنيده و اعمال بسياري به جا مي آورد و سخنش را به خوشي مي شنيد، تا آنكه روزي چنين اتفاق افتاد كه هيرودس براي جشن ميلادش شامي تهيه كرده و بزرگان مملكت و افسران ارتش و هزاره هاي لشكر را دعوت كرده بود. موقعي كه همه جمع شده بودند دختر هيروديا وارد شده و در مجلس رقصي كرد كه هيرودس و كرسي نشينان او همه خوشحال شدند، شاه به او گفت: هرچه مي خواهي بخواه تا به تو بدهم، و سوگند ياد كرد كه هرچه از من بخواهي مي دهم هرچند نصف مملكتم باشد!

دختر بيرون آمد و به مادرش گفت چه بخواهم؟ گفت: سر بريدة يوحنا معمدان را بخواه! دختر در همان لحظه نزد شاه شد و سر بريدة يوحنا معمدان را خواست و شاه در اندوه شد ولي زود جلادي را فرستاد تا سر از بدن جدا شدة يوحنا را بياورد. او رفت و در زندان سر يوحنا را از بدن جدا كرد و در طبقي گذاشت و آورد نزد دختره و او هم آن را به مادرش داد. شاگردان يوحنا اين بشنيدند و آمدند و بدن بي سر او را برداشته و دفن كردند.

( اين بود آنچه كه در انجيل آمده است و البته در انجيل ها اخبار ديگري نيز راجع به يحيي عليه السلام هست كه از نقل آن خودداري مي شود و خوانندة متدبر خود مي تواند اين نقل ها را با آنچه قبلاً ما گفتيم تطبيق كند و موارد اختلاف را به دست آورد.)

**فصل دوم**

###### **حضرت يحيي "ع"**

**( معجزه اي مقدمه تولد عيسي"ع")**

مستند:بحث تاريخي و قرآني الميزان ج 27 ص43

# خلاصه تاريخ زندگي يحيي"ع" در قرآن

تاريخ حضرت يحيي در قرآن از لحاظ شخصي و شخصيتي او، همراه با شرح مختصري از زندگي و نحوة تولدش بيان گرديده است.

خداي عزوجل يحيي عليه السلام را در چند جاي قرآن كريم ياد فرموده و او را به ثناي جميلي ستوده است، از آن جمله او را « **تصديق كنندة كلمه اي از خدا،** » ( نبوت مسيح "ع") خوانده، و او را « **سيد** » و « **ماية آبروي قوم** » و « **حصور**» (بدون همسر) معرفي كرده و همچنين او را « **پيغمبري از صالحين**» ذكر فرموده است.

در جاي ديگر قرآن، يحيي "ع" را از « **مُخبتين** » يعني مُخلَصين و راه يافتگان خوانده و نام او را خودش انتخاب كرده و او را « **يحيي** » ناميده است، كه قبل از وي هيچ كس بدين نام مسمي نشده بود، و او را مأمور به « **اخذ كتاب به قوت** » كرده، و در كودكي به او « **حكم** » داده است.

خداوند متعال بر يحيي عليه السلام در سه روز از زندگي اش سلام فرستاده:

**روزي كه متولد شد،**

**روزي كه از دنيا مي رود،**

**و روزي كه دوباره زنده مي شود!**

قرآن مجيد به طور كلي دودمان زكريا عليه السلام را مدح كرده و فرموده: « **آنها افرادي بودند كه در خيرات پيش دستي مي كردند و ما را به رغبت و از رهبت و خشوع مي خواندند....**» ( مقصود از آنها - يحيي و پدر و مادر اوست.)

**شرح زندگي و مرگ يحيي "ع" در روايات**

يحيي عليه السلام به طور معجزه آسا و خارق العاده براي پدر و مادرش متولد شد. چون پدرش پيري فرتوت و مادرش زني نازا بود، و هردو از فرزنددار شدن مأيوس بودند. در چنين حالي خداي تعالي يحيي را به ايشان ارزاني داشت، و يحيي از همان كودكي مشغول عبادت شد. خداي تعالي از كودكي او را حكمت داده بود. او تمام عمر خود را به زهد و انقطاع گذرانيد، و هرگز با زنان آميزش نكرد و هيچ يك از لذايذ دنيا او را از خدا به خود مشغول نساخت.

يحيي عليه السلام معاصر حضرت عيسي بن مريم عليه السلام بود، و نبوت او را تصديق كرد. او در ميان قوم خود سيد و شريف بود، به طوري كه دلها همه به او توجه نمود و به سويش ميل مي كرد. مردم پيرامون او جمع مي شدند، و او ايشان را موعظه مي كرد، و به توبه از گناهان دعوت مي نمود، و به تقوي دستور مي داد تا روزي كه كشته شد.

در قرآن كريم دربارة كشته شدن يحيي چيزي نيامده است، ولي در اخبار آمده كه سبب شهادت او اين بود كه زني زناكار در عهد او مي زيست و پادشاه بني اسرائيل مفتون او شد و با او مراوده كرد و يحيي "ع" وي را از اين كار نهي نمود و ملامتش كرد، و چون او در قلب شاه عظيم و محترم بود، لذا پادشاه ناگزير از اطاعتش بود.

اين معنا باعث شد كه زن زانيه نسبت به آن جناب كينه توزي كند، و از آن به بعــد به پادشاه اعتنا نمي كرد مگر بعد از آنكه سر يحيي را از بدنش جدا نموده و برايش هديه بفرستد.. پادشاه نيز چنين كرد و آن جناب را به قتل رسانيد و سر مقدسش را براي زن هديه فرستاد.

در بعض ديگر اخبار آمده كه سبب قتل او اين بود كه پادشاه عاشق برادر زاده خود شد و مي خواست كه با او ازدواج كند يحيي عليه السلام او را نهي مي كرد و مخالفت مي نمود، تا آنكه وقتي همسر برادرش دختر را آن چنان آرايش كرد كه تمام قلب شاه را مسخر كند و با چنين وضعي دخترش را نزد پادشاه فرستاد. زن به او گفته بود كه چون شاه خواست از تو كام بگيرد مخالفت كن و بگو شرطش اين است كه سر يحيي را برايم حاضر كني . او نيز بي درنگ سر يحيي را از بدن جدا نمود و در طشتي طلا گذاشت و براي دختر برادر حاضر ساخت.

در روايات احاديث بسياري دربارة زهد و عبادت و گرية يحيي"ع" از ترس خدا، و همچنين در مواعظ و حكمت هاي او وارد شده است.

**مستند:آية 7 سوره مريم " يا زَكَرِيّا اِنّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ اسمُهُ يَحيئ ...! "**

**الميزان ج 27 ص25**

# يحيي پيامبر و اعجاز زندگي او

« **اي زكريا ! ما تو را مژدة پسري مي دهيم كه نامش يحيي است، واز پيش همنامي براي وي قرار نداده ايم!** »

خداوند دعاي زكريا را مستجاب كرد و او را ندا داد كه اي زكريا....

اين زماني بود كه زكريا از داشتن فرزند نااميد و از نازائي و پيري زنش آگاه بود، ولي با ديدن كيفيت ادارة زندگي مريم به دست خدا و كرامات او دلش به وجد آمد و براي خود نيز پسري از خدا درخواست كرد و خداوند پاسخش را با مژدة تولد يحيي و شرح شخصيت و اعجاز زندگي او داد.

آية مورد بحث دلالت دارد كه خداي تعالي خودش فرزند زكريا را به نام يحيي نام نهاد و فرمود: «**اسمش يحيي است و ما قبل از او احدي را بدين نام نناميده ايم، و كسي در اين نام شريك او نيست**.»

اوصافي كه خداوند سبحان در كلام خود براي يحيي شمرده اوصافي است كه در هيچ پيغمبري قبل از او نظيرش نيست، مثل: دارا شدن حكم در كودكي و سيادت، ترك ازدواج ( **سيداً و حصوراً،** ) سلام كردن خدا بر او در روز ولادت و روز مرگ و روز قيامت !

حضرت مسيح عليه السلام پسر خالة حضرت يحيي بود و او هرچند در اين اوصاف با او شريك است لكن او بعد از يحيي متولد شده است، پس تا روز بشارت به ولادت يحيي هيچ پيغمبري در اين اوصاف نظير او نبوده است.

##### اعجاز تولد در غير موقع

زكريا با شنيدن مژدة الهي مبني بر تولد يحيي"ع" با تعجبي كه ناشي از خاصيت بشر است، عرض كرد:

**پروردگارا ! كجا ديگر توانم پسري داشته باشم،**

**با اين كه همسرم نازاست، و خودم از پيري به فرتوتي رسيده ام؟**

با اينكه زكريا از همان اول يقين داشت كه اين بشارت راست است، شروع كرد به پرسش از خصوصيات آن تا بدين وسيله آن اضطراب دروني را ساكن و آرام سازد.

پاسخ شنيد:

**پروردگار تو چنين است، و در اين بشارت هيچ شكي نيست!**

**همو فرموده كه اين بر من آسان است،**

**از پيش نيز تو را كه چيزي نبودي خلق كرده ام !**

##### نشانه اي كه زكريا از خدا خواست؟

زكريا درخواست نشانه اي كرد تا حق را از باطل تميز دهد و بفهمد كه ندائي كه شنيده وحي ملائكه بوده نه القائات شيطاني، و لذا در جواب به او گفته شد:

**نشانة الهي بودن آن كه شيطان در آن راهي ندارد، اين است كه:**

**سه روز زبانت جز به ذكر خدا به چيز ديگر باز نشود!**

چون انبياء معصوم به عصمت الهي هستند، ديگر شيطان نمي تواند در نفوس آنان تصرفي بكند.

اينكه گفت: « **خدايا برايم نشانه اي قرار بده!** » درخواست نشانه اي است براي تميز و جملة: « **نشانة تو اين است كه سه روز تمام با مردم حرف نزني!** » اجابت آن درخواست است، كه سه روز هرچه جز ذكر خدا بخواهد بگويد زبانش به كار نيفتد، در عين اينكه زبانش سالم است و به مرضي مبتلا نشده است.

مراد به حرف نزدن اين است كه نتواند حرف بزند.

زكريا در اين سه شبانه روز سرگرم عبادت و ذكر خدا بود ولي نمي توانست با مردم حرف بزند مگر با رمز و اشاره.

« **پس از عبادتگاه نزد قوم خود شد،**

**و با اشاره به آنان دستور داد كه -**

**صبح و شام خدا را تسبيح بگوئيد !** »

##### دستور الهي اخذ كتاب

« **بعد از آن كه يحيي را به زكريا داديم به وي گفتيم:**

**- اي يحيي! كتاب را در دو ناحية علم و عمل محكم بگير!** »

منظور از « **اخذ كتاب به قوت** » تحقق دادن به معارف آن و عمل به دستورات و احكام آن است، با عنايت و اهتمام ! و مراد به كتاب، تورات است و يا تورات و ساير كتب انبياء، زيرا كتابي كه در آن روز مشتمل بر شريعت بوده همان تورات بوده است.

##### علم يحيي در سن كودكي

خداوند تعالي مي فرمايد:

**« و آتَينا هُ الحُكمَ صَبِيّا وَ حَناناً مِن لَدُنّا و زَكاةً !**

**ما به يحيي علم به معارف حقيقي داديم،**

**در حالي كه او كودكي نابالغ بود.**

**خدا به او لطف و عنايت دارد، و امور او را خودش اصلاح مي كند،**

**و به شأن او عنايت مي ورزد،**

**و او هم در زير ساية عنايت خدا رشد مي كند،**

**او نسبت به خدا عشق مي ورزد، و مجذوب پروردگار خويش است!** »

بر همين اساس جذبه و عشق رشد و نمو مي كند، و اين نمو، نمو روح است. مي بينيم خداوند متعال كلمة " **حنان**" را مقيد به " **مِن لدنا** " كرده است. با درنظر گرفتن اين كه اين كلمه به كار نمي رود جز در مواردي كه اسباب طبيعي و عادي مؤثر نيست ويا در نظر گرفته نشده است، لذا مراد از " **حنان**" يك نوع عطف الهي و انجذاب مخصوصي است بين يحيي و پروردگارش، كه در غير او سابقه و مانند ندارد!

##### تقوي يحيي و صفات عاليه او

خداوند متعال در ادامة توصيف يحيي عليه السلام مي فرمايد:

**« وَ كانَ تَقِيّاً وَ بَرّاً بِوالِدَيهِ وَ لَم يَكُن جَبّاراً عَصِيّاً ! »**

اين سه عبارت بيان كليات احوال يحيي"ع" است نسبت به خالق و مخلوق:

عبارت " وَ كانَ تَقِيّاً ،" حال او را نسبت به پروردگارش بيان مي كند،

عبارت " بَرّاً بِـوالِدَيهِ، " وضع او را نسبت به پدر و مادرش حكايت مي كند،

و عبارت " وَ لَم يَكُن جَبّاراً عَصِيّاً ، " رفتار او را نسبت به ساير مردم شرح مي دهد.

حاصل معناي جمله اين است كه آن جناب رؤف و رحيم به مردم، و خيرخواه و متواضع نسبت به آنها بوده است. او ضعفاي آنها را ياري مي كرده و آنهائي را كه آمادگي هدايت و رشد داشته اند، هدايت مي نموده است.

##### سلام خدا بر يحيي"ع"

خداي سبحان براي يحيي عليه السلام چنين سلام مي كند:

« **سلام بر او روزي كه تولد يافت،**

**و روزي كه مرد،**

**و روزي كه زنده بر انگيخته مي شود!** »

در اين سه روز، خداوند سبحان سلامي فخيم و عظيم بر او مي فرستد، در اين ايام كه هركدامش ابتداءِ يكي از عوالم است، و آدمي در آن زندگي مي كند، از هر مكروهي قرين سلامت باشد، روزي كه متولــــد مي شود به هيچ مكروهي كه با سعادت زندگي اش ناسازگار باشد دچار نگردد، و روزي كه مي ميرد و زندگي برزخي اش را شروع مي كند قرين سلامت باشد، و روزي كه دوباره زنده مي شود و به حقيقت حيات مي رسد، سلامت باشد، و دچار تعب و خستگي نگردد!

اختلاف تعبير قرآن مجيد در بيان " **ولد، يموت و يبعث**،" كه اولي را در صيغة ماضي و دومي را در صيغة آينده آورده براي اين بوده كه بفهماند اين سلام را خداوند در حال حيات دنيوي يحيي به او فرستاده است نه اين كه در عصر رسول الله"ص" و زمان نزول قرآن.

**مستند:آية 38تا41 سوره آل عمران " هُنالِكَ دَعا زَكَرِيّارَبَّهُ فَقالَ رَبِّ هَب لي مِن لَدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ...!"**

**الميزان ج5ص314**

# جزئيات تولد يحيي در قرآن

يكي از معجزات درتاريخ اديان، تولد يحيي"ع" و مشابهت همه جانبة تولد و نامگذاري و زندگي او نسبت به عيسي "ع" است.

ظاهراً تولد يحيي"ع" قبل از تولد عيسي"ع" بوده و اين پيامبر الهي در خانوادة زكريا"ع" پيامبر گرامي خدا، در سن پيري و فرتوتي او به دنيا مي آيد، در حالي كه تا آن زمان مادر او به سن پيري رسيده بود و در عين حال نيز زني عاقر و نازا بوده است.

يحيي از زمرة اتباع و پيروان " **عيسي بن مريم** " و از اوصياء و جانشينان آن حضرت بوده است.

به نظر مي رسد معجزات تولد يحيي"ع" و شخصيت و كيفيت رشد او زمينه ساز تولد اعجاب انگيز عيسي "ع" بوده است، و مشاهدة معجزاتي مشابه اعجاز تولد عيسي"ع" ذهن مردم زمان آن حضرت را آمادة قبول تولد اعجاز آميز عيسي"ع" نموده است.

آيات قرآني در سورة فوق تولد يحيي"ع" را چنين توصيف مي كند:

« **زكريا مريم را كفالت مي كرد،**

**او هر وقت وارد محراب عبادت مريم مي شد،**

**در نزد او رزق شگفت انگيزي مي يافت،**

گفت: **- اي مريم ! اين روزي از كجا به تو رسيده است؟**

پاسخ داد: **- از جانب خداست، كه خدا به هر كه خواهد روزي بي حساب دهد! »**

در آن هنگام كه زكريا كرامت مريم را مشاهده كرد، گفت:

**« پروردگارا ! مرا به لطف خود ذريه اي طيبه عطا فرما !**

**همانا توئي مستجاب كنندة دعا !**  **»**

پس زكريا را هنگامي كه در محراب عبادت به نماز ايستاده بود، ملائكه ندا دادند:

**« همانا خداوند تو را به ولادت يحيي بشارت مي دهد!**

**تا او كلمة خدا ( نبوت عيسي"ع") را تصديق كننده باشد،**

**و همو پيشواي مردم، پارسا، و پيغمبري از شايستگان باشد ! »**

زكريا عرض كرد:

**« پروردگارا ! چگونه مرا پسري تواند شد در حالتي كه مرا سن پيري فرارسيده و عيالم نيز عجوزي نازاست ؟**

گفت: - **چنين است كار خدا ! هرچه بخواهد مي كند** !

عرض كرد: - **پروردگارا، مرا نشانه اي مرحمت فرما** !

گفت: - **نشانة تو آن است كه تا سه روز با كسي سخن گفتن نتواني، و جز با رمز چيزي نگوئي، و پيوسته به ياد خدا باش، و او را صبح و شام تسبيح گوي ! »**

##### ارتباط زندگي مريم با تولد يحيي"ع"

سبب اصلي دعاي زكريا و گفتن « **پروردگارا از جانب خودت ذريه اي طيبه به من عطا فرما** ! » ديدن كرامت و عظمت " **مريم**" در نزد خداي تعالي بود.

" **طيب بودن ذريه**" اش در آن است كه براي فرزند او هم همان مقامات و كراماتي كه براي مريم مشاهده مي كرد، باشد. لذا خداوند متعال هم به او "**يحيي**" را داد، كه شبيه ترين انبياء بود نسبت به عيسي"ع" و از هر جهت در صفات كماليه شباهت تام و تمامي به " **مريم**" و فرزندش " **عيسي**" داشت.

لذا خداوند سبحان او را به نام "**يحيي**" ناميد و او را " **مصدق**" و تصديق كنندة كلمه و آيــت خـدا و " **آقا**" و "**حصور- بدون اهل**" و " **پيغمبري**" از شايستگان قرار داد.

اينها خود بالاترين چيزي است كه ممكن است يك انسان در آنها مريم و عيسي"ع" را شباهت داشته باشد.

##### نامگذاري يحيي"ع"

از فرمايش خداوندي كه مي فرمايد:

« اِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحيي ! » استفاده مي شود كه نامگذاري فرزند زكريا به "**يحيي**" از طرف خداوند متعال بوده است. چنانكه از آيات سورة مريم استفاده مي شود، كه در آن سوره خداي سبحان مي فرمايد:

« **اي زكريا ! ما تو را به فرزندي كه نامش يحيي است بشارت مي دهيم كه قبلاً كسي به اين نام نبوده است**، » و اينكه نام آن مولود " **يحيي**" نهاده شده، و بشارت به آن هم قبل از خلقتش بوده است.

##### شباهت هاي يحيي و عيسي "ع"

آن چه در حق مريم و عيسي "ع" رعايت شده، در حق يحيي"ع" هم رعايت شده است. روشن است كه آنچه خداوند متعال از صفات كماليه و فضايل براي مريم قرار داده، شبيه و نظير آن را عيناً براي عيسي "ع" مقرر داشته است. پس بنابراين شباهت و محاذات كامل بين يحيي و عيسي وجود دارد، و در آنچه ممكن بوده به يكديگر شباهت رسانيده اند.

ناگفته نماند كه در همة اوصاف، حق تقدم با عيسي است، زيرا وجود آن حضرت پيش از دعاي زكريا مقدر شده بود، لذا او را فضايل بخصوصي است كه در آنها يحيي را حظي نيست، مانند آنكه عيسي از پيغمبران اولواالعزم شده و داراي كتاب آسماني است.

تدبر در آيات وارده در قرآن كريم در سوره هاي زير مطالب بالا را بيشتر روشن مي كند:

**سورة مريم آيه 15 دربارة يحيي"ع" :**

اي زكريا ! ما تورا به فرزندي كه نامش يحيي است بشارت مي دهيم كه همنامي در سابق نداشته ... اي يحيي ! تو كتاب الهي را به قوت فراگير !

ما به يحيي در سن كودكي مقام نبوت بخشيديم،

و به او از نزد خود بركت و طهارت عطا كرديم، و او شخصي پرهيزكار بود،

او را به پدر و مادرش مهربان نموديم،

او اصلاً به كسي ستم نكرد، و معصيت خدا را مرتكب نشد،

سلام حق بر او باد در روز ولادت، در روز رحلت، و در روز بعثت !

**سورة مريم آيه 33 دربارة عيسي"ع" :**

ما روح القدس را به سوي مريم فرستاديم ...

روح القدس به مريم گفت:

« من فرستادة پروردگار توام كه به فرمان او براي بخشيدن فرزندي پاك به تو آمده ام!

... پروردگارت فرمود: - اين كار بر من آسان است!

ما آن فرزند را نشانه اي براي مردم،

و رحمتي از جانب خود قرار مي دهيم ! »

... مريم اشاره به طفل كرد و به ملامتگران فهماند كه با طفل سخن گويند:

گفتند: « چگونه با طفل گهواره اي سخن گوئيم ؟ »

در اين هنگام طفل ( به امر خدا گفت: )

« همانا من بندة خاص خدايم، كه مرا كتاب آسماني و شرف نبوت عطا فرمود !

هر كجا باشم مرا " مبارك " قرار داده است، و تا زنده ام به نماز و زكات دستور داده است،

همچنين به نيكوئي با مادرم مرا سفارش فرموده است،

مرا ستمكار و شقي قرار نداده است،

درود حق در روز ولادت و در روز مرگ و در روز قيامت بر من است!»

چنانكه از آيات بالا استفاده مي شود:

خداوند سبحان نام فرزند زكريا"ع" را " يحيي" نهاده، و در مقابل فرزند مريم را " عيسي" كه به معناي " زندگي مي كند" است، نامگذاري كرده است.

به يحيي در عهد صباوت و بچگي مقام نبوت و علم كتاب كرامت فرمود، چنانكه " عيسي" را هم در كوچكي و طفوليت مقام نبوت كرامت فرمود.

خدا يحيي را از نزد خود " بركت و طهارت" داد و او را به پدر و مادرش نيكوكار قرار داد، چنانكه به عيسي هم " بركت و طهارت" بخشيد و او را نسبت به مادرش نيكوكار مقرر فرمود.

خداي سبحان در مواطن و مراحل سه گانه به يحيي سلام و درود فرستاد - روز تولد، روز وفات، و روز قيامت - چنانكه به عيسي هم در همان مواطن سه گانه درود و سلام فرستاد.

خداوند متعال يحيي را " سيد" يعني بزرگ قوم و " حصور" يعني كسي كه از روي زهد زن اختيار ننمايد، و " پيغمبر" قرار داد، چنانكه تمام آنها را به عيسي "ع" هم مرحمت فرمود.

تمام اين شباهت هائي كه يحيي"ع" به عيسي "ع" داشت براي اجابت نمودن دعاي زكريا بوده است، در آنجا كه درية طيبه و خلف پسنديده و شايسته اي طلب كرد، در آن هنگامي كه از مشاهدة وضع مريم و كرامتي كه در پيشگاه خدا پيدا كرده بود، دلش لبريز گشت.

از اينكه خداي تعالي دربارة يحيي مي فرمايد: « **مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ الله!** » روشن مي شود كه يحيي از زمرة اتباع و پيروان عيسي بن مريم "ع" و از اوصياء و جانشينان آن حضرت بوده، زيرا كلمه اي را كه يحيي مصدق اوست، همانا عيسي بن مريم، مي باشد :

##### « يا مَريَمُ اِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنهُ اِسمُهُ المَسيحُ عيسي اِبنُ مَريَمَ ... ! »

بخش دوم

**حضرت مریم**

**و حضرت عیسی** «ع»

**فصل اول**

###### **حضرت مريم"س"**

**صـدّيـقـة قـانـتـه**

مستند:آيات و روايات مندرج در متن الميزان ج 6 ص147

# خلاصه تاريخ زندگي مريم "س" در قرآن

آيات سوره هاي آل عمران، مريم، انبياء و تحريم شامل مطالبي است دربارة تاريخ زندگي مريم "س" كه مشروح آن در مباحث زيرين نقل خواهد شد، و خلاصه آنها به شرح زير است:

مادر **عيسي** عليه السلام " **مريم**" دختر **عمران** است. هنگامي كه مادر مريم به او حامله شد، به خيال اينكه آنچه در شكم دارد پسر است، نذر كرد كه او را پس از به دنيا آمدن در راه خدا آزاد كند، تا پسرش به خدمت مسجد مشغول شود.

چون بار خود را به زمين نهاد و روشن شد كه او دختر است، غم و حزن او را فراگرفت، ليكن دخترش را به نام " مريم" كه به معني " خادمه" است، ناميد، تا او را به خدمت مسجد وادارد.

"عمران" پدر مريم پيش از ولادت او از دنيا رخت بر بسته بود. مادرش او را به مسجد آورد تا به كاهنان آن كه " **زكريا** " هم جزو آنان بود، تسليم كند. كاهنان راجع به كفالت مريم با يكديگر نزاع و گفتگو كردند، تا بالاخره بنا را بر قرعه نهادند و قرعه به نام " زكريا " اصابت كرد. زكريا كفالت مريم را به عهده گرفت، و او هم به خدمت مسجد مشغول بود، تا هنگامي كه مريم به سن بلوغ رسيد. آن زمان زكريا براي مريم حجابي برپا كرد تا مريم در ميان آن مشغول عبادت خداوند شود. جز زكريا كس ديگري داخل آن حجاب نمي شد. هروقت زكريا وارد محراب مريم مي شد، رزق حاضري در محراب او مي ديد، از او پرسيد: **اي مريم اين روزي از كجاست؟ مريم گفت: از نزد خدائي است كه بدون حساب به هركه خواهد روزي بخشد!**

مريم عليها السلام " **صديقه**" و " **معصومه**" و "**طاهره**" و "**برگزيده**" بود. او " **محدثه**" اي است كه ملائكه با او سخن گفتند و به او خبر دادند كه :

« **- خدا وي را برگزيده و پاكيزه نموده، و از عبادتكاران قرار داده،**

**و او را براي جهانيان از آيات و نشانه هاي خود مقرر داشته است.** »

سپس خداي متعال " **روح** " را به سوي مريم - در حالي كه در حجاب مستور بود - فرستاد. " روح" به صورت بشر كاملي براي مريم مجسم شد، و به او گفت: من فرستادة پروردگار توام، و براي بخشيدن پسري كه پدر ندارد به اذن الهي به سوي تو آمده ام. به او بشارت داد كه به زودي از فرزندش معجزات باهره اي ظاهر خواهد شد، و خداوند او را به " **روح القدس**" تأئيد مي كند. و همچنين " **كتاب و حكمت و تورات و انجيل**" را به او مي آموزد، و او را با آيات و نشانه هاي آشكار به سوي " **بني اسرائيل**" خواهد فرستاد.

" روح" داستان عيسي را براي مريم گفت و سپس در او " دميد" و مريم در حال مانند ساير زناني كه حامله مي شوند، به فرزند خود حامله شد.

مريم در مكاني دور خلوت گزيد، و چون او را درد زائيدن فرارسيد زير شاخ درخت خرمائي رفت و از شدت حزن و اندوه با خود مي گفت: كاش پيش از اين مرده بودم، و از صفحة دلها نامم فراموش شده بود. در آن حال ( روح القدس يا فرزندش عيسي) او را ندا داد: غمگين مباش كه خدا از زير قدمت چشمة آبي جاري نمود، و تو خود تنة درخت را تكان بده تا از آن برايت رطب تازه فروريزد. از اين رطب تناول كن و از آن چشمه بياشام، و چشم خود به " **عيسي**" روشن دار، و اگر از جنس بشر كسي را ديدي به " اشاره" به او بگو: من براي خدا نذر " **روزة سكوت** " كرده ام، و با هيچ كس تا روزه هستم سخن نمي گويم !

مريم فرزند خود را گرفته و به سوي قومش روان شد. ( موضوع "حمل" و " بارنهادن" و " سخن گفتن" و ساير شئون وجودي او، تماماً از سنخ آنچه نزد ديگران يافت مي شود، بوده است.) چون قومش او را بدان حال ديدند مشغول طعن و سرزنش او شدند و گفتند: اي مريم عجب كار منكر و شگفت آوري كردي! اي خواهر هارون تو را نه پدر ناصالح و نه مادر بدكار بود، ( كه خودت چنين كاري را مرتكب شدي؟! )

مريم پاسخ آنان را به اشاره حوالة طفل كرد. آنها گفتند:

- ما چگونه با طفل گهواره اي سخن گوئيم؟

طفل به امر خدا به زبان آمد و گفت:

من بندة خاص خدايم، كه مرا كتاب آسماني و شرف نبوت عطاء فرموده است، من هركجا كه باشم، مرا مبارك گردانيده، و تا زنده ام به نماز و زكات سفارش نموده، و همچنين به نيكوئي با مادرم توصيه فرموده، و مرا ستمكار و شقي نگردانيده است. روز ولادت و مرگ و همچنين روزي كه برانگيخته شوم، سلام و درود حق بر من است!

اين جملات خود اشاره اي بود به آيندة عيسي كه عليه بيدادگريها و ستمكاريها قيام مي كند، و براي زنده كردن دين موسي و از بين بردن كجي ها كه در آن پديد آمده و تجديد معارف و حقايقش و برافكندن اختلافات و مشاجرات، بپا مي خيزد.

عيسي رشد و نمو كرد تا به سن جواني رسيد. او و مادرش مريم هردو روي عادت جاري در زندگي بشر - از خوردن و آشاميدن و ساير عوارض وجودي- تا آخر عمرشان زندگي مي كردند.

سپس عيسي مبعوث به رسالت شد.

( جزئيات زندگي عيسي"ع" بعد از رسيدن به رسالت را در مباحث بعدي خواهيم آورد.)

**مستند:آية 35تا37سورة آل عمران " اِذ قالَتِ امراَةُ عِمرانَ رَبِّ اِنّي نَذَرتُ لَكَ مافي بَطني مُحَرَّراً !"**

**الميزان ج 5 ص306**

# شرح ولادت حضرت مريم در قرآن

« **ياد كن زماني را كه زوجة عمران گفت:**

**- پروردگارا عهد كردم فرزندي را كه در رحم دارم در راه تو آزاد گردانم!**

**- نذر مرا بپذير! كه تو دعاي بندگان بشنوي و به اسرار و احوال همه آگاهي !**

**چون فرزند بزاد، از روي حسرت گفت:**

**پروردگارا ! فرزندي كه زاده ام دختر است!؟**

**خدا به آنچه زائيده داناتر است،**

**و مي داند كه چه حكمتها در وجود آن دختر نهان است!؟**

**و پسري كه او مي خواست مثل اين دختر نيست.**

**سپس زن عمران گفت:**

**من اين دختر را " مريم" نام نهادم!**

**و " او" و " فرزندش" را از شر شيطان رجيم در پناه تو آوردم !**

**پس خداوند او را به نيكوئي پذيرفت،**

**و او را به ترتيبي نيكو پرورش داد ....**  »

##### پدر و مادر مريم

اولين عبارتي كه "همسرعمران" بيان كرد **- پروردگارا عهد كردم فرزندي را كه در رحم دارم در راه تو آزاد گردانم! -** دلالت دارد كه آن سخن را زماني گفته كه حامله بوده، و حملش هم از "عمران" بوده است.

آن سخن اشعاري بر وفات " عمران" و رحلت او دارد، زيرا اگر " عمران" در قيد حيات بود، زوجه اش چنين استقلالي در آزاد نمودن بچة داخل شكمش را نداشت. دليل ديگر بر وفات " عمران" قبل از تولد "مريم" مطلبي است كه قرآن كريم مي فرمايد: « **زماني براي كفالت مريم قرعه مي كشيدند...**،» نشان مي دهد كه مريم قبل از تولد خود پدرش را از دست داده بود و نياز به كفالت داشت.

در قرآن مجيد اسم پدر مريم " عمران" در چند جا ذكر شده و اسم مادر اورا روايات اسلامي " حنّه " و برخي آن را " **مرثار**" ذكر كرده اند. براساس اين روايات " عمران" پيغمبري بوده كه به قوم خود مبعوث شده بود.

##### مفهوم " تحریر یا آزاد سازی" مریم

در عصر تولد مريم، وقتي پدر و مادري فرزند خود را " آزاد" مي كرد، بدين معني نبود كه او را از قيد بندگي آزاد مي كردند بلكه منظور آزاد نمودن از " قيد سرپرستي و ولايت خود پدر و مادر،" بود كه نسبت به اولاد خود داشتند.

پس اورا به واسطة " **تحرير و آزاد سازي**" از تحت ولايت خود خارج مي كردند. اين آزادگي اگر براي خدا بود به معني اين بود كه او را تحت ولايت خداوندي وارد مي كردند، يعني او را مخصوص بندگي و پرستش خدا و خدمت نمودن كنيسه ها و پرستشگاه ها مي كردند.

گويند آنان وقتي فرزند خود را در راه خداي تعالي آزاد مي كردند، ديگر او را در منافع خودشان وادار به كار نمي كردند، و از فرزندان خود استفادة شخصي نمي بردند، بلكه آنها به خدمت و تميز كردن " كنيسه" و امثال آن مشغول مي شدند.

اين كار ادامه داشت تا آنكه آنها به مرحلة بلوغ مي رسيدند و اختيار با بچه بود كه اگر مي خواست به كار خودش ادامه مي داد و گرنه از آن دست برداشته و به كاري كه دلخواه خودش بود، مشغول مي شد.

##### چگونه انتظار تولد پسر تبديل به دختر شد؟

از عبارتي كه مادر مريم گفت: **- پروردگارا نذر كردم كه فرزندي كه در رحم دارم در راه تو آزاد گردانم! –** اين نكته نيز برمي آيد كه او به طور قطع عقيده داشت كه بچه اي كه در شكم دارد " **پسر**" است!

آية شريفه سخن زوجة عمران را بدون قيد و شرط و تعليق ذكر فرموده است. از اينكه خداي متعال سخني را كه " زوجة عمران" از روي قطع به پيشگاه خداونــدي عرضه داشته، حكـايــت فرموده است، روشن مي شود، كه اعتقاد او از روي قرائني حدسي كه به ذهن مادران - به وسيلة تجربه و امثال آن - مي رسد، نبوده است، زيرا از آن حدسيات جز " **گمان**" حاصل نخواهد شد، و پر واضح است كه كلام الهي از اشتمال بر اين گونه حدسيات دور مي باشد.

اعتقادي كه زوجة عمران راجع به " **پسر بودن**" جنين خود داشته از جهتي منتهي به " **وحي**" بوده است، و لذا پس از وضع حمل و روشن شدن مطلب باز مأيــوس از " **پسر**" نشده و با كمال صراحت و قطعيت مي گويد:

« **- او و فرزندش را از شر شيطان رجيم در پناه تو مي آورم !** »

بدين ترتيب، براي آن دختر " **ذريه**" ثابت مي نمايد، با اين كه به حسب ظاهر راهي براي علم و دانائي بدان نبوده است. در اين كلام كه زوجة عمران بدون هيچ قيد و شرطي به خداوند متعال مي گويد، ( با اين كه موضوع فرزند پيدا كردن آن دختر داخل در علم غيب و مربوط به آينده بوده،) روشن مي شود كه او به وجهي از روي " وحي" مي دانست كه از " عمران" خدا به او پسري كرامت مي كند. "عمران" وفات كرد و او از عمران حمل داشت، روي آن حساب قطعيت پيدا كرد كه حتماً آنچه در شكم دارد، همان پسر است، لكن پس از وضع حمل و فهميدن اشتباه خود، دانست كه حتماً آن پسر از نسل اين دختر است، لذا بدون ترديد و قيد و شرط براي آن دختر " **ذريه**" و فرزند ثابت نمود و آن را به خداي متعال سپرد!

اين بود آنچه كه از تدبر در كلام الهي به دست آمد.

##### امتيازات مريم "س"

قرآن كريم با عبارت **- خدا به آنچه زوجة عمران زائيده داناتر است، و پسري كه او مي خواست چون اين دختر نيست -** از قول خداي تعالي نكات ظريفي را بيان فرموده كه شامل امتيازات مريم بر ديگران و حتي بر پسر خود "عيسي" عليه السلام نيز مي باشد.

آنجا كه جملة - **خدايا فرزندي كه زاده ام دختر است**!؟ - را زوجة عمران براي اظهار تحسر به پيشگاه خداوندي عرضه داشت، خداوند متعال با فرمودن جملة - **خدا داناتر است به آنچه او زائيده ! -** مي خواهد بيان دارد كه ما هم مي دانستيم كه او دختر است لكن خواستيم آرزوي او را به وجه احسن و طريق بهتري عملي سازيم، و اگر زوجة عمران منظور ما را در آن قسمت مي دانست، ابداً اظهار تحسر و حزن نمي نمود، با اينكه پسري كه او آرزويش را مي داشت، ممكن نبود كه چون اين دختر، و آنچه بر وجود او مترتب است، باشد.

زيرا بالاترين چيزي كه در حق آن پسر امكان داشت، آن بود كه چون عيسي پسري شود كه كور مادرزاد را بينا و كر مادرزاد را شنوا سازد، و مرده را زنده نمايد.

لكن بر وجود اين دختر آثار بالاتر از آن مترتب است:

**وجود اين دختر وسيله اي است كه از او پسري بدون پدر به وجود آيد،**

**2- خود مريم و پسرش دو " آيت" الهي براي جهانيان باشند،**

**كودك او در گهواره با مردم تكلم كند،**

**كودك او " روح الله " و " كلمة الله " باشد، و** مَثَل **او در نزد خدا مثل آدم شود!**

اينها و ساير آيات و علامات، همان قسمت هائي است كه بر وجود اين دختر و فرزند مباركش "عيسي" عليه السلام مترتب شده است.

##### نـام گذاري مـريم

" **مريـم**" در لغت عبري به معني " **عابـده و خادمـه**" است. از اينجا روشن مي شود كه به چه دليل زوجة عمران اسم دختر خودش را **مريم** گذاشت.

او وقتي وضع حمل نمود، و از پسر بودن حمل خود مأيوس شد، فوراً اين نام را به دختر نوزاد خود نهاد، تا او را به كاري كه از پسر انتظار داشت، وادارد.

پس جملة " اِنَي سَمَّيتُها مَريَمَ ! " به منزلة آن است كه گفته باشد من دختر خود را " **محرره**" نمودم، يعني نذر كردم كه اين دختر را در راه خدا آزاد نمايم، كه به عبادت و بندگي حق مخصوص شود.

روشن ترين دليلي كه مي رساند سخن او افادة " نذر" مي كند، عــبارت قـــرآن مجيـــد است كه مي فرمايد: " **خداوند او را به نيكوئي پذيرفت و او را به تربيتي نيكو پرورش داد.** "

سپس دختر و ذريه اش را به خداوند متعال سپرد تا از شر شيطان در امان و در كار عبادت و خدمت ثابت قدم باشند و اسم با مسمي مطابق باشد.

عبارت اول يعني " **خداوند او را به نيكوئي پذيرفت،** " قبول و پذيرفتن سخن اول زوجة عمران است كه گفت: " **من او را مريم نام نهادم**،" و عبارت دوم، يعني: " **او را به پرورشي نيكو پرورش داد،** " قبول و اجابت نمودن سخن دوم اوست كه گفت: " **من او و ذريه اش را از شر شيطان رجيم، در پناه تو آوردم**." در عبارت اول منظور پذيرفتن و قبول كردن خود آن دختر يعني " **مريم**" مي باشد، زيرا قرآن نسبت " **قبول**" را به دختر داده نه به " **نذر**".

بنابراين، قبول نمودن " مريم" عبارت است از " **اصطفاء**" و اختيار نمودن او. و مراد از " اَنبَتَها نَباتاً حَسَناً " بخشيدن رشد و طهارت به او و ذرية او، و افاضه نمودن يك رقم حيات و زندگي است كه وسوسة شيطان در آن راه پيدا نكند، و آن عبارت است از " **طهارت .**"

اين دو، يعني " **اصطفاء**" و " **طهارت**" همان است كه در آية شريفة ديگر خداوند متعال مي فرمايد:

وَ اِذ قالَت المَلاءِكَةُ يا نَريَمَ اِنَّ اللهَ اصطَفاكَ وَ طَهَّرَكَ....

از بيانان بالا روشن مي شود كه " **اصطفاء**" و برگزيدن مريم، و همچنين " **تطهير**" و پاك نمودن او از پليدي معصيت، هر دو اجابت و پذيرفتن دعاي مادر او مي باشد. چنانكه در برگزيدن مريم بر زنان عالم از نظر ولادت عيسي "ع" از او و آيت شدن اين مادر و فرزند براي عالميان، تصديــق قول خــداي تــعــالي است كه مي فرمايد: - **پسر مانند دختر نيست !**

مستند:آية 37 سورة آل عمران " وَ اَنبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ كَفَّلَها زَكَرِّيا...." الميزان ج 5 ص312

# زندگي مريم قبل از تولد عيسي "ع"

قرآن مجيد دوران اولية زندگي مريم"س"، از زمان تولد خودش تا زمان تولد پسرش عيسي"ع" را، در چند جمله بيان فرموده است. با همين جمله هاي كوتاه، عظمت و امتيازي را براي اين بانو نشان داده كه حتي پسرش عيسي"ع" به آن امتيازات مفتخر نشده است.

قسمتي از اين مطالب را در مورد " نام گذاري" و " امتيازات مريم" ذكر كرديم. اينك آن قسمت از زندگي اين بانوي عظيم الشأن را كه در آيات فوق بدان اشاره شده، شرح مي دهيم، و خاطرنشان مي سازيم كه از زندگي مريم بعد از تولد عيسي"ع" در قرآن ذكري نرفته است، زيرا آنچه لازمة ذكر اين تاريخ ممتاز حيات بشري است، در همان حيات قبل از تولد و زمان تولد فرزند گرانمايه اش، نهفته است.

آيات قرآني در اين سوره در اين زمينه به شرح زير است:

« **... پس خداوند او را به نيكوئي پذيرفت،**

**و او را به تربيتي نيكو پرورش داد.**

**زكريا اورا كفالت كرد.**

**هر وقت زكريا وارد محراب عبادت مريم مي شد نزد او رزق شگفت آوري مي يافت.**

**گفت:**

* **اي مريم اين روزي از كجا به تو مي رسد؟ پاسخ داد:**
* **از جانب خداست! كه خداوند به هركه خواهد روزي بي حساب دهد!**»

مراد از " **تربيتي نيكو**" كه خداوند با عبارت " وَ اَنبَتَها نَباتاً حَسَناً " از آن ياد مي كند، بخشيدن رشد و "**طهارت**" به او ذرية او، و افاضه نمودن يك نوع زندگي است كه وسوسة شيطان در آن راه پيدا نكند... و "**پذيرفتن به نيكوئي،**" همانا " **اصطفاء** " و برگزيدن و انتخاب نمودن او بوده كه در قـــرآن كريم از آن با عبارت " فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبوُلِ حَسَن! " ياد مي كند.

##### زندگي مريم تحت تكفل زكريا "ع"

از آيه زير استفاده مي شود كه كفالت " زكريا " از مريم به واسطة اصابت نمودن قرعه به نام او بوده است:

« **تو حاضر نبودي زماني كه آنان براي كفالت و نگهداري مريم قرعه مي كشيدند؟**

**و نبودي كه چگونه با يكديگر مخاصمه مي كردند؟** »

آنان در موضوع تكفل و نگهداري مريم با يكديگر مخاصمه كردند تا آنكه بنا را به قرعه كشيدن گذاشتند و قرعه به نام " زكريا " اصابت نمود.

در روايات اسلامي آمده كه :

« مريم طبق نذر مادرش آزاد شده بود. آن زمان رسم بر اين بود كه فرزندي كه آزاد مي شد در " كنيسه" يعني كليسا بود و از آن خارج نمي شد. و همين بود كه زوجة عمران پس از وضع حمل گفت: خدايا فرزند من دختر است، و پسر چون دختر نيست، زيرا دختر وقتي حائض مي شود از مسجد بيرون مي آيد....

زوجة عمران فرزندش را نذر كنيسه نمود تا در آنجا خدمت " عابدان" را نمايد... مريم خدمت آنها را مي كرد تا به سن بلوغ رسيد. در آن هنگام زكريا دستور داد تا برايش حجابي قرار دادند تا از " عابدان" جدا شود.... » ( نقل از امام باقر و صادق "ع" در تفسير عياشي و قمي)

##### محراب عبادت مريم، محل نزول مائده آسماني

روايات اسلامي چنين نقل مي كنند كه:

« چون مريم بالغ شد به محراب رفت و حجابي بر خود انداخت، ديگر كسي او را نمي ديد.

زكريا به محرابش وارد مي شد و در نزد او ميوة تابستاني را در زمستان و ميوة زمستاني را در تابستان مي ديد، به او گفت:

* اي مريم اين از كجاست؟

مريم گفت:

* از نزد خداست! خدا به هركه خواهد روزي بي حساب دهد. »

( نقل از امام باقر و صادق "ع" در تفسير عياشي و قمي)

ذكر عبارت " رزقاً " در قرآن مجيد ( به صورت نكره) دليل بر آن است كه آن "رزق" رزق غيرمعهودي بوده است. چنانكه در روايات ديديم زكريا نزد مريم ميوة تابستاني را در زمستان و ميوة زمستاني را در تابستان مي ديد، اگر اين رزق يك رزق معمولي بود قطعاً زكريا به جوابي كه مريم به او داد و گفت " اين از نزد خداست!" قناعت نمي كرد، زيرا ممكن بود كه آن را برخي از مردمي كه به مسجد مي آمدند برايش آورده باشند.

علاوه بر اين، آية شريفة بعدي دلالت دارد براينكه زكريا وجود آن رزق را در نزد مريم از كرامات الهي و خارق عادت تلقي كرده بود، لذا از خداي تعالي براي خودش نيز درخواست ذرية طيبه اي نمود كه مقامش چون مقام مريم باشد.

ضمناً از سياق آيه فهميده مي شود كه زكريا آن پرسش را از مريم بيش از يك بار ننموده است، و به همان جوابي كه از او شنيد قانع شد و يقين به صدق گفتارش پيدا كرد.

جائي كه مريم در كليسا اتخاذ كرده بود، يعني " محراب" همان است كه اهل كتاب به آن " مذبح" گويند، و آن " مقصوره" يعني خانة كوچكي است كه در مقّدم معبدشان درست مي كنند، و داراي دري است كه به وسيلة نردبان كوچكي وارد آن مي شوند. كسي كه در آن باشد اهالي ميان معبد او را نمي بينند.

مستند:آية 16 تا 40 سورة مريم " وَ اذكُر في الكِتابِ مَريَمَ ...!" الميزان ج 27 ص51

# مريم، مادرعيسي مسیح "ع"

سورة مريم با ذكر جريانهاي مهم زندگي دو تن از پيامبران بزرگ بني اسرائيل، يعني زكريا و يحيي"ع" آغاز شده و سپس شرح روزهائي را مي دهد كه مريم (سلام الله عليها) از اهل خود كناره مي گيرد و در مكان شرقي اعتزال مي جويد و سپس به عيسي عليه السلام حامله مي شود، و عيسي متولد مي شود.

ميان دو داستان تولد يحيي و عيسي "ع" شباهت تمامي هست، چون ولادت هردو بزرگوار به طور خارق العاده صورت گرفته است، و اين هردو در كودكي حكم و نبوت داده شدند، آن يكي خبر داد كه مأمور به احسان به مادر شده و جبار و شقي نيست، و برخود در روز ولادتش و روز مرگش و روز مبعوث شدنش سلام داده است؛ اين يكي نيز همين مطالب را گفته و قرآن هم از آن دو نقل كرده است. شباهت هاي ديگري نيز آن دو داشته اند.

يحيي عليه السلام نبوت عيسي عليه السلام را تصديق كرده و به او ايمان آورده است. در اين سوره خداوند سبحان به رسول گرامي خود حضرت محمد "ص" مي فرمايد:

**« - اي محمد!**

**در اين كتاب ذكر كن: داستان مريم را در آن زمان كه از مردم اهل خود كناره گرفت و در مكان شرقي ( كه گويا همان سمت شرقي مسجد باشد،) اعتزال جست.**

**مريم در مقابل آنان حجابي آويخت،**

**پس ما روح خود نزد او فرستاديم كه به صورت انساني تمام عيار بر او مجسم گشت. »**

از اين آيه چنين برمي آيد كه گويا مريم خود را از اهل خويش پوشيده داشت تا قلبش فارغ تر براي اعتكاف و عبادت باشد. اين مطلب را آيـة ديگر تأكيد مي كند كه مي فرمايد: « **هر وقت كه زكريا وارد محراب او مي شد مي ديد نزد او رزقي هست**.»

**روحي** كه به سوي مريم فرستاده شده بود به صورت بشر ممثل شد. معناي تمثل و تجسم به صورت بشر اين است كه در حواس بينائي مريم به اين صورت محسوس شود، وگرنه در واقع باز همان روح است نه بشر !

روحي كه به سوي مريم فرستاده شده بود از جنس بشر و جن نبود بلكه از جنس ملك و نوع سوم مخلوقات صاحب شعور بود كه خدا او را در كتابش وصف نموده، و " **ملك**" ناميده است. آن فردي را كه مأمور وحي است " **جبرئيل**" خوانده است، و جاي ديگر قرآن او را روح " **روح القدس يا روح الامين**" خوانده، و در يك جا نيز او را " **رسول**" ناميده است.

لذا از همة اينها مي توان فهميد كه آن روحي كه براي مريم مجسم شد همان " **جبرئيل**" بوده است. اگر در آية فوق روح را به خدا نسبت داده و فرموده:" **روح ما** " به منظور تشريف و احترام بوده است.

كلمة " تمثل" در قرآن كريم جز در داستان مريم در جاي ديگر نيامده است، و آيات بعدي كه در آن جبرئيل خود را براي مريم معرفي مي كند بهترين شاهد است بر اين كه وي در همان حال هم كه به صورت بشر مجسم شده بود، باز فرشته بود، نه اين كه بشر شده باشد، بلكه فرشته اي بود به صورت بشر و مريم او را به صورت بشر ديد، يعني در حاسه و ادراك مريم به آن صورت محسوس شد، ولي در خارج از ادراك وي صورتي غير صورت بشر داشت.

##### برخورد اوليه مريم با فرشته وحي و رسول پروردگار

مريم همينكه ملك را بديد بترسيد و گفت:

**اگر مردي پرهيزكاري من از سوء قصد تو به خداي رحمان پناه مي برم!**

مريم "س" از شدت وحشتي كه از حضور جبرئيل عارضش شده بود مبادرت به سخن كرد. او خيال مي كرد كه وي بشري است كه به قصد سوء بدانجا شده است، لذا خود را به پناه رحمان سپرد تا رحمت عام الهي را كه هدف نهائي منقطعين عباد است متوجه خود سازد!

و اگر اين پناهندگي خود را مشروط به تقواي طرف نمود بدين دليل بود كه هر انساني كراهت دارد از اين كه وصف جميل تقوي را از خود نفي كند و بر هر انساني گران است كه به نداشتن آن اعتراف نمايد! مريم نيز خواست بگويد كه اگر تو تقوي داشته باشي من از تو به رحمن پناه مي برم، و چون بايد با تقوي باشي، پس همان تقوايت بايد تو را از سوء قصد به من و متعرض من شدنت باز دارد!

روح به مريم جواب داد:

**من رسول پروردگار تو هستم،**

**تا فرزند شايسته اي را به تو عطا نمايم !**

( از لطافت هائي كه در سورة مريم در نقل داستانهاي زكريا و مريم و ابراهيم و موسي به كار رفته، همه جا فرموده: « وَهَبَ » يعني يحيي را به زكريا، عيسي را به مريم، اسحاق و يعقوب را به ابراهيم، و هارون را به موسي « عطاء » كرديم! )

مريم گفت:

**چگونه براي من فرزندي آيد كه قبل از اين با هيچ مردي نياميخته ام، نه از راه حلال و ازدواج، و نه از راه حرام !؟**

سياق آيه اين معنا را مي رساند كه مريم از كلام جبرئيل كه گفت: " **تا به تو پسري ببخشم!** " فهميده بود كه اين پسر را در همين حالا مي بخشد، و لذا گفت: "**هيچ بشري با من تماس نگرفته و زناكار هم نبوده ام !** " و در اين جمله فهماند كه فرزنددار شدن من در الان منوط به اين است كه چند ماه قبل از نكاح و يا نصاحي صورت گرفته باشد، و حال اين كه نگرفته است:

روح بدو گفت:

**مطلب از همين قرار است، كه به تو گفتم!**

**پروردگارت گفته: كه آن براي من آسان است،**

**تا آن را براي مردم از جانب خويش آيتي و رحمتي كنيم،**

**و كاري است مقرر شده !**

اين جمله، بدين وسيله، بعضي از اغراض خلقت مسيح "ع" را به ايـــن طرز خارق العاده خاطر نشان مي سازد، و معنايش اين است كه ما او را با نفخ روح، و بدون پدر، به خاطر اين منظور، خلق كرديم، و نيز به خاطر اين كه **آيتي** باشد براي مردم، و **رحمتي** باشد از ما، با خلقتش آيتي باشد، و با رسالتش و معجزاتش رحمتي!

اين تعبيرها اشاره به اين معناست كه غرض هاي الهي اموري نيست كه فهم بشر بدان احاطه يابد و الفاظ گنجايش همة آنها را داشته باشد.

**« وَ كانَ اَمراً مَقضِيّا - كاري است مقرر شده** ! »

اين عبارت اشاره به حتمي بودن قضائي است كه خدا دربارة ولادت اين غلام زكي رانده، و ديگر نه امتناع مريم جلو آن را مي گيرد و نه دعايش !

##### باردار شدن مريم

سپس قرآن كريم بيان مي كند كه:

**« مريم باردار شد به فرزند،**

**پس انفراد و اعتزال جست،**

**و اورا به محل دوري از خانواده اش برد. »**

بعد از آنكه از اهل خود اعتزال جست و به محل دوري آمد، درد زائيدن او را مجبور نمود، و به كنار تنة درخت خرمائي آمد تا در آنجا حمل خود را بزايد. ( از اينكه تعبير به تنة درخت كرد نه خود درخــت، فهميده مي شود كه درخت مزبور خشكيده بود، ) مريم از خجالتش و شرم از مردم گفت:**- اي كاش قبل از اين مرده بودم و چيزي غيرقابل اعتنا بودم، و فراموش مي شدم، تا مردم درباره ام حرف نمي زدند،** كه به زودي خواهند زد.

##### به سخن در آمدن عيسيِ نوزاد

**« فَناداها مِن تَحتِها اَن لا تَحزَني !**

**عيسيِ نوزاد از طرف پائين مريم را ندا داد كه غم مخور !**

**كه پروردگارت جلوي تو نهري جاري ساخت،**

**تنة درخت را به سوي خود تكان بده كه خرماي تازه بر تو افكند،**

**بخور و بنوش، و چشمت را روشن دار !**

**اگر از آدميان كسي را ديدي، بگو !**

**من براي خدا روزة (كلام) نذر كرده ام،**

**و امروز با بشري سخن نكنم !** »

عبارت " **غم مخور**" تسليتي است به مادرش، از آن اندوه و غم شديدي كه به وي دست داده بود. آري براي زني عابد و زاهد هيچ مصيبتي تلخ تر و سخت تر از اين نيست كه او را در ناموسش متهم كنند، آن هم زني باكره، آنهم از خانداني كه در گذشته و حال معروف به عفت و پاكي است، و مخصوصاً تهمتي كه بچسبد، و هيچ راهي براي انكار نباشد، بلكه حجت و دليل همه در دست خصم باشد، لذا عيسي"ع" به اشاره سفارش كرد كه با احدي حرف نزن و در مقام دفاع برنيا، چون حجت خصم آن قدر سست نبود كه چيزي بتواند آن را دفع كند.

يكي از معجزات تولد عيسي در عبارت " **تنة درخت را به سوي خود تكان بده كه خرماي تازه بر تو افكند،** " مي باشد، كه در آن تكان دادن را به ساقه درخت، و خرما ريختن را به نخله نسبت داده است. و اين خود خالي از اشعار به اين نكته نيست كه نخلة خشك بوده، و در همان ساعت سبز شده و برگ و بار آورده و رطب داده است كه خرماي پخته و رسيده از آن ريخته است.

عيسي"ع" به مادرش چشم روشني مي دهد و مي گويد:

**از رطب تازه بخور، و از جوي آبي كه زير پايت جاري شده بياشام، و بدون اينكه اندوهي به خود راه دهي، خوشنود باش!**

( اگر عيسي"ع" مادرش را به خوردن و آشاميدن سفارش كرد بدين جهت بوده كه اين دو از نشانه هاي مسرت و خوشوقتي است، و كسي كه گرفتار مصيبت است ديگر نمي تواند از غذاي لذيذ و آب گوارا لذت ببرد، و مصيبت شاغل او از اين كارهاست.)

عيسي گفت:

**اما اين كه مي ترسي مردم به تو تهمت بزنند و از تو بازخواست كنند كه اين فرزند را از كجا آورده اي، در پاسخ آنها سكوت كن و با احدي حرف مزن، و من جوابشان را مي دهم !**

( در آن دوره روزة سكوت مرسوم بوده است و مريم نيز اين را پذيرفت.)

##### مريم در مقابل تهمت مردم

مريم مولود را در بغل گرفته بود و نزد كسان خود آورد.

گفتند: - **اي مريم حقا كه چيزي شگفت انگيز آورده اي!؟**

**اي خواهر هارون! آخر پدرت مرد بدي نبود و مادرت زناكار نبود!**

مريم به مولود اشاره كرد:

گفتند: - **چگونه با كسي كه در گهواره و نوزاد است، سخن كنيم ؟**

در اينجا عكس العمل مردم را نشان مي دهد كه به مريم مي گويند چيز نوظهور و عظيمي آورده اي؟ مردم در نظر خود كار مريم را تقبيح مي كردند و منشأ آن همان امر عجيبي است كه با آن سابقة زهد و محجوبي، از مريم دختر عمران و آل هارون قديس مشاهده كردند.

( اين هارون كه قرآن كريم از او اسم مي برد و مردم مريم را " خواهرهارون" مي خوانند به قولي مردي صالح در بين بني اسرائيل بوده كه هر صالح ديگري را به او نسبت مي دادند، و به قول ديگر، مريم برادر تني پدري داشته به نام هارون. دو قول ديگر نيز گفته اند كه مراد به او همان هارون برادر موسي "ع" است، و اين ناميدن صرف انتساب بوده است، نه خواهر واقعي، و قول آخر اين كه مردي در آن زمان بوده كه معروف به فساد و زنا بوده است. )

ولي مريم همچنانكه عيسي به او ياد داده بود، مردم را اشاره به عيسي كرد تا جواب خود را از او بگيرند، و او حقيقت امر را برايشان روشن نمايد. مردم نيز تعجب زده پرسيدند: چگونه با كودكي كه در گهواره است يعني واقعاً كودك و نوزاد است گفتگو كنيم ؟!

##### گواهي عيسيِ نوزاد به پيامبري خود

در اينجا عيسيِ نوزاد به پاسخ در مي آيد و بدون اينكه متعرض مسئلة ولادت خود شود، سخن خود را با عبارت:

« اِنّي عَبدُ الله – منم بنده خدا ! »

آغاز مي كند، تا به عبوديت خود براي خدا اعتراف كند و از غلو غلوكنندگان جلوگيري نمايد، و حجت را برآنان تمام سازد.

با اينكه مشكل مردم مسئلة تولد او بود آن جناب بدان جهت به آن موضوع اشاره نكرد كه سخن گفتن مولود خود معجزه است، و معجزه اي كه هرچه بگويد جاي ترديدي نمي گذارد در اينكه حق است. در آخر كلامش بر خود سلام كرد يعني بر نزاهت و ايمني خود از هر قذارت و خباثتي شهادت داد و از پاكي و طهارت مولود خبر داد:

**« گفت:**

**من بندة خدايم !**

**مرا كتاب داده،**

**و پيغمبر كرده است،**

**هرجا كه باشم با بركتم كرده است،**

**و به نماز و زكات، مادام كه زنده باشم، سفارشم فرموده است،**

**نسبت به مادرم نيكوكارم كرده، و گردنكش و نافرمان نكرده است،**

**سلام بر من روزي كه تولد يافته ام و روزي كه بميرم،**

**و روزي كه زنده برانگيخته شوم ! »**

عيسي در اين آيات، اول از " **كتاب**" دادن خدا به خود خبر داد كه ظاهراً همان انجيل است، و سپس به " **نبوت**" خود تأئيد كرد.

( عيسي "ع" در آن روز فقط نبي بوده كه نبوتش در همان روز به او داده شده بود و بعدها خداوند سبحان او را به رسالت برگزيد.)

آنگاه عيسي ادامه داد كه: " **من هرجا كه باشم خداي تعالي آنجا را با بركت كرده است.**" معناي مبارك بودنش، هرجا كه باشد، اين است كه محل براي هر بركتي باشد. بركت به معناي نمو خير است، يعني او براي مردم بسيار منافع دارد و علم نافع به ايشان مي آموزد، و به عمل صالحشان دعوت مي كند، و به ادبي پاكيزه تربيتشان مي كند، و كور و پيس را شفا مي دهد، و اقويا را اصلاح و ضعفا را تقويت و ياري مي نمايد.

عبارت " **اَوصاني بِالصَّلوةِ وَ الزَّكوةِ!** " اشاره به اين است كه در شريعت او نماز و زكات تشريع شده است**. نماز** عبارت است از: **توجه بندگي مخصوص به سوي خداي سبحان**. **زكات** عبارت است از: **انفاق مالي**. و اين دو حكم در بيست و چند جاي قرآن مجيد قرين هم ذكر شده است.

عيسي"ع" در سه موطن تكون و هستي اش به خودش سلام كرده است. بر يحيي نيز در اين مواطن سلام شده است، ولي سلام عيسي دلالت بر نوعي سلام خاص ندارد و سلام عمومي است. در داستان يحيي "ع" سلام كننده خداي سبحان بود، ولي در اين داستان خود عيسي بوده است.

« ذلِكَ عيسيَ بنُ مَريَمَ قَوْلَ الحَقِّ الَّذي فيهِ يَمتَرونَ ! »

اينجا اشاره به سراپاي داستاني است كه قرآن كريـــم از سرگذشت و اوصــاف عيسي آورده است، و مي گويد:

**اين شخصي كه ما دربارة ولادتش سخن گفتيم،**

**او خود را به عبوديت و نبوت و كتاب معرفي كرد،**

**همان عيسي بن مريم است!**

**اين همان عيسي بن مريم است كه درباره اش شك و نزاع مي كنند،**

**نشايد كه خداوند فرزندي بگيرد!**

**او منزه است، چون كاري را اراده فرمايد،**

فقط به او گويد: **باش** ! و وجود يابد !

خداي يكتا، پروردگار من و پروردگار شماست!

اورا بپرستيد ! راه راست اين است !

در اين آيات گفتار نصاري راجع به فرزند بودن مسيح براي خدا ابطال و نفي شده است.

**مستند:آية 42 سوره آل عمران " وَ اذ قا لَت ِ ا لمَلائِكَةُ يا مَريَمَ ...!"**

**الميزان ج 6 ص3**

# ديدار و گفتگوي مريم با ملك

« **آنگاه كه فرشتگان گفتند:**

- **اي مريم**...! »

آية شريفة فوق در قرآن مجيد دلالت بر آن دارد كه مريم سلام الله عليها " محدّثه " بوده است، يعني " كلام ملائكه " را مي شنيده است. در سورة مريم در همين قسمت، گويندة كلام با مريم « **روح** » ناميده شده است، و گفتگوي زير بين آنان در قرآن مجيد نقل شده است:

« گفت:

**من رسول پروردگارت هستم كه براي بخشيدن فرزندي پاك به سوي تو نازل شده ام !**

مريم گفت:

**كجا مرا پسري پديد آيد با آن كه دست بشري به من نرسيده است، و من كار ناشايسته اي نكـرده ام !؟**

روح القدس گفت:

**اين كار خواهد شد!**

**پروردگارت فرموده: اين كار بر من آسان است !** »

همانگونه كه ملاحظه مي شود، مريم علاوه بر شنيدن صداي روح القدس با او صحبت نيز كرده است.

از آية شريفة زير در سورة مريم نيز بر مي آيد كه مريم علاوه بر گفتگو با ملك، خود آن را هم مشاهده نموده است.

قرآن مجيد چگونگي اين رؤيت را بدين شرح بيان مي فرمايد:

« **پس، ما روح خود را بر او فرستاديم،**

**كه به صورت بشر كاملي براي او متمثل گرديد**. »

##### وظايف و مقامات مريم "س"

قبل از نقل واقعة تولد عيسي"ع" در قرآن مجيد، خداوند متعال مقام و وظايف مريم را از طريق ملائكه به شرح زير به او تذكر مي دهد:

« آنگاه كه فرشتگان گفتند:

**اي مريم!**

**خداي تعالي تورا برگزيد!**

**پاكيزه گردانيد!**

**و بر زنان جهان برتري بخشيد!**

**اي مريم!**

**ملازم اطاعت خدايت باش!**

**سجده نما !**

**و نماز را با اهل طاعت به جاي آر !** »

ملائكه با اين بيان، اخباري را كه به مريم داده اند، مقام و منزلت و وظايف او را در قبال خداي تعالي شرح داده اند:

" **برگزيدن**" عبارت از قبول نمودن او براي عبادت است.

" **تطهير**" عبارت از داشتن عصمت، و معصومه بودن اوست.

برگزيدن و اصطفاء و اختيار نمودن مريم بر زنان عالم، تقدمي است كه او بر آنان پيدا كرده است. اينك در مقابل، اين سؤال پيش مي آيد كه " **آيا تقدم مريم بر زنان جهان در جميع جهات بوده يا در بعض آن؟** " آنچه از آيات مربوط به ولادت حضرت عيسي ظاهر مي شود، اين " تقدم" در شأن عجيبي است، كه راجع به ولادت عيسي"ع" نصيب او شده است، زيرا آيات مزبور از موضوعات راجع به زنان، غير از آن قسمت و مطلب را ذكر نكرده است.

اما موضوعات ديگري كه در ضمن آيات مربوطه ذكر گرديده، مانند: پاك بودن، تصديق كلمات الهي و كتب آسماني، و همچنين محدثه بودن و غيره، اموري است كه اختصاصي به مريم ندارد بلكه براي غير او هم پيدا شده است.

اينكه مي گويند، مريم بر زنان جهان عصر خود تقدم پيــدا كرده بود، مطلق بودن آيه آن را دفـــع مي كند.

اما، وظايف مريم را در قبال اين مقام و درجه اي كه از طرف الهي اعطاء شده، آيــات چنيــن شرح مي كنند:

« **اي مريم!**

**اكنون كه خدا چنين مقامي به تو كرامت كرده است،**

**تو هم " قنوت" و " سجده" و " ركوع" براي خداوند را ترك مكن !** »

بعيد نيست كه هر يك از اين سه نحوة عمل به ترتيب در برابر يكي از آن سه منزلتي است كه خدايش ارزاني داشته است. يعني:

**چون خدايت برگزيد، ملازم عبوديت و بندگي او باش !**

**و چون تو را پاك گردانيد، سجده اش كن !**

**و چون بر زنان جهان برتري دادت، با راكعان ركوعش كن !**

**مستند:آية 12 سورة تحريم " وَ مَريَمُ ابنَتَ عِمرانَ اّلــَـتي اَحصَنَتْ فَرجَها فَنَفَخنا فيهِ مِن روُحِنا...."**

**الميزان ج 38ص340**

# مريم، و نام و ذكر او در قرآن

از زناني كه خداوند سبحان در قرآن شريف مثل مي زند، به خاطر ايمان خالص شان به خدا و رسول و قنوتشان و حسن اطاعتشان، در تاريخ، دو زن هستند: يكي آسيه زن فرعون، و دومي مريم دختر عمران.

مريم، صديقه و قانته بود، كه خدا به كرامت خود گرامي اش داشت، و از روح خود در او دميد:

« وَ ضَرَبَ اَللهُ مَثَلاً لِلَّذينَ آمَنوُا ... مريم است دختر عمران،

**كه بانوئي پاك بود،**

**ما در رحم او از روح خود بدميديم،**

**و او كلمات پروردگار خودرا، و كتب او را تصديق داشت،**

**و از خاشعان بود!** »

در خصوص مريم عليها سلام مي بينيم كه به نام مباركش در آية فوق تصريح فرموده است. اصولاً در قرآن كريم جز " **مريم**" نام هيچ زني برده نشده است، و تنها آن صديقه قانته است كه در حدود بيست و چند سوره و در سي و چند آيه نام او را برده است.

خداوند سبحان مريم را به خاطر عفتش مي ستايد و مي فرمايد:

« اّلــَـتي اَحصَنَتْ فَرجَها ! »

ستايش مريم عليها سلام در قرآن مكرر آمده است، و شايد اين به خاطر رفتار ناپسندي باشد كه يهوديان نسبت به آن جناب روا داشته اند، و تهمتي باشد كه به وي زده اند، و قرآن كريم در حكايت آن مي فرمايد:

« وَ قَولَهُم عَلي مَريَمَ بُهتاناً عَظيماً ! »

سپس، قرآن مجيد از تصديق او به كلمات پروردگارش ستايش مي كند و مي فرمايد: « وَ صَدَقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها ! »

يعني مريم كلمات پروردگار خود را كه به قول بعضي همان وحي انبياء باشد، تصديق كرد. بعضي ديگر گفته اند كه مراد به كلمات خداي تعالي در اينجا وعده و تهديد و امر و نهي خداست، ولي اين وجه درست نيست زيرا بنابراين ديگر احتياج نبود نام كتب خدا را ببرد، چون كتب آسماني همان وعد و وعيد و امر و نهي است.

سپس، قرآن مجيد از تصديق مريم نسبت به كتب الهي ياد و ستايش مي كند. منظور از كتب الهي همان كتب است كه شرايع خداي تعالي در آنهاست، شرايعي كه از آسمان نازل شده است، مانند: كتاب تورات و انجيل، و در اصطلاح قرآن كريم هم كتب آسماني همين است، و شايد منظور از تصديق كلمات پروردگارش و تصديق كتب الهي اين باشد كه مريم "س" صديقه بوده است، كه در آية ديگر قرآن ( مائده 75) مي فرمايد:

« **مسيح پسر مريم غير از فرستاده اي نبود،**

**فرستاده اي كه قبل از او هم فرستادگاني بودند،**

**و مادرش صديقه و راستگو بود.** »

يكي ديگر از تعريف هائي كه قرآن مجيد از مريم عليها سلام مي فرمايد، **قانت** بودن اوست، يعني مريم از زمرة مردمي بود كه مطيع خدا و خاضع در برابر اويند، و دائماً بر اين حال هستند.

اگر مريم عليها سلام را با اين كه زن بود فردي از **قانتين** خواند ( با اينكه كلمة قانتين جمع مذكر است،) بدين جهت بود كه بيشتر قانتين مردان هستند.

در جاي ديگر قرآن (آل عمران43) آمده كه ملائكه به مريم ندا دادند و گفتند:

« **اي مريم ! براي پروردگارت قنوت و سجده كن، و با راكعان ركوع نما** ! »

در مجمع البيان از ابي موسي از رسول خدا "ص" روايت شده كه فرمود:

- از مردان بسياري به حد كمال رسيدند ولي از زنان به جز چهارنفر به حد كمال نرسيدند: اول آنها آسيه زن فرعون بود، دومي مريم دختر عمران، سومي خديجه دختر خويلد، چهارمي فاطمه دختر محمد"ص" !

در درّ منثور اين روايت از طريق ابن عباس به نحو ديگر نقل شده كه در آنجا از رسول خدا "ص" نقل مي كند كه افضل زنان اهل بهشت اين چهار زن هستند.

مستند:آية 33 سوره آل عمران " اِنَّ اَللهَ اصطَفئ آدَمَ وَ نوُحاً وَ آلَ اِبراهيمَ و آلَ عِمرانَ عَلَي العالَمينَ."

الميزان ج 5 ص303

# آل عمران كيستند؟

آية مباركه فوق مي فرمايد:

« **خدا، آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر جهانيان برگزيد!** »

به حسب ظاهر به نظر مي رسد كه منظور از عمران، همان پدر مريم است، نه پدر موسي عليه السلام. چنانكه ذكر نمودن داستان " زن عمران" و " مريم دختر عمران" پس از دو آية فوق الذكر در سورة آل عمران در قرآن مجيد اشعار به آن دارد.

در قرآن شريف چند جا كه نام " عمران" برده شده، همه اش منظور "عمران پدر مريم" است ولي حتي در يك مورد هم صراحتاً نام " عمران پدر موسي" ذكر نگرديده است.

اينها خود مؤيد اين است كه: مقصود از " آل عمران" عبارتــند از " مريـــم" و "عيسي" و يا آن دو با " زوجة عمران".

( اما اين كه گفته مي شود، نصاري معترف به اين كه پدر مريم "عمران" باشد، نشده اند، لزومي ندارد كه قرآن شريف تابع هوس ها و گفته هاي بي پاية آنها باشد.)

**مستند:آية 35تا37سورة آل عمران " اِذ قالَتِ امراَةُ عِمرانَ رَبِّ اِنّي نَذَرتُ لَكَ مافي بَطني مُحَرَّراً !"**

**الميزان ج 5 ص306**

# هدف سوره مريم، و سرگذشت هاي مذكوردرآن

شرح زندگي مريم در سورة مريم از آنجا آغاز مي شود كه زكريا از خدا درخواست فرزندي كرد كه از او و از خاندان يعقوب ارث ببرد و خداوند متعال يحيي را به او داد.

هدف كلي سورة مريم، به طوري كه در آخرش بدان اشاره شده، عبارت است از بشارت و انذار:

« **اين قرآن را به زبان تو جاري ساختيم،**

**تا پرهيزكاران را نويد دهي و سخت سران را انذار نمائي**! »

چيزي كه هست اين است كه همين غرض را در سياقي بديع و بسيار جالب ريخته است. نخست به داستان زكريا و يحيي، قصه مريم و عيسي، سرگذشت ابراهيم و اسحاق و يعقوب، ماجراي موسي و هارون، داستان اسماعيل و حكايت ادريس عليهم السلام پرداخته و سهمي را كه به هريك از ايشان از نعمت ولايت داده - كه يا نبوت بوده و يا صدق و اخلاص - خاطرنشان ساخته، و آنگاه علت اين عنايت را چنين تبيين فرموده است كه اين بزرگواران خصلت هاي برجسته اي داشته اند، از آن جمله:  **نسبت به پروردگار خود خاضع و خاشع بودند !**

ولي متأسفانه اخلاف ايشان از ياد خدا اعراض نمودند، و به مسئلة توجه به پروردگار به كلي بي اعتناء شدند، و به جاي آن دنبال شهوت را گرفتند، و به همين جهت به زودي حالت " **غي**" را كه همان از دست دادن رشد بوده باشد، ديدار مي كنند، مگر آنكه كسي از ايشان توبه كند و به پروردگار خود بازگشت داشته باشد، كه او سرانجام به " اهل نعمت" مي پيوندد.

سپس نمونه هائي از لغزشهاي اهل غي و زورگوئي هاي آنان و آراء خارج از منطق شان را از قبيل: نفي معاد، و نسبت داشتن فرزند به خدا دادن، و بت پرستي، و آنچه كه از لوازم اين لغزش هاست از نكبت و عذاب، خاطر نشان مي سازد.

اين سوره مردم را به سه طائفه تقسيم مي كند:

آنهائي كه خداوند انعامشان كرد، كه يا انبياء بودند و يا اهل اجتباء و هدايت،

اهل غي، يعني آنهائي كه مايه و استعداد رشد خود را از دست دادند،

آن كساني كه توبه نموده و ايمان آوردند، و عمل صالح كردند، كه به زودي به اهل نعمت و رشد مي پيوندند.

مستند:آية 116 تا 120 سوره مائده و بررسي هاي تاريخي الميزان ج 12 ص85

# اعتقاد به الوهيت مريم در فرق مسيحي

اعتقاد به الوهيت مريم از نياكان مسيحيت به اخلاف آنان رسيده و اينك در ميان آنان مشهور است. خداي متعال در قرآن شريف مي فرمايد:

« **- اي عيسي !**

**آيا تو به مردم گفته اي كه مرا و مادرم را به غير از خدا دو معبود ديگر اتخاذ كنيد؟** »

از برخي از نصاري حكايت كرده اند كه در قرون گذشته قومي بودند به نام " مريميه" كه معتقد بودند به الوهيت حضرت مريم"س" (نقل از روح المعاني)

اينكه مسيحيان حضرت مسيح را خدا اتخاذ كرده اند در آيات قرآني به وفور بيان گرديده است، اما پرستش مادر مسيح، در كليساهاي شرقي و غربي بعد از قسطنطنين متفق عليه بوده است. تنها فرقة پروتستان، كه پس از چند قرن بعد از اسلام پيدا شده است، اين موضوع را انكار كرده است. كما اينكه در اين اواخر اعتقاد به " رسالت" مسيح و اينكه او " خدا" نيست، روز به روز در ميان مسيحيان آمريكا رو به انتشار و توسعه است.

" اچ. جي. ولز" نويسندة مشهور انگيسي در " مجمل التاريخ" مي نويسد: اين عبادتي كه امروزه عامه مسيحيان براي مسيح و مادرش انجام مي دهند، با تعليمات خود مسيح مغاير است، براي اين كه خود مسيح در انجيل " مرقس" نهي كرده از اين كه غير خداي يكتا را عبادت و پرستش كنند.

(رجوع شود به صفحة 526 و صفحة 539 كتاب نامبرده. )

اين عبادت كه گفتيم مسيحيان نسبت به مريم مادر عيسي "ع" انجام مي دهند چند قسم است:

بعضي از آنها نمازي است مشتمل بر دعا و ثنا و استغاثه و استشفاء

بعض ديگر عبارت است از روزه اي كه آن را نسبت مي دهند به خود مريم، و به نام وي ناميده مي شود.

همة اين عبادات توأم با خضوع و خشوع در برابر صورت و مجسمه و بلكه صورت خيالي مريـم انجام مي شود.

معتقدند به اين كه مريم داراي سلطنتي است غيبي كه با داشتن اين قدرت مي تواند( البته به اعتقاد آنان،) خودش، بدون وساطت فرزندش، نسبت به امور دنيا و آخرت مردم نفع و ضرر برساند.

آنان تصريح كرده اند به اين كه پرستش مريم واجب است.

لازم به تذكر است كه از هيچ يك از فرق آنها ديده نشده كه كلمة " اله" را بر مريم اطلاق كنند، بلكه همه از مريم تعبير مي كنند به: " مادر اله" !؟

و بعضي از فرقه هايشان تصريح دارند به اينكه اين اطلاق" مادر خدا" اطلاق مجازي و از باب " مبالغه در تعظيم" نيست، بلكه اطلاقي است حقيقي!؟

البته، اگر چه هم مريم را " اله" ننامند به طور قطع در عمل با مريم معاملة " اله" مي كنند.

و همچنين است كه آنها در حلال و حرام پيروي " احبار" و " رهبان" خود مي كنند، و طوري عمل مي نمايند كه با آنان عملاً معاملة " ارباب – خدايان" مي نمايند، هرچند كه آنان را " ارباب" نخوانند.

صريح ترين مطلبي كه از علماي مسيحيت راجع به اين مطلـب كه نصـــاري به حقيقت مريـــم را مي پرستند، ديده شده، عبارتي است در كتاب " السواعي" از كتابهاي روم ارتدكس، كه در " دير تلميد" نگهداري مي شود.

البته، طوائف كاتوليك هم به اين معني تصريح دارند و به آن افتخار مي كنند.

در شمارة نهم سال هفتم مجلة " المشرق" چاپ بيروت، عكس مريم را با نقش و نگارهاي رنگارنگ زينت داده و آن را يادبودي براي پنجاهمين سالي كه پاپ " پيوس نهم" عصمت مريم را اعلام كرده بود، قرار دادند - وي گفته بود كه " آبستني مريم بدون هيچ خطا و تبهكاري صورت گرفته است! "

علاوه بر احترام وي، عبادت هاي كليساهاي مريم را در شرق مانند كليساهاي غرب در عدد " پنجاه" تثبيت نموده اند.

( "پيوس" نام عده اي از پاپ هاست، و يكي از يادگارهاي نهمين " پاپ پيوس" براي مسحيت اين بود كه " روم" را عاصمة مملكت ايتاليا اعلام نمود، و همين باعث شد كه در عهد پاپ پيوس يازدهم، روحانيت مسيح به طور كلي و در تمامي شئون استقلال يافته و " واتيكان" را عاصمة روحانيت اعلام نمودند. يكي از يادگارهاي همين پاپ پيوس نهم " اعلام عصمت مريم" است )

" پدر لوئيز شنچو" ضمن مقاله اي كه راجع به كليساهاي شرقي نوشته، چنين مي گويد: « عبادتي كه در كليساهاي ارمني براي بتول طاهره ( مادر خدا) انجام مي شود، معروف است. »

و نيز مي گويد: « كليساهاي قبطيه به همين امتياز كه در آنها براي آن بتولة مغبوطه(مادر خدا) عبادتهائي انجام مي شود، ممتاز مي گردد.»

" پدر انستاس كرملي" در شمارة چهاردهم سال پنجم مجلة " المشرق الكاتوليكيه البيروتيه" تحت عنوان ( پرستش عذرا عبادتي است قديمي) عباداتي را ذكر كرده و پس از نقل عبارتي از "سفر تكوين" دربارة دشمني مارها با زن و نسل زن، و اينكه مراد از زن در اين كتاب " مريم عذرا" است، گفته است:

« - مگر نمي بيني كه قبل از ظهور " ايليا" كه هنوز هم زنده است، در هيچ جا از كتاب آسماني اشاره و تصريحي به اين كه مقصود از زن "مريم" است، ديده نمي شود. و تنها پس از ظهور اين نبي اعظم پرده از روي اين راز نهاني برداشته شد و او بود كه اين معنا را صريح و روشن بيان نمود ؟! »

سپس " پدر انستاس" صاحب مقالة مزبور، اين پرده برداري را عبارت دانسته از مطلبي كه در " سفر ملوك سوم( برحسب تقسيم كاتوليكها)" است، و با آن تطبيق نموده، و آن اين است كه : « ايليا موقعي كه با غلامش در بالاي كرمل ايستاده بود، هفت مرتبه به غلامش گفت: به دريا مشرف شو، و نگاه كن ببين در دريا چه مي بيني؟ در مرتبة هفتم، غلام پس از آنكه به دريا مشرف شد و به آنجا نگريست، خـــبر داد: اينك لكة ابري مي بينم به قدر كف دست، يك مرد كه از دريا طلوع كرده است. »

سپس صاحب مقاله گفته است: « همين " پارة ابر" صورت مريم بود. كمااينكه مفسرين هم اين حدس ما را محقق دانسته اند، بلكه هم صورت مريم بوده، و هم صورت طناب پاكيزه از پليدي هاي اصلي.» آنگاه گفت: « سبب اصلي پرستش مريم در شرق عزيز همين مطلب بوده است. و اين حادثه تقريباً در حدود ده قرن قبل از ميلاد مسيح رخ داده است. و برگشت اين فضيلت در حقيقت به اين پيغمبر عظيم يعني " ايليا" است.»

آنگاه گفته: « و از همين جهت، اجداد "كرملي ها" اولين طايفه اي بوده اند كه بعد از پيغمبران و شاگردان آنها به الوهيت مسيح ايمان آورده اند؟! و اولين طايفه اي بودند كه براي مريم بعد از عروج جان و تنش به آسمان معبد ها به پا كردند.» ( نقل از كتاب المنار)

اين بود شواهدي از كلمات علماي مسيحيت بر اينكه بسياري از ايشان مريم را نيز مي پرستند، و اين چنين در دين به گزافه گوئي مبتلا شده اند!!!

**فصل دوم**

###### **حضرت عيسيعلیه** السلام

**از تولد تا رسالت**

مستند: آيات سوره هاي مريم، آل عمران، احزاب، شوري، مائده، نساء، صف و انعام

الميزان ج 6 ص150

# عيسيِ قرآن كيست؟

- عيسي " **بندة خدا** " و هم " **پيغمبر**" بود.

- او از جانب خداي تعالي به سوي " **بني اسرائيل**" " **مبعوث**" شد.

او يكي از پيامبران پنجگانه است كه " **اولواالعزم**" و " **صاحب شريعت و كتاب**" بودند. كتاب او " **انجيل**" نام دارد.

خداي تعالي او را به " **مسيح عيسي**" ناميده است.

**او " كلمة الله" و " روح الله " مي باشد.**

او " **امام و پيشوا**" و از " **شهداي اعمال**" است.

عيسي عليه السلام آمدن رسول گرامي اسلام را " **بشارت**" داده است.

او در دنيا و آخرت " **وجيه**" و آبرومند است.

او از " **مقربين**" و از " **برگزيدگان** " است.

خدا او را " **اختيار**" نمود، و از " **صالحين**" است.

او در هر حال " **مبارك**" و همچنين از " **پاكيزگان**" است.

خدا او را " **نشانه اي**" براي مردم قرار داد، و او" **رحمتي**" از جانب خداي سبحان است.

عيسي نسبت به مادرش " **نيكوكار**" بود، و همچنين خدا بر او " **درود**" فرستاده است.

او از كساني است كه خدا به او " **كتاب و حكمت**" آموخت.

اين ها بيست و دو وصف از مقامات " **ولايت** " است كه خداي تعالي در قرآن شريف پيغمبر مكرمش "**عيسي**" را به آنها توصيف فرموده است. چنانكه ملاحظه مي شود صفات فوق الذكر بر دو دسته اند:

صفات اكتسابي: مانند " **بندگي خدا** " و " **قرب حق**" و " **نيكوكارشدن**".

صفات اختصاصي كه در قسمتي از ليست بالا آنها را شرح داديم.

مستند:آيات و روايات مندرج در متن الميزان ج 6 ص147

# خلاصه تاريخ زندگي عيسي"ع" در قرآن

آيات سوره هاي مريم، آل عمران، احزاب، شوري، مائده، نساء، صف، انعام، انبياء و تحريم شامل مطالبي است دربارة تاريخ زندگي مريم "س" و فرزندش عيسي"ع" كه مشروح آن در مباحث بعدي نقل خواهد شد. خلاصه اي از اين مطالب كه مربوط به زندگي مريم بود در اول فصل سوم همين بخش ذكر گرديد، و ذيلاً خلاصه قسمتي كه مربوط به زندگي عيسي عليه السلام است با تكرار مواردي از مبحث قبلي دنبال مي شود:

خلاصه زندگي عيسي عليه السلام را از لحظه تولد او ذكر مي كنيم، زماني كه مريم طفل نوزاد را به خانه آورد، و مردم از شنيدن اينكه دختر عمران داراي نوزادي شده او را مورد شماتت قرار دادند، و مريم بدون اينكه حرف بزند اشاره به كودكي كرد كه در گهواره بود، و در اين لحظه . . .

طفل به امر خدا به زبان آمد و گفت:

**من بندة خاص خدايم، كه مرا كتاب آسماني و شرف نبوت عطاء فرموده است، من هركجا كه باشم، مرا مبارك گردانيده، و تا زنده ام به نماز و زكات سفارش نموده، و همچنين به نيكوئي با مادرم توصيه فرموده، و مرا ستمكار و شقي نگردانيده است. روز ولادت و مرگ و همچنين روزي كه برانگيخته شوم، سلام و درود حق بر من است!**

اين جملات خود اشاره اي بود به آيندة عيسي كه عليه بيدادگريها و ستمكاريها قيام مي كند، و براي زنده كردن دين موسي و از بين بردن كجي ها كه در آن پديد آمده و تجديد معارف و حقايقش و برافكندن اختلافات و مشاجرات، بپا مي خيزد.

عيسي رشد و نمو كرد تا به سن جواني رسيد. او و مادرش مريم هردو روي عادت جاري در زندگي بشر - از خوردن و آشاميدن و ساير عوارض وجودي- تا آخر عمرشان زندگي مي كردند.

سپس عيسي عليه السلام مبعوث به رسالت شد.

عيسي بني اسرائيل را به دين توحيد دعوت مي نمود، و به آنان مي گفت:

« - **من از طرف خداي تعالي معجزه اي آورده ام، و آن معجزه اين است كه: از گِل مجسمة مـرغي مي سازم و در آن مي دمم تا به امر خداي سبحان مرغي گردد. من كر مادرزاد و مبتلاي به پيسي را به امر خدا شفا مي دهم، و مردگان را به امر خدا زنده مي كنم، و به شما از غيب خبر مي دهم كه در خانه هايتان چه مي خوريد و چه ذخيره مي كنيد.**

**اين معجزات براي شما حجت و نشانة حقانيت من است.**

**همانا پروردگار من و شما خداست، پس او را بپرستيد!** »

عيسي "ع" آنان را به شريعت جديد خود - كه عبارت از تصديق شريعت موسي "ع" بود، و تنها بعضي از چيزهائي را كه بر يهود در تورات حرام شده بود، حلال فرمود - دعوت مي كرد، و به بني اسرائيل مي فرمود:

« **من براي شما حكمت آورده ام. آمده ام تا بعض چيزهائي كه در آنها با يكديگر اختلاف داريد، رفع اختلاف نمايم**. »

همچنين به آنان مي گفت:

« **اي بني اسرائيل! من فرستادة خدا به سوي شمايم.**

**تورات را تصديق مي نمايم،**

**و به رسولي كه بعد از من مي آيد، و نامش " احمد" است، بشارت مي دهم**! »

عيسي عليه السلام معجزاتي را كه بر آنان ذكر نمود، ( از آفريدن پرنده، زنده كردن مردگان، بينا كردن كوران مادرزاد، شفا دادن مبتلايان به پيسي و خبر دادن از غيب،) همه را به اذن الهي برايشان عملي كرد.

او پيوسته آنان را به يگانگي خدا و شريعت جديد خود دعوت مي كرد، تا در اثر دشمني بني اسرائيل و تكبر ورزيدن علماي آنان، از ايمان آوردنشان مأيوس شد، و پس از مأيوس شدن، از عدة كمي كه به او ايمان آورده بودند (حواريون) را انتخاب كرد تا در راه خدا و دعوت به دين يار و انصار او باشند.

سرانجام، يهود بر آن حضرت هجوم آورده و خواستند او را به قتل برسانند، خداوند سبحان او را از دست يهوديان نجات داد و به آسمان بالا برد.

موضوع او براي يهوديان مشتبه شد. بعضي گمان كردند او را كشته اند، و برخي ديگر گمان بردند كه او را به دار آويخته اند.

اين بود خلاصة مطالبي كه قرآن شريف در آيات سوره هاي مبارك خود دربارة داستان حيات و زندگي عيسي عليه السلام بيان فرموده است، و مشروح آنها در مباحث بعدي شرح داده خواهد شد.

**مستند:آيه45تا51 سورة آل عمران " اِذقالَتِ المَلائِكةُ يا مَريَمُ اِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنهُ اِسمُهُ المَسيحُ عيسيَ بنُ مَريَمَ !"**

**الميزان ج 5 ص7**

# جزئيات تولد عيسي"ع" به نقل قرآن

« آنگاه كه ملائكه به مريم گفتند:

**- اي مريم! خدا تو را به كلمه اي از خود، كه نامش مسيح، عيسي بن مريم است، بشارت مي دهد.**

**او در دنيا و آخرت داراي وجاهت است،**

**و از مقربان درگاه الهي است.**

**فرزند تو در گهواره، و در سن كهولت، با مردم سخن گويد،**

**و او از جملة صالحين است!**

مريم عرض كرد:

**پروردگارا !**

**چگونه مرا فرزندي تواند بود،**

**با اين كه دست بشري به من نرسيده است!**؟

گفت:

**چنين است كار خدا !**

**كه او هرچه را بخواهد مي آفريند،**

**و چون مشيتش به خلقت چيزي تعلق گيرد،**

**به محض گفتن: موجود باش!**

**هماندم موجود مي شود!** »

شرح اين گفتگوي مريم با ملائكه در سورة مريم آمده كه، متعاقباً شرح داده خواهد شد، اما نكته اي كه اينجا قابل ذكراست، اين است كه در سورة مريم خداي تعالي مي فرمايد:

« **ما روح خود را بر او فرستاديم، كه به صورت بشر كاملي براي او مجسم شد.**

مريم گفت:

**من از تو به خداي رحمان پناه مي برم، اگر پرهيزكارباشي!**

روح القدس گفت:

**من رسول پروردگارت هستم، كه براي بخشيدن فرزندي پاك به سوي تو نازل شده ام!** »

از اينكه "ملائكه" و "روح" با مريم تكلم نموده اند روشن مي شود كه مريم " محدثه " بوده و از آن بالاتر ملك به صورت انساني كامل عيار بر مريم متمثل شده، و مريم او را ديده است.

اينكه مريم"س" پروردگارش را مخاطب قرار داده و سخنش را با او چنين گفت:

« **پروردگارا ! چگونه مرا فرزندي تواند بود،**

**با اينكه دست بشري به من نرسيده است** !؟»

با اينكه متكلم با او به حسب ظاهر " روحي" است كه به صورت انسان مجسم شده، و اگر چه از ناحية روح خطاب متوجه مريم شده، لكن چون كلام ملائكه و روح و جبرئيل تماماً كلام خداي تعالي است، حضرت مريم مي دانست كسي كه با او سخن مي گويد در واقع خداست، لذا رسماً خطاب را به حضرت او متوجه نمود و گفت: - **پروردگارا ... !**

**مستند:آية45 سورة آل عمران " ...بِـــكَلِمَةٍ مِنهُ اِسمُهُ المَسيحُ عيسيَ بنُ مَريَمَ...!"**

**الميزان ج 6 ص10**

# نام، و نام گذاري عيسي "ع"

**« - اي مريم ! خدا تو را به " كلمه اي" از خود،**

**كه نامش" مسيح، عيسي بن مريم" است،**

**بشارت مي دهد! »**

**1-** كلمه

" كلمه" در اصطلاح قرآن، كلمه اي است كه منسوب به خداست، و آن عبارت است از چيزي كه ارادة الهي با آن ظاهر مي شود. مانند: " **كلمة ايجاد**" و " **كلمة وحي .**"

مراد از " كلمه" در اين آيه خود " **عيسي**" است، از آن جهت كه عيسي " كلمة ايجاد" مي باشد.

و اينكه تنها عيسي را به كلمة ايجاد اختصاص داده، با اينكه هر انسان، بلكه هر شئ ديگر در عالم "كلمة ايجاد " در حقش صادق است، براي اين است كه ساير افراد انساني ولادتشان روي اسباب عادي و از طريق مراحل زناشوئي است، لكن چون در مورد عيسي"ع" بعض اسباب عادي و تدريجي، مفقود بوده، و تنها وجودش به وسيلة " **كلمة تكوين**" صورت گرفته است، نفس كلمة تكوين شده است، چنانكه آيات زير آن را تأئيد مي كنند:

« **عيسي كلمة الهي و روحي از عالم الوهيت است كه به مريم القاء شده است!** »

« **مثال خلقت عيسي در نزد خدا، مثال خلقت آدم است، كه او را از خاك بساخت و سپس به آن گفت، بشري تمام عيار و كامل باش، هماندم موجود گرديد!** »

2- مسيح

" مسيح" عبارت است از " ممسوح" يعني " مسح شده" و اينكه عيسي را مسيح گويند وجوه زيادي در توجيه آن گفته شده است:

- براي آن است كه با " يمن و بركت" مسح شده،

- يا به تطهير از گناهان است،

- يا به روغن زيتوني است كه انبياء را با آن مسح مي كردند، او هم مسح شده است،

- يا جهتش مسح نمودن جبرئيل اوراست در موقع ولادت با بال خود، تا از وسوسة شيطان در امان باشد،

- يا به جهت مسح نمودن عيسي سر يتيمان، يا مسح نمودن چشم كور و شفا دادن آن، يا مسح نمودن بيماران را با دست خود و بهبودي پيداكردن آنها، مي باشد.

اينها وجوهي است كه براي تسمية عيسي به " مسيح" ذكر شده، لكن آنچه در اين باره قابل اعتماد است، آن است كه لفظ " مسيح " در ضمن بشارتي كه جبرئيل به مريم داده، واقع شده است، آنجا كه مي فرمايد:

« **خدا بشارت مي دهد تو را به كلمه اي از خود،**

**كه نامش" مسيح عيسي بن مريم" است!** »

و اين لفظ " مسيح " به عينه معرب " مشيحا " است كه در كتب عهدين نام برده شده است. و از طرفي هم عادت بني اسرائيل برآن بوده كه چون پادشاهي از ايشان مي خواست به امـــر پادشاهي قيـــام كند، " كهنة مقدس" او را مسح مي كردند تا پادشاهي برايش مبارك باشد، و او را هم " مشيحا" مي گفتند، بنابراين معني مسيح يا " مبارك" است و يا " ملك."

از كتب اهل كتاب هم چنان استفاده مي شود كه جهت نام نهادن او به " مشيحا" آن بوده كه در بشارت دادن به مريم تصريح به دوام " ملك عيسي" شده، و وي را " ملك منجي بني اسرائيل،" شمرده است.

در انجيل لوقا باب اول دارد كه:

" و ملك وي را گفت كه مترس اي مريم! زيرا كه تو يافته اي نعمت خداداد را - و اينك تو آبستن خواهي شد، و خواهي زائيد، و او را عيسي خواهي ناميد - و او شخص بزرگي خواهد بود، و فرزند خداي تعالي خوانده خواهد شد، و خداوند تخت پدرش داود را به وي خواهد داد - و بر دودمان يعقوبي تا ابد سلطنت رانده و سلطنتش را نهايت نخواهد بود. " (انجيل لوقا-34)

بعيد نيست نام نهادن آن حضرت در ضمن بشارت به " مسيح" براي افادة مبارك بودن اوست، زيرا تدهين و مسح نمودن با روغن زيتون هم در نزد آنان براي مبارك شدن بوده است. و آية زير آن را تأئيد مي كند:

« **آن طفل به امر خدا زبان گشود و گفت:**

**من بندة خاص خدايم!**

**كه مرا كتاب آسماني و شرف نبوت عطا فرموده،**

**و مرا هر كجا كه باشم " مبارك" قرار داده است**! »

**3**- عيسي پسر مريم

"عيسي" اصلش " يشوع" است كه به منجي يعني شخص نجات دهنده تفسير شده، و در بعض اخبار " عيسي" را به معني " يعيش" يعني " زندگي مي كند،" تفسير نموده اند. واضح است كه به واسطة ناميده شدن فرزند زكريا به " يحيي" و مشابهت داشتن آن دو با يكديگر، اين تفسير در مورد كلمة " عيسي" مناسب تر است. اينكه در ضمن بشارت، " عيسي" را به " بن مريم" مقيد نمود، براي آگاهي به اين مطلب است كه او بدون پدر آفريده خواهد شد، و با اين وصف هم معروف شده، و مادرش " مريم" نيز در آيت بودن او شريك است-

**« وَ جَعَلناها وَابنَــها آيَةً لِلعالَمينَ ! » ( انبياء 91)**

**مستند:آية45 سورة آل عمران " ... اِسمُهُ المَسيحُ عيسيَ بنُ مَريَمَ وَجيهاً في الدُنيا وَالآخِرةِ وَمِنَ المُقَرَّبينَ...!"**

**الميزان ج6 ص14**

# اعلام مقام و منزلت عيسي در زمان تولد

زماني كه ملائكه بشارت تولد عيسي عليه السلام را از جانب خدا به مريم دادند، مشخصاتي براي اين نوزاد شمردند كه مقام و منزلت او را در دنيا و آخرت نشان مي دهد:

« **او كلمه اي است از خدا، و اسمش مسيح عيسي پسر مريم است،**

**او داراي وجاهت دنيوي و اخروي است،**

**و همو از مقربين است!** »

" **وجاهت**" عبارت است از مقبوليت، و مقبوليت حضرت عيسي در دنيا روشن است، و در آخرت نيز با نص اين آيه شريفه قرآن ثابت مي شود.

عيسي " **مقرب**" درگاه خداي تعالي نيز بوده، و داخل در صف اولياء خدا و همچنين از مقربين از ملائكه از نظر تقرب مي باشد.

آية زير در قرآن مجيد آن حضرت را در صف مقربين از ملائكه شمرده است:

« **هرگز مسيح از بندة خدا بودن استنكاف نداشته،**

**و فرشتگان مقرب هم چنيند!** »

معني " **مقرب بودن،**" يا مقرب شدن بنده اي به خداي سبحان، آن است كه در سلوك و پيمودن راه بازگشت و رجوع الي الله بر ساير افراد نوع خود پيشي گيرد و سبقت پيدا كند، راهي كه همة افراد، خواه و ناخواه، آن را طي مي كنند. اين معني را خداوند متعال در آيات سورة واقعه و انشقاق شرح داده است.

انسان، اگر در اين كه " مقربين" صفت يك دسته از افراد انسان و همچنين صفت يكدسته از ملائكه مي باشد، تأملي كند، خواهد فهميد كه آن مقام، يك مقام اكتسابي حتمي نيست، زيرا روشن است كه ملائكه مقاماتي كه دارند با اكتساب پيدا نكرده اند، پس ممكن است آن مقام را به ملائكه به طور بخشش عطا كنند، و به انسان به واسطة عمل و اكتساب !

مستند:آية 59 سورة آل عمران " اِنَّ مَثَلَ عيسي عِندَاللهِ كَمَثَلِ آدَمَ...." الميزان ج 6 ص41

# تشبيه ولادت عيسي"ع" با خلقت آدم "ع"

در آية فوق تولد عيسي"ع" را به خلقت آدم تشبيه مي فرمــ«ايد تا روشن سازد كه ايــن طرز ولادت ( يعني بدون واسطة پدر آفريده شدن،) به بيشتر از بشر بودن و مخلوق بودن عيسي"ع" دلالت ندارد.

خداي متعال مي فرمايد:

« **كيفيت خلق عيسي در نزد خدا، شبيه كيفيت خلق آدم است،**

**كه اجزايش را از خاك جمع نمود،**

**و با گفتن كلمة " باش" بدون واسطة پدري اورا آفريد!** »

آية شريفة فوق داراي دو دليل بر نفي الوهيت و خدائي عيسي است:

عيسي را خدا بدون پدر خلق كرد، كسي هم كه مخلوق باشد به ناچار بندة خدا خواهد بود، نه آنكه مقام الوهيت داشته باشد!؟

آفريدن عيسي بالاتر از آفريدن آدم نيست. پس اگر سنخ خلقتش مقتضي الوهيتش باشد، بايد مسيحيان براي آدم هم مقام الوهيت قائل شوند، با اينكه دربارة آدم چنان عقيده اي ندارند!

پس بايد دربارة عيسي هم قائل به خدائي او نشوند، زيرا هردو در اين كه بدون پدر آفريده شده اند، شبيه يكديگرند.

از آية شريفه مطلب ديگري هم استفاده مي شود، و آن اينكه:

خلقت عيسي مانند خلقت آدم خلقتي طبيعي است، گرچه از نظر سنت جاري در نسل ( كه نيازمندي پدر باشد،) خارق العاده است.

**فصل سوم**

###### **وظايف اصلي رسالت عيسي** "ع"

**مستند:آية50سورةآل عمران " ...وَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيَّ مِنَ التَّوريةِ وَ لِاُحِلَّ بَعضَ الَّذي حُرِّمَ عَلَيكُم...."**

**الميزان ج 6 ص24**

# دو وظيفه اصلي رسالت عيسي

عيسي عليه السلام رسولي است كه بر بني اسرائيل فرستاده شده و خداي تعالي در اول اين سلسله آيات اين وظيفه را با عبارت: « وَ رَسوُلاً اِلي بَني اِسرائيلَ، » بيان فرموده است.

در آيات فوق از زبان خود آن بزرگوار مي فرمايد:

« **كتاب تورات را تصديق مي كنم،**

**و براي شما بعض چيزهائي كه تاكنون حرام بود، حلال مي كنم،**

**براي شما معجزه و نشانة " نبوت" آوردم،**

**پس از خدا بترسيد، و مرا هم اطاعت كنيد،**

**همانا خداست پروردگار من،**

**و شما او را بپرستيد!**

**كه راه راست همين است!** »

##### 1- تصديق تورات

تصديق نمودن عيسي"ع" تورات متداول در زمان خودش را، به آن اندازه اي بوده كه خدا از تورات حقيقي نازله بر موسي "ع" به او تعليم كرده است. پس در تصديق او دلالتي بر عدم تحريف توراتي كه در آن زمان بين يهوديان متداول بوده، نيست.

( چنانكه تصديق نمودن پيغمبر اكرم اسلام"ص" هم تورات را، دلالتي بر عدم تحريف تورات متداول زمان خود ندارد.)

##### 2- حلال كردن برخي حرام ها

خداي متعال به واسطة ظلم يهود، بعضي از طيبات و روزي هاي حلال را بر آنان حرام كرده بود، تا اين كه عيسي"ع" آمد و آنها را نسخ كرده و برايشان طيبات حرام را حلال فرمود. اين مطلب را خداي تعالي در سورة نساء چنين فرموده است:

« **به جهت ظلمي كه يهوديان ( دربارة پيغمبران و نفس خود،) كردند،**

**ما نعمت هاي پاكيزه خود را كه بر آنان حلال بود، حرام كرديم** ! »

آية شريفه دلالت دارد كه عيسي"ع" احكام مذكور در تورات را امضاء فرموده و به غير از احكام شاقي را كه نسخ فرمود، بقية احكام آن را قبول داشته است.

مستند:آية 49 سورة آل عمران "... وَ رَسوُلاً اِلي بَني اِسرائيلَ ...." الميزان ج 6 ص20

# عيسي مبعوث به بني اسرائيل و كل مردم

آنچه از ظاهر آية فوق استفاده مي شود آن است كه عيسي "ع" تنها مبعوث بر بني اسرائيل بوده است، اما با توجه به تفسير آيه **« كانَ النّاس اُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيّينَ...،»** روشن است كه عيسي عليه السلام هم مانند موسي"ع" از پيغمبران اولواالعزم بوده، و مبعوث به تمام مردم دنيا گرديده است.

البته با توجه به فرق و امتياز بين " رسول" و " نبي" ، داشتن رسالت به يك قوم، با مبعوث شدن به آنان و غير آنان، منافات ندارد. يعني ممكن است شخصي نسبت به عدة خاصي " رسول" باشد و در عين حال نسبت به آنها و غير آنها منصب " نبوت" را داشته باشد، مانند موسي و عيسي عليهما السلام.

( نبــوت، منصب بعث و تبليغ است. رسالت، سفارت خاصي است كه پيرو حكم و قضاوت بين مردم مي باشد. يعني " نبي" انساني است كه براي بيان نمودن دين مبعوث شده، لكن " رسول" براي ادا كردن پيام خاصي است كه رد آن به هلاكت منجر مي شود، و پذيرفتن آن موجب بقاء و سعادت مردم است.)

بنابراين، وقتي قبل از بعثت پيغمبر اكرم، اهل روم و عده اي بي شمار از غربي ها و شرقي ها به عيسي عليه السلام ايمان آوردند، با اين كه از بني اسرائيل نبودند.

در خطاب هاي قرآن نيز نسبت به مسيحيان تنها مسيحيان بني اسرائيل مورد نظر نيست، بلكه مسيحيان كل جهان مورد خطاب است!

بخش سوم

**شریعت عیسی**

و انجیل او

**فصل اول**

###### **شريعت عيسي و کتاب مقدس انجیل**

مستند:آية46 سورة مائده " ...وَآتَيناهُ الاِنجيلَ فيه هُديً و َ نوُرٌ...!" الميزان ج 10 ص215

# شريعت عيسي از نظر قرآن

خداوند متعال در قرآن مجيد دربارة تفصيل نزول انجيل و مشخصات آن چيزي نفرموده است. همين قدر برابر با بيان نزول تورات بر موسي "ع" در اين سلسله آيات، و نزول قرآن بر محمد "ص"، نزول آن را هم تذكر داده است. اين مي رساند كه آن هم كتابي در عرض آن دو كتاب است:

« **به دنبال آنان (يهود) عيسي بن مريم را آورديم،**

**كه تورات را كه پيش از او بود، تصديق مي كرد.**

**و به او انجيل داديم،**

**در آن هدايت و نوري است،**

**و تورات را كه پيش از آن است، نصديق مي كند،**

**و براي پرهيزكاران هدايت و پندي است.**

**انجيليان بايد طبق آنچه خدا در آن فرستاده، حكم كنند،**

**و كساني كه به آنچه خدا فرستاده حكم نكنند، آنان همان فاسقانند**! »

منظور از جمله " **به دنبال آنان عيسي بن مريم را آورديم**،" اين است كه عيسي هم همان مسلكي را كه انبياء پيش از او رفته اند، پيموده است، كه همان راه دعوت به توحيد و تسليم به خداست.

" **انجيل**" كه در آيه ذكر شده است، و معنايش به حسب لغت " **بشارت**" است، كتابي است كه بر مسيح عليه السلام نازل شده است، نه اين كه صرفاً يك بشارت بدون كتاب باشد، ولي خداوند تعالي آن طور كه دربارة نزول تورات و قرآن به تفصيل سخن گفته، كيفيت نزول انجيل را در كلمات خود بيان ننموده است.

اينكه خداوند سبحان در برابر توصيف تورات به داشتن " **هدايت و نور**" انجيل را هم توصيف نموده و فرموده است: " **در آن هدايت و نوري است،**" منظور آن معارف و احكامي است كه در آن است. ولي اينكه دوباره در اين آيه مي فرمايد " **هدايت و پندي براي پرهيزكاران**،" مي رساند كه هدايتي كه در اول گفته شده، غير از هدايتي است كه كلمة " **موعظه و پند**" آن را تفسير كرده و در مرتبة دوم ذكر شده است.

هدايتي كه اول ذكر شده، نوعي از معارف است كه درباب عقايد باعث هدايت يافتن و رهبردن است، و هدايت دوم نوعي از معارف است كه به طرف تقوي در دين سوق مي دهد و رهبري مي كند.

روي اين حساب كلمة " **نور**" مصداق و فردي جز احكام و قوانين فرعي نخواهد داشت. اين ها اموري هستند كه از نورشان استفاده شده و در نور و روشنائي آنها راه زندگي پيموده مي شود.

از اينها به دست مي آيد كه منظور از " **هدي**" در توصيف تورات و بار اول ذكر انجيل نوعي معارف اعتقادي چون " **توحيد و معاد**" است، و منظور از " **نور**" در هر دو جاي نوعي احكام و قوانين است، و منظور از " **هدي**" دوم كه در وصف انجيل بيان شده، نوعي **پندها و نصيحت** هاست.

اين كه در وصف انجيل تكرار شده " **تصديق كنندة كتاب قبلي تورات،**" منظور تبعيت انجيل از شريعت تورات است. در انجيل چيزي جز امضاء شرع تورات و دعوت به آن نيست، مگر آن مقداري كه عيسي"ع" استثنا كرده و خداوند سبحان هم فرموده است: « **تا برخي چيزها كه برايتان حرام بود، حلال كنم!** »

عبارت **" هُديً وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقينَ "** مي رساند كه در انجيلي كه بر مسيح "ع" نازل شده، علاوه بر آن معارف اعتقادي و احكام عملي كه در تورات است، عنايت مخصوصي به تقواي در دين شده است.

دقت در توراتي كه امروز ميان اهل كتاب رايج است، با اين كه قرآن به طور كامل قبولش ندارد، و نيز توجه به انجيل هاي چهارگانه كه منصوب به " **متي و مرقس و لوقا و يوحنا** " است، گرچه غير از آن انجيلي است كه بر مسيح نازل شده است، نيز اين معني را تأئيد مي كند.

##### قضاوت و حكم بر اساس انجيل

خداوند متعال در انجيل تصديق شرايع و احكام تورات را نموده، مگر آن مقدار از احكامي كه نسخ شده، و در انجيل نازل بر عيسي"ع" تذكر داده است. انجيل چون احكام تورات را تصديق كرده و قدري از محرمات آن را حلال كرده است، عمل به تورات ( در غير آنچه كه انجيل حلال كرده است،) خود عمل به آنچه خدا در انجيل فرستاده، مي باشد، و منظور از حكم به آنچه در انجيل نازل شده، همين است.

و از اينجا سستي دليل پاره اي از مفسرين كه به آية « **اهل انجيل بايد طبق آنچه خدا در آن نازل كرده، حكم كنند**! » استدلال كرده اند كه انجيل خود احكامي مفصل مانند تورات دارد، روشن مي شود.

اما براي تحكيم اين مطلب، خداوند متعال مي فرمايد: « **هركس كه حكم نكند بدانچه خدا نازل كرده، آنها فاسقانند**! » اين عبارت را خداوند تعالي براي تشديد مطلب سه بار تكرار كرده است. دوبار راجع به يهود و يكبار راجع به نصاري، البته با اندكي اختلاف؛ يكبار فرموده: « **آنها فاسقانند**،» بار ديگر فرموده: « **آنها ستمگرانند،**» و بار سوم فرموده: « **آنان كافرانند!** »

در مورد نصاري كلمة " **فسق**" را به كار مي برد، و در مورد يهود كلمة " **كفر**" و " **ستم**" را، و اين شايد بدان دليل باشد كه نصاري توحيد و يگانگي خدا را به عقيدة " **تثليث- سه خدا: پدر و پسر و روح القدس،**" تبديل كردند، و پيروي " **پولس**" كه دين مسيح را يك دين مستقل و جدا از دين موسي قرار داد، و با "**فداشدن**" عيسي، احكام شرع را برداشته دانست، دست از شرع موسي برداشتند و بدين وسيله و با اين تأويل ها از توحيد و شريعت توحيد خارج شدند، و از دين حق پروردگار فاسق گشتند. ( فسق در لغت به معني خارج شدن چيزي از محل خود است.)

ولي يهود جريانات و احكام دين موسي برايشان مشتبه نبود، و آنان با علم به احكام و معارف الهي كه در تورات اصلي بود، دست برداشتند، و از آنها روي گردان شدند، و اين **كفر و ستم به آيات الهي** است.

**مستند:آية48تا50سورة آل عمران " ...وَ يُعَلِّمُهُ الكِتابَ وَالْحِكمَةَ وَالتَّوريةَ وَالْاِنجيلَ...."**

**الميزان ج6ص18و189**

# انجيل، كتاب عيسي"ع"

در اين قسمت، از آنچه در قرآن شريف دربارة " انجيل" بيان شده، و از آنچه از نظر تحول تاريخي "انجيل امروزي" در دست پيروان عيسي"ع" مي باشد، بحث خواهد شد.

آية فوق عباراتي را نشان مي دهد كه در لحظة بشارت تولد عيسي"ع" به مريم، از طرف ملائكة الهي بيان گرديده -

« **و خداوند به عيسي تعليم كتاب و حكمت كند،**

**و تورات و انجيل آموزد،**

**و او را به رسالت بني اسرائيل فرستد.**

**. . . كتاب تورات را تصديق مي كنم،**

**و براي شما بعض چيزهائي كه تا كنون حرام بود حلال مي نمايم! »**

قرآن مجيد در آية ديگر در سورة زخرف چنين مي فرمايد:

« **چون عيسي با ادلة روشن آمد، گفت:**

**براي شما حكمت آورده ام!**

**و مي خواهم بعضي از احكامي كه از تورات در آن اختلاف داريد، برايتان بيان سازم..**.! »

##### سه جنبه مشخص انجيل از نظر قرآن

قرآن كريم براي انجيل دو جنبه نسخ و اثبات قائل است:

از طرفي مي فرمايد: احكام در تورات است، و در انجيل تنها مقداري از احكام ناسخه ذكر شده است، مانند آنچه در آية اولي اشاره شد،

از طرف ديگر علاوه بر احكام ناسخ، بعض احكام اثباتي هم قائل است، مانند آية « **انجيل را نيز بر او فرستاديم كه در آن هدايت و روشني دلهاست، تصديق به درستي تورات نموده، و وسيلة راهنمائي و اندرز پرهيزكاران است – اهل انجيل بايد بر طبق آنچه خدا در آن كتاب فرستاده، حكم كنند!**»

قرآن همچنين انجيل و تورات را كتابهائي مي شناسد كه مشتمل بر بشارت به نبوت پيامبر اكرم اسلام"ص" مي باشند: « **آنان كه رسول نبي امي را پيروي كنند، آنكه را در تورات و انجيل در نزد خود نوشته مي يابند**!» **(اعراف157)**

##### انجيل واحد از نظر قرآن

قرآن شريف " **انجيل**" را كتاب واحدي كه به عيسي"ع" نازل شده، و وحي مختص به او بوده، معرفي مي كند. پس انجيلهاي چهارگانه كه به " متي، مرقس، يوحنا و لوقا" منسوبند، كتابهائي است كه بعد از عيسي"ع" تأليف شده اند.

كتابهائي كه بين نصاري موجود است به شرح زير است:

**انجيل هاي چهارگانه ( به شرح فوق)**

**كتاب اعمال حواريون**

**نامه هاي متعدد مانند چهارده نامه از پولس، نامة يعقوب، دو نامه از پطرس، سه نامه از يوحنا، و نامة يهودا.**

**رؤياي يوحنا ( مكاشفات يوحنا)**

همانطور كه قبلاً گفتيم قرآن شريف هيچ يك از كتابهاي مخصوص به نصاري را نام نبرده، تنها متذكر شده كه كتاب آسماني نازل بر عيسي بن مريم همانا **" انجيل"** است، آن هم يك انجيل بيشتر نبوده است.

طايفة نصاري گرچه " انجيل" نازل شده بر عيسي"ع" را با خصوصيات نامبرده نمي شناسند، و اعتراف به وجودش نمي كنند، لكن در كلمات رؤساي آنها جملاتي يافت مي شود كه متضمن اعتراف به اين حقيقت است، چنانكه در نامة پولس حواري به " گليتان" باب اول آية 6 چنين دارد:

« و من تعجب مي نمايم كه شما به اين زودي برگشتيد از آن كس كه شما را به فضل مسيح خوانده بود به مژدة ديگر - كه في الحقيقه مژدة ديگر نيست، مگر اينكه بعضي هستند كه شما را مضطرب مي سازند، و مي خواهند كه " انجيل مسيح" را منحرف نمايند!»

" نجار" نويسندة كتاب " قصص الانبياء" به آية فوق از نامة " پولس" و همچنين به موارد ديگري از كلمات " پولس" در نامه هايش استشهاد كرده كه – غير از انجيل هاي چهارگانه، انجيلي بوده كه به " **انجيل مسيح**" معروف بوده است.

##### قبول انجيل هاي فعلي از نظر قرآن

قرآن مجيد با اين وصف اشعار دارد، همچنانكه قسمتي از تورات حقيقي در كتب مقدسة فعلي يهود موجود است، همچنين از " انجيل واقعي" در " كتب مقدسة فعلي" نصاري آورده شده است.

دو آيه در قرآن شريف دلالت روشني بدين مطلب دارد:

دربارة يهود مي فرمايد: « **چگونه به حكم تو سر فرود آرند درصورتي كه تورات نزد آنهاست، و در آن حكم خدا مذكور است**! **» (مائده43)**

دربارة مسيحيان مي فرمايد: « **از نصاري پيمان گرفتيم، پس آنان نصيب بزرگي را از انجيل از دست دادند!** » **(مائده14)**

مستند: بحثي از نظر تاريخ الميزان ج 6 ص195

# تاريخ انجيل هاي چهارگانه

آنچه مسيحيان دربارة مسيح و انجيل و بشارت قائلند، مدرك تمام سخنانشان نوشته هاي كتب مقدس انجيل متي، انجيل مرقس، انجيل لوقا، و انجيل يوحنا، و نامه هاي پولس و پطرس ويعقوب و يوحنا و يهودا است؛ و چون اعتبار تمام كتب مقدس منتهي به اعتبار انجيل هاي چهارگانه مي شود، اكنون راجع به وضع هر يك از آنها بحث مي كنيم.

##### انجيل متي

انجيل متي قديمي ترين انجيلي است كه تاريخ تصنيف و انتشارش از همه جلوتر بوده است. بعضي تاريخ تصنيف آن را سال 38 ميلادي، بعض ديگر بين 50 تا60 نوشته اند. با توجه به اينكه عمر حضرت عيسي عليه السلام حدود 33 سال بوده است، روشن مي شود كه اين انجيل بعد از آن حضرت تأليف يافته است. ( رجوع شود به مبحث مدت عمر حضرت عيسي"ع" در همين بخش.)

محققين از قدما و متأخرين مسيحي عقيده دارند كه انجيل متي اصلاً به لغت عبري نوشته شده و سپس به يوناني و غير آن ترجمه شده است. نسخة اصلي آن مفقود گرديده و وضع ترجمه اش روشن نيست. گذشته از اين مترجمش نيز شناخته نشده است.

##### انجيل مرقس

مرقس شاگرد پطرس بوده، و خود از حواريين نيست. گويند وي انجيلش را به توصيه و دستور پطرس نوشت. **او عقيده به خدائي مسيح نداشت.**

روي اين حساب كه او قائل به الوهيت مسيح نبود، بعضي از متعصبين مسيحي به انجيلش اهميت نداده، و گفته اند: مرقس انجيلش را براي عشاير و چادرنشينان نوشته، لذا مسيح را به عنوان پيغمبري كه رسانندة شرايع الهي مي باشد، معرفي كرده است.

در هر حال مرقس انجيل خود را در سال 61 ميلادي تأليف كرده است.

( مستر هاكس در " قاموس كتاب مقدس" گويد: - آنچه از اخبار متواتر پيشينيان صريحاً به دست مي آيد آن است كه " مرقس" انجيلش را در روميه نوشته، و پس از وفات پطرس و پولس آن را انتشار داده است، لكن چندان اعتباري ندارد، زيرا چنان پيداست كه وي انجيلش را براي اهل قبايل و دهاتيان نوشته، نه براي شهرنشينان، و بالخصوص اهل روم!)

در گفته هاي اين شخص خوب دقت فرمائيد!!

##### انجيل لوقا

" لوقا " نه خود از حواريين بوده، و نه مسيح عليه السلام را ديده است. او كسي است كه مسيحيت را از " **پولس**" گرفته است.

**" پولس" از يهوديان متعصبي است كه در ابتداء عليه پيروان عيسي سخت مي كوشيد و وضع آنان را آشفته مي ساخت، تا اين كه يكباره مدعي شد كه وي بيهوش شده و در عالم بيهوشي مسيح او را لمس كرده و از آزار كردن مسيحيان منع فرموده است. (1)**

او گفت به مسيح ايمان آوردم و مسيح مرا براي بشارت دادن به انجيلش فرمان داد.

همين " پولس" كسي است كه اركان مسيحيت كنوني را محكم كرد.

از تعليمات " پولس" مي توان نكات زير را شمرد:

ايمان به مسيح را براي نجات كافي دانست !

خوردن مردار و گوشت خوك را براي نصاري مباح كرد !

از ختنه كردن و احكام ديگري كه در تورات بود، نهي نمود !

( با اينكه انجيل براي تصديق تورات بوده، و جز اشياء معدود چيز ديگري را حلال نكرد، و آمدن عيسي"ع" براي تقويت شريعت تورات، و توجه دادن منحرفين به آن كتاب آسماني است، نه اين كه عمل به احكام الهي را باطل و سعادت و نيكبختي را تنها و تنها در ساية ايمان خالي بداند! )

به هر حال، لوقا انجيلش را بعد از انجيل " مرقس" نوشت، و پس از مرگ " پطرس" و "پولس" انتشار داد.

عده اي از دانشمندان مسيحي تصريح كرده اند كه " انجيل لوقا" مانند انجيل هاي ديگري كه جنبة كتاب الهامي دارند، يك كتاب الهامي نيست، چنانكه جملات اولية انجيل لوقا خود شاهد صادقي بر اين مطلب است:

انجيل لوقا با اين جملات شروع مي شود:

« ... از آنجا كه جمعي شروع نموده اند آن وقايعي را كه در ميان ما به يقين پيوسته است تبيين نمايند - به نهجي كه آنان كه از آغاز به چشم خود مي ديدند و خادمان كلام بوده و به ما رسانيده اند - من نيز مصلحت چنان ديـدم كه آن وقايع را تماماً من البداية كمال تبعيت نموده و بر حسب اتصالشان تحرير نمايم براي تو اي ثيوفلس گرامي ! »

چنانكه ملاحظه مي فرمائيد جملات فوق به طور آشكار مي رساند كه انجيل لوقا يك كتاب نظري بيش نيست. و در رسالة " الالهام" هم همين مطلب از" مستر كدل" نقل شده است.

" جيروم" صريحاً نوشته: بعض قدما در دو باب اول انجيل لوقا نظر شك و ترديد داشته اند. آن دو در نسخة فرقة " مارسيوني" نبوده است.

" اكهارن" نيز در كتاب خود در صفحه 95 به طور قطع اظهار نظر مي كند كه از فصل 43 تا 47 از باب بيست و دوم انجيل لوقا، به آن كتاب الحاق شده، و همچنين در صفحة 61 همان كتاب گويد: معجزاتي كه " لوقا" در انجيلش نقل كرده، با دروغ هاي روايتي مخلوط است، و معلوم مي شود كه "لوقا" آنها را با يك نظر شاعرانه اضافه كرده است. متأسفانه در اين زمان تشخيص صدق و كذب آن بسي دشوار است. **( مطالب فوق از كتاب قصص العلماء - نجار نقل گرديد.)**

##### انجيل يوحنا

بسياري از علماي مسيحي نوشته اند: يوحناي نامبرده، يوحنا پسر زبدي صياد است، كه يكي از شاگردان دوازده گانة عيسي"ع" و مورد محبت شديد وي بوده است. **( قاموس كتاب مقدس ماده "يوحنا" )**

و نيز تذكر داده اند كه چون " شيرينطوس" و " ابيسون" وپيروانشان دربارة عيسي"ع" عقيدة مخلوقيت داشته، و معتقد بودند كه وجود عيسي بر وجود مادرش سبقت ندارد. روحانيون و اسقفهاي آسيا و غير آن كه با عدة گذشته مخالف بودند، در سال 96 ميلادي نزد يوحنا رفته و از او درخواست كردند كه انجيل جديدي برايشان بنويسد، و به طرز مخصوصي لاهوت مسيح، يعني مخلوق نبودن او را توضيح دهد. يوحنا درخواست آنان را پذيرفت و انجيلش را به همين منظور نوشت. **( اين مطلب در " قصص الانبياء" از كتاب " جرجس زدين فتوحي لبناني" نقل شده است.)**

در هر صورت كلمات نصاري در تاريخ تأليف آن مختلف است، بعضي تأليفش را در سال 65 و بعض ديگر 96 و دستة سوم در سنة 98 ميلادي دانسته اند.

عدة ديگر از مسيحيان اساساً مؤلف انجيل يوحنا را خود " يوحنا " نمي دانند. بعضي آن را تأليف يكي از طلبه هاي مدرسة اسكندريه دانسته و برخي ديگر گويند تمام انجيل يوحنا و نامه هاي منسوب به او، هيچ يك از تأليفات خود يوحنا نيست، بلكه آنهارا يكي از نصاري در اوائل قرن دوم ميلادي نوشته، و براي مقبوليت عامه به يوحنا نسبت داده است. بعض ديگر عقيده دارند كه انجيل يوحنا در اصل بيش از بيست باب نبوده، و كنيسة "افاس" پس از مرگ يوحنا باب بيست و يكم را به آن اضافه كرد.

##### اين بود داستان انجيل هاي چهارگانه!

اما اگر قدر متيقن طرق آنها را حساب كنيم، به هفت نفر ( متي، مرقس، لوقا، يوحنا، پطرس، پولس و يهودا) بيشتر منتهي نمي شوند.

تمام اتكاء نصاري به اين چهار انجيل است، و پاية اصلي آن چهار نيز " انجيل متي" مي باشد، كه از همه قديمي تر است. متأسفانه چنانكه بيان شد، آن هم ترجمة مفقود الاصلي بيش نيست. نمي دانيم چه كسي آن را ترجمه كرده، و روش تعليم مدرك اصلي، روي رسالت مسيح بوده يا خدائي او !!؟

تکمله بر مسئله انجیل ها :\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

**انجیل ها از منظر کلیساهای دیگر ( ترجمه سید مهدی امین)**

**درسال 1982 از طرف کلیسای Watch Tower Bible And Tract Society of Pennsylvania**

**کتابی تحت عنوان « زمانی برای تسلیم واقعی به خدا- The Time for True Submission to God » برای فاش کردن واقعیت های انکار شده از طرف کلیسا درباره خدا و دین مسیح، منتشر شده، که اصل آن به زبان انگلیسی در سال 1374شمسی در اطریش به دست من افتاد و الان نزد من ( مترجم ) نگهداری می شود. این کتاب درباره انجيل ها و تاريخ آنها مطالب تازه ای دارد که قسمتی از آنها به عنوان تکمله نقــل می شود. ناگفته نماند اين كتاب براي اثبات وجود مسيح"ع" و انجيل او از آيات قرآني كمك گرفته و عقايد " تثليث" و " پرستش صليب " را منكر شده و آن را مورد انتقاد قرارداده و در واقع " مسيحيت" فعلي را چيزي غير از مسيح و تعليمات او می شناسد! ( همچنين رجوع شود به پاورقي پایان بخش پنجم فصل سوم همین کتاب صفحه 149 تحت عنوان « اعتقادات کفرآمیز مسیحیت- اقانیم ثلاثه» در موضوع "انجيل و مسيحيت" )**

**درباره انجیل ها می نویسد:**

**« در مشرق زمین، كتاب عهدين*(Bible)* را متشكل از سه كتاب مي دانند، يعني تورات *Torah*، زبور*Psalms* و انجيل *Gospel*. در يك بررسي اجمــــــــــــــــــالي مشاهــــــــــــــده مي شود هر يك از اين سه كتاب خود به چندين كتابچه يا كتابهاي كوچكتر تقسيم مي شوند.**

**در اصل، كلمه" *Bible* " از كلمه يوناني" *Biblia*" مي آيد كه به معناي " كتابچه ها" است.**

**رويهم رفته كتاب عهدين(*Bible*) از شصت و شش كتابچه يا كتاب كوچك (اسفار) تشكيل يافته است. قسمت "تورات" آن را سي و نه "كتابچه" يا كتاب كوچكتر تشكيل مي دهند، كه شامل "زبور" نيز مي باشد.**

**و قسمت " انجيل" آن متشكل از بيست و هفت " كتابچه" است.**

**عده اي قسمت اول كتاب عهدين را كه شامل 39 كتابچه مي باشد" عهد عتيق *Old Testament* " مي نامند، زيرا تاريخ نگارش آنها صدها سال جلوتر از شروع قسمت بعدي است، و اهميت اين قسمت را كمتر از اهميت قسمت بعدي مي دانند كه آن را " عهد جديد *New Testament*" مي نامند. در مورد آن 39 كتابچه قسمت اول عبارت " نوشته هاي مقدس عبري *Hebrew Scriptures* " به كار برده مي شود، زيرا آنهــا به زبان " عبــري" نوشته شده اند. و چون قسمت دوم بــه زبان يونانـي نوشته شده، آن را " نوشته هاي مقدس يوناني *Greek Scriptures* " مي خوانند.**

**بيست و هفت تا از اين اســفار يا كتابهاي كوچك كه تشكيل " انجيل" يا " نوشته هاي مقـدس يـونـانـي" را مي دهند، خود مشتملند بر: پنج كتاب قصص يا تاريخ، چندين نامه نوشته شده به وسيله حواريون و پيروان عيسي و يك كتاب كه كلاً متضمن انباء نبوت و اخبار است.**

**اين قسمت را " انجيل *Gospel* " مي نامند، (كه به معناي بشارت و مژده است. ) وجــه تسميه آن مـربـوط مي شود به چهار كتاب اولية آن كه شامل " بشارت ها" و خبرهاي خوش است.**

**نويسندگان اين انجيل ها شاگردان يا حواريون عيسي"ع" به نام هاي: متي*Matthew*  - مرقس*Mark -* لوقا *Luke* - و يوحنا *John* هستند. مطالب موجود در اين انجيل ها هر يك بخشي از زندگي و مرگ عيسي"ع" را شامل است. برخي از آيات كتاب مقدس*Bible) (*وحي مُنزَل است، و برخي ديگر مطالبي است از ديده ها و شنيده هاي ديگران كه به زبان خود نوشته اند، بنابراين در سبك نگارش آنها اختلاف وجود دارد.**

**در نگارش كتاب عهدين حدود 40 نفر از سطوح مختلف نقش داشته اند، از قبيل: شبان، رمه دار، ماهي گير، كشاورز، يك پزشك، و يك مأمور ماليات، و حداقل دو تن از آنها شاه بوده، و بقيه از طبقه روحاني و واعظ و كاتب بوده اند.**

**فاصله زماني بين نگارش اولين كتاب عهدين و آخرين آن حدود 1600 سال بوده است.**

**امروزه حدود 1700 نسخة خطي از تورات در دست است، و در سال 1947 چند نسخه خطي قديمي از آن در منطقه " بحر الميت" پيدا شد كه قدمت برخي از آنها به هزار سال قبل از قديمي ترين نسخه موجود مي رسيد.»** (پایان تکمله)

**مستند:بحثي از نظر تاريخ الميزان ج 6 ص199**

# خلاصه دعوت عيسي «ع» درانجيل موجود

انجيل موجود دعوت عيسي "ع" را چنين شرح مي دهد:

**« در بني اسرائيل مردي كه معروف به عيسي پسر يوسف نجار بود ظاهر شد و مردم را به خدا دعوت كرد. او مدعي شد كه پسر خداست، و از غير پدر بشري به وجود آمده است.**

**مي گفت: - پدر مرا فرستاد تا كشته شده و به دار آويخته شوم تا فدائي مردم گشته و آنان را از گناهانشان نجات دهم.**

**او مرده را زنده كرد، كور مادرزاد و مبتلاي به پيسي را شفا داد، ديوانگان را با خارج كردن جن از بدنشان سالم كرد.**

**دوازده شاگرد داشت كه " متي" صاحب انجيل، يكي از آنان است. عيسي شاگردانش را مبارك گردانيد، و براي دعوت و تبليغ دين مسيحي فرستاد!»**

اين خلاصة چيزي است كه دعوت مسيحي با همة توسعه اي كه به شرق و غرب عالم پيدا كرده، به آن منتهي مي شود !!!

چنانكه در مباحث قبلي ملاحظه شد، مدرك اصلي، يعني " انجيل متي" خبر واحدي بيش نيست، و آن هم واحدي كه نه از نام صاحبش اطلاع قطعي در دست است، و نه كسي بر احوال او شناسائي پيدا كرده است!

سستي عجيبي كه در اصل و مبدأ داستان وجود دارد، يكي از بحث كنندگان آزاد اروپائي را وادار كرد تا صريحاً مدعي شود كه مسيح عيسي بن مريم جز يك فرد افسانه اي بيش نيست، كه دست تواناي انقلابات ديني عليه حكومت هاي وقت، يا به نفع آنها وي را صورتگري كرده است! سپس نظر خود را با استشهاد به موضوع خرافي ديگري كه به طور كلي به داستان عيسي "ع" شبيه است، تأئيد مي كند. موضوع خرافي مورد استشهادش داستان " كرشنا" است كه بت پرستان هند باستان، او را پسر خدا مي دانند و قائلند كه از مقام لاهوتي پائين آمد، تا به واسطة آويخته شدنش به دار، فدائي مردم شده، و آنان را از آثار زشت گناهان نجات بخشد.

همچنين بي پايگي ريشة داستان، محقق ديگري را بر آن داشت كه در ساية كنجكاوي ها معتقد شود: دو نفر مسيح نام بوده، يكي مسيح غيرمصلوب، ديگري مسيح مصلوب، كه فاصلة زماني آن دو زايد بر پنــج قرن مي باشد!

سپس نتيجه مي گيرد كه تاريخ ميلادي معروف بر هيچ يك از دو مسيح تطبيق نمي كند، زيرا مسيح اول – آنكه به دار آويخته نشد، – زيادتر از 250 سال بر تاريخ معروف تقدم داشته، و خودش نيز قريب 60 سال زندگي كرده است، لكن مسيح دوم – آنكه به دار آويخته شد، – زيادتر از 290 سال از تاريخ معروف متأخر، و خودش نيز قريب 33 سال زندگي كرده است. ( "بهروز" فاضل بزرگوار در كتابي كه جديداً در بشارتهاي نبويه نگاشته، اين موضوع را تفصيلاً بيان داشته است.)

علاوه بر اينكه منطبق نبودن تاريخ ميلادي، بر ميلاد مسيح، في الجمله جاي انكار نصاري نيست**.(قاموس كتاب مقدس، ماده مسيح)**

اضافه بر آنچه ذكر شد، موضوعات ديگري مربوط به داستان مسيح در ميان هست، كه آدمي را كاملاً در شك و ترديد مي اندازد: مثلاً ذكر شده كه در دو قرن اول ميلادي، انجيلهاي فراواني نوشته شده بود كه شمارة آنها به يكصد و چند عدد مي رسيد، و اناجيل چهارگانه معروف از آنها به شمار مي رفت، سپس كليسا تمام آنها را حرام كرد، مگر انجيلهاي چهارگانه كه به واسطة موافقت داشتن متن هايشان با روش تعليم كليسا، صورت قانوني به خود گرفتند.

" شيلوس" در كتاب " خطاب حقيقي" نصاري را مورد سرزنش قرار داده و مي گويد: - آنها با انجيل ها بازي كردند، آنچه امروز نوشته بودند، فرداي آن روز محوش مي كردند!

در سنة 384 ميلادي، " پاپ داماسيوس" دستور داد ترجمة جديدي از " عهد قديم و جديد" به خط لاتين بنويسند تا در كليسا ها صورت قانوني داشته باشد. (" تئودوسيس" ملك هم از خصومت هاي جدلي كه بين روحانيون نصاري متداول شده بود خاطري سخت رنجيده داشت.) بالاخره ترجمة نامبرده كه موسوم به " ترجمة فولكانا" و مخصوص انجيلهاي چهارگانه بود خاتمه يافت، در صورتي كه مرتب كنندة آن چنين اظهار داشت:

" ما پس از آنكه با عده اي از نسخ يوناني قديم آن را مقابله كرديم، ترتيبش داديم: يعني آنچه مغاير با معني بود تنقيحش كرديم و باقي را به حال خود واگذاشتيم."

اين ترجمه را كميسيون " تريدنتيني" سال 1546 – يعني درست پس از گذشتن يازده قرن از تاريخ ترجمه - تثبيت كرد. سپس" سيستوس پنجم" سال 1590 آن را تخطئه كرده، و دستور داد نسخه هاي جديدي طبع كنند. پس از او " كليمنضوس هشتم" نسخة دومي را تخطئه نموده و خود فرمان داد تا آن را پس از تنقيح مجدداً طبع نمايند. انجيل هاي چهارگانه اي كه اكنون نزد كاتوليك ها متداول مي باشد، همان است. **( تفسير الجواهر– جزء دوم ص121)**

##### انجيل هاي متروك و مغضوب ( انجيل بارنابا :)

از انجيل هاي متروك يا به عبارت ديگر مغضوب كليسا، يكي" انجيل بارنابا" است، كه يك نسخة از آن چند سال قبل پيدا شد، و به عربي و فارسي آن را ترجمه كردند. اين انجيل تمام قسمتهاي داستان مسيح عيسي بن مريم"ع" را عيناً مطابق آنچه قرآن شريف در اين زمينه بيان داشته، معرفي كرده است.

چند سال قبل اين انجيل به خط ايتاليائي به دست آمد ودكتر خليل سعادت درمصر آن را به عربي ترجمه كرد، سپس دانشمند محترم " سرداركابلي" آن را به فارسي برگردانيد.

**یادداشت:**

( نسخه **انگليسي** اين انجيل كه جزو انتشارات دانشگاه اكسفورد بوده سالهای 70 در ايران تكثير گرديده و در دسترس عموم قرار گرفته بود. دانشمند محترم جناب حجت الاسلام سيد هادي خسروشاهي نيز زماني كه در وين بوده، چند برگ از نسخه موجود در موزه وين را عكسبرداري كرده و ضميمة اين مجلد نموده است. سید مهدی امین)

**مستند:آية3 سورة آل عمران " ...وَ اَنزَلَ التَّوريةَ وَ الْاِنجيلَ مِن قَبلُ هُديً لِلناسِ ...."**

**الميزان ج 5 ص12**

# تورات و انجيل در عصر نزول قرآن

در مباحث بخش هاي قبل، اين مطلب را بررسي كرديم كه آيا قرآن مجيــد يهود و نصاري را موحد مي داند يا كافر، و يا اگر موحد مي داند كفر آنها را از چه نوع كفر حساب مي كند؟

اينك اين مطلب را بررسي مي كنيم كه آيا قرآن شريف، تورات و انجيلي را كه در زمان ظهور اسلام موجود بوده، كتاب آسماني مي داند يا نه ؟

خداي متعال در سورة مائده ابتدا از فرستادن تورات و بعد از آن از فرستادن انجيل سخن به ميـــان مي آورد و بعد از آن مي فرمايد:

« **ما به سوي تو قرآن را به حق فرستاديم كه تصديق كند – لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ الكِتاب – يعني تورات و انجيل را...!** » **(مائده 48)**

از اين آيات كه تورات و انجيل را مورد تصديق قرار داده اند، مي توان استفاده كرد كه تورات و انجيلي كه فعلاً ميان يهود و مسيحيان متداول است، متضمن وحي هاي الهي هستند، و از آنچه خداي تعالي به دو پيغمبر عاليقدرش، موسي، و عيسي عليهما السلام فرستاده، در آنها يافت مي شود، اگر چه پاره اي دستخوش سقط و تحريف واقع شده است.

زيرا تورات و انجيل هاي چهارگانه كه فعلاً در بين آنان شهرت دارد، همان است كه در زمان رسول الله"ص" در بين شان معروف بوده، ولي چون در قرآن شريف، تحريف و اسقاط از آن دو صريحاً تذكر داده شده، معلوم مي شود كه – متضمن بودن آن دو كتاب به وحي الهي – شامل تمام مندرجات آن دو نيست، بلكه في الجمله ثابت است.

قرآن مجيد مي فرمايد:

« **كلمات تورات را تحريف نمودند**....» ( مائده 13)

« **از كساني كه خود را نصاري شمردند، همچنان پيمان گرفتيم، لكن پيمان شكني كردند، و از آنچه به آنان پند داده شده بود نصيب بزرگي را از دست دادند!** »

(مائده 14)

" تورات" كلمة عبري است كه معني شريعت دارد. " انجيل" كلمة يوناني است يا ريشة فارسي دارد، كه به معناي مژده مي باشد.

قرآن شريف در سراسر بياناتش هرجا كه كتاب عيسي بن مريم"ع" را نام برده، با لفظ " انجيل" يعني به صيغة مفرد تذكر داده است، و آن را هم نازل شده از جانب خدا مي داند.

اين دو صفت مي رساند كه اناجيل كثيري كه در بين نصاري متداول بوده – حتي معروف ترين آنها يعني اناجيل اربعه كه تأليف آنها را به " لوقا، مرقس، متي و يوحنا " نسبت مي دهند – هيچ يك از آنها انجيل واقعي نيست، بلكه در آن اسقاط و تحريفي روي داده است.

**مستند:آية68 سورة مائده " قُل يا اَهلَ الكِتابِ لَستُم عَلي شَئٍ حَتّي تَقيموُا التَّوريةَ وَالاِنجيلَ...!"**

**الميزان ج 11 ص109**

# چرا تورات و انجيل اجرا نمي شود؟

قرآن مجيد نكتة ضعف واقعي حاملين تورات و انجيل را در آيات فوق روشن ساخته و مي فرمايد:

« **بگو اي اهل كتاب !**

**شما بر دين و مسلكي كه قابل اعتنا باشد، نيستيد، و نخواهيد بود، تا آنكه تورات و انجيل را ( كه يكي از احكامش ايمان به محمد"ص" است،) و آنچه را كه از طرف پروردگارتان به سوي شما نازل شده، اقامه كنيد!**

**آنان علاوه بر اين كه اقامه نمي كنند، همين قرآني كه به تو نازل شده، هر آينه طغيان و كفر بسياري از آنان را زيادتر مي كند،**

**پس بر قومي كه كفر ورزيدند، متأسف مباش** ! »

اين كنايه اي است از اينكه اهل كتاب جاي پاي محكمي ندارند، كه بتوانند برآن تكيه كرده، و تورات و انجيل و ساير كتب آسماني را به پا داشته، و از انقراض آنها جلوگيري به عمل آورند.

اين اشاره است به اين كه دين خداوند و فرامين او بار بس سنگيني است كه آدمي به خودي خود از اقامة آن عاجز است، مگر اينكه بر اساس و پاية ثابتي تكيه داشته باشد، و گرنه كسي از روي هوي و هوس نفساني نمي تواند دين خدا را اقامه كند!

در آيات قبلي به يهود و نصاري اعلام خطر شده است، كه به زودي دچار مصيبت عداوت و بغضاء بين خودشان مي شوند، و در اين آيه به آنان خبر مي دهد كه نخواهند توانست تورات و انجيل و ساير كتب آسماني شان را اقامه و احياء كنند.

اتفاقاً تاريخ هم اين مطلب را تصديق كرده و نشان داده كه اين دو ملت همواره به جرم بريدن رشتة ارتباط از خدا دچار تشتت مذاهب و دشمني و بغضاء بين خودشان بوده اند.

**آيات ديگري از قرآن مجيد مسلمانان را هم زنهار مي دهد از اينكه روش اهل كتاب را اتخاذ كنند و از خداي تعالي بريده و بازگشت به سويش را فراموش كنند!**

آيات ادامه مي دهد كه اسم و لقب هيچ اثري در سعادت آدمي ندارد. اين كه عده اي خود را به نام مؤمنين و جمعي به نام يهودي و طائفه اي به نام صابئين و فرقه اي به نام مسيحي نامگذاري كرده اند، از اين نامگذاري ها چيزي از سعادت عايدشان نمي شود، زيرا اگر اثري داشت جلو اين ها را از پيغمبركشي و همچنين از تكذيب پيغمبران، مي گرفت، و از هلاكتشان به وسيلة فتنه هاي هلاك كننده و گناهان بزرگ مي رهانيد.

بخش چهارم

**معجزات عیسی** «ع»

**فصل اول**

###### **معجزات عيسي "ع"**

**مستند:آية 49 سورة آل عمران " ... اِنَي قَد جِئتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُم اِنّي اُخلُقُ لَكُم...! "**

**الميزان ج 6 ص21**

# معجزات عيسي"ع" به نقل قرآن

قرآن مجيد در مواردي معجزات و نشانه هاي نبوت را كه به حضرت عيسي "ع" از طرف خداوند متعال اعطا شده بود، و به اذن الهي آنها را براي مردم ظاهر مي ساخت، نقل فرموده است. درآيات فوق مي فرمايد:

« **من از جانب پروردگارتان نشانه هائي آورده ام،**

**از گِل مجسمة مرغي مي سازم و برآن مي دمم،**

**پس به امر خدا مرغي مي گردد،**

**كور مادرزاد، و مبتلاي به برص را شفا مي دهم،**

**و مردگان را به اذن الهي زنده مي كنم،**

**و به شما از غيب خبر مي دهم كه چه مي خوريد،**

**و چه ذخيره مي كنيد،**

**اين معجزات براي شما نشانة حقانيت من است، اگر اهل ايمان باشيد!** »

از آيه فوق فهميده مي شود كه :

* **اولاً،** آن حضرت اين معجزات را مكرر عملي ساخته است.
* **ثانياً،** صدور اين معجزات به واسطة " **اذن**" خداوند متعال است، زيرا آن حضرت با آوردن كلمة " **اذن الهي**" در پايان هر مورد، نشان مي دهد كه خودش در صدور آنها استقلالي نداشته است، و آن كلمه را تكرار نموده تا موضوعاتي را كه بعدها ممكن است مورد گمراهي عده اي شود - و مقام الوهيت را براي حضرتش قائل شوند - به طور كامل از خود نفي كرده است.
* **ثالثاً،** از ظاهر آيات شريفه استفاده مي شود كه معجزات نامبرده از آن حضرت صدور خارجي داشته نه اينكه صرفاً قولي باشد كه براي تحدي و اتمام حجت بر مخالفان ذكر كرده باشد.
* **رابعاً،** خبر دادن آن حضرت از غيب كه مردم چـــه مي خورند و چــه ذخيره مي كنند، معجزه اي از اخبار غيبي است كه مخصوص خداي متعال مي باشد، و جز خدا و رسولي كه خداوند او را مخصوص به وحي كرده باشد، كس ديگر برآن توانائي ندارد، و اتفاقاً از معجزاتي است كه هيچ گونه شك و ترديدي به آن راه ندارد، زيرا انسان عادتاً در آنچه خورده يا در خانـــه ذخيره كرده است، شك نمي كند. ناگفته نماند كه معجزات اولي را همه به اذن خدا مقيد فرموده ولي اين معجزه را به عنوان " **انباء**" يعني خبردادن، قيد كرده است، زيرا اين كلامي است كه قيام به عيسي "ع" داشته و لياقت آنكه به ساحت قدسي الهي مستند باشد، ندارد.

در خاتمه مي فرمايد:

* اگر در ادعاي ايمانتان صادقيد، اين معجزات نشانة حقانيت من است!

مستند:آية 46 سورة آل عمران " وَ يُكَلِّمُ النّاسَ في المَهدِ وَ كَهلاً وَ مِنَ الصّالـِحينَ ! " الميزان ج 6 ص21

# سخن گفتن عيسي «ع» در گهواره

قرآن مجيد يكي از معجزات تولد فرزند مريم را ضمن بشارت ملائكه به او سخن گفتن اين نوزاد در گهواره را ياد مي برد و مي فرمايد:

« **فرزند تو، در گهواره و در سن كهولت با مردم سخن گويد،**

**و او از جملة نيكان و صالحين جهان مي باشد**! »

از آياتي كه در سورة مريم همين قصه را شرح كرده، نشان مي دهد كه – سخن گفتن عيسي با مردم در ساعت اولي صورت گرفته كه مريم او را در آغوش گرفته و به ميان مردم آورد. قطعي است كه خود سخن گفتن طفل در آن وقت از معجزات و خوارق عادت محسوب مي شود.

« **مريم طفل خود را در آغوش گرفته و به سوي قومش روان شد،**

**آنان از روي سرزنش گفتند: " چيز منكري آوردي، اي خواهر هارون!**

**تو را نه پدري ناصالح، و نه مادري بدكاره بود ! "**

**مريم پاسخ آنان را با اشاره حوالة طفل نمود،**

**آنان گفتند: " چگونه با طفل گهواره اي سخن گوئيم؟"**

**آن طفل ( به امر خدا به زبان آمد و) گفت:**

* **همانا من بندة خاص خدايم !**

**كه مرا كتاب آسماني و شرف نبوت عطا فرموده،**

**و هركجا كه باشم مرا مبارك قرار داده است!** »

**مستند:آية 110سورة مائده " اِذ قالَ اللهَ يا عيسيَ بنَ مَريَمَ اذكُر نِعمَتي عَلَيكَ وَ عَلئ والِدَتِكَ...! "**

**الميزان ج12ص48**

# انواع نعمت ها ومعجزات اعطائي به عيسي"ع"

اين آيه معجزات باهره اي را كه به دست عيسي بن مريم"ع" ظاهر شده، مي شمارد، الاّ اينكه علاوه بر شمردن معجزات، بر او و مادرش منت مي گذارد:

« **به ياد آر روزي را كه خداوند به عيسي بن مريم مي گويد:**

* **ياد كن نعمتي را كه بر تو و مادرت ارزاني داشتم،**

**زماني كه من تو را به روح القدس تأئيد كردم،**

**و توانستي در عهد گهوارگي و بزرگي با مردم تكلم كني،**

**و زماني كه كتاب و حكمت تعليمت كردم،**

**و تورات و انجيلت آموختم،**

**زماني كه مجسمه اي از گِل به صورت مرغي مي ساختي،**

**و در آن مي دميدي و به اذن من پرنده مي شد و به پرواز درمي آمد،**

**و كور مادرزاد و بيمار برصي را به اذن من شفا مي دادي،**

**و مردگان را به اذن من زنده و از گور بيرون مي كردي!**

**به ياد آر روزگاري را كه من تورا از شر بني اسرائيل حفظ كردم،**

**همان بني اسرائيلي كه وقتي به ايشان معجزه و بينات مي آوردي،**

**كفارشان مي گفتند: اين نيست مگر سحري آشكار!**

**و به ياد آر روزي را كه بر دل حواريون الهام كردم،**

**كه به من و رسولم عيسي بن مريم ايمان بياوريد،**

**گفتند: ايمان آورديم، و شاهد باش كه ما مسلمانيم!** »

تأمل در اين آيات نشان مي دهد كه معجزات نامبرده كه بر حسب ظاهر مختص به حضرت مسيح"ع" است، در حقيقت نعمت هائي است كه خداوند بر او و مادرش هردو ارزاني داشته است. يعني معجزه ها و موهبت هائي كه از مختصات مسيح است، از قبيل ولادت بدون پدر، تأئيد به روح القدس، آفريدن مرغ، شفاي كور مادرزاد و پيسي، زنده كردن مردگان به اذن خدا، همگي براي مريم نيز كرامت و نعمت است. پس مسيح و مريم هردو متنعم به اين نعمت هاي الهي هستند!

قرآن كريم مي فرمايد:

« **ما مريم و فرزندش را معجزه اي براي عالميان قرار داديم!** »

همين تأئيد به روح القدس بوده كه مسيح را براي تكلم با مردم در گهواره آماده ساخته است، نه اينكه صحبت كردن او در گهواره كرامت ديگري باشد. علاوه بر اينكه اگر مراد از تأئيد مسئلة وحي و وساطت ملائكه ( روح) بود، اختصاص به مسيح نداشت، زيرا ساير انبياء هم اين معجزه را داشتند. ضمناً كتاب و حكمت و تورات و انجيل يكباره و بدون تدريج به آن حضرت القا شده و او همة آنها را به يك امر الهي واحد تلقي نموده است!

و در عين حال خلقت طير و شفا دادن كور مادرزاد و جذامي همه دنبال هم و بدون فاصله شدن زمان بوده است. همچنين آيه نشان مي دهد كه مردگاني را كه مسيح"ع" زنده كرده، مردگان مدفون بوده اند، و آن جناب افاضة حيات به آنان كرده، و براي از سرگرفتن زندگي در دنيا از قبرها بيرون آورده است. و اين مرده زنده كردن مكرر اتفاق افتاده است.

**مستند:آية 112سورة مائده"اِذقالَ الحَوارِيّونَ ...هَل يَستَطيعُ رَبُّكَ اَن يُنَزِّلَ عَلَينا مائِدَهً مِنَ السَّمآءِ ...!"**

**الميزان ج 12 ص54**

# نزول مائده آسماني

اين آيات ماجراي نزول مائدة آسماني بر مسيح و يارانش را يادآوري مي كند، و مي فرمايد:

« **به ياد آر زماني را كه حواريون عيسي به او گفتند:**

* **اي عيسي بن مريم!**

**آيا پروردگار تو توانائي آن را دارد كه مائده اي از آسمان بر ما نازل كند؟**

عيسي گفت:

* **بپرهيزيد از خدا اگر مؤمن هستيد**!

گفتند:

* **مي خواهيم از آن مائده بخوريم تا قلبهايمان مطمئن شود،**

**و بدانيم كه تو ما را در ايمانمان تصديق كرده اي،**

**و بر آن ما از گواهان باشيم!**

عيسي بن مريم عرض كرد:

* **بار الها ! اي پروردگار ما ! نازل فرما بر ما مائده اي از آسمان تا براي ما و پيروان كنوني و آيندة ما عيد و معجزه اي از ناحية تو باشد!**

**پروردگارا ! روزي مان كن ! كه تو بهترين روزي رساني!**

خداي متعال فرمود:

* **من به زودي آن مائده اي را كه خواستي نازل خواهم كرد، ولي اگر بعد از آن باز هم كسي كفر بورزد، بايد بداند كه من اورا عذابـــي مي كنم كه احدي از عالميان را دچار چنين عذابي نكرده ام !** »

اين آيات تصريح ندارد كه چنين مائده اي نازل شده است، ولي از وعده اي كه به طورقطع و بدون قيد در آخر آيات داده شده كه " **مــن آن را براي شمــــا نازل مي كنم...!**" معلوم مي شود كه چنين مائده اي نازل شده است.

در روايات اسلامي آمده كه نوع اين مائده آسماني، نان و ماهي، يا نان و گوشت بوده است.

##### داستان نان و ماهي مسيح در انجيل يوحنا

در كتب مسيحيان داستان مائده ذكر نشده است. البته اين موضوع قابل اعتنا نيست، زيرا كسي كه از تاريخ اطلاع داشته باشد، و از مسئلة گسترش مسيحيت و ظهور انجيل ها باخبر باشد، مي داند كه اخبار و كتب مسيحي قابل اعتنا نيستند، زيرا نه كتابهاي مقدس مسيحيان به طور تواتر به زمان مسيح مستند مي شود، و نه اين مسيحيت فعلي به زمان آن جناب متصل مي گردد!

البته در بعضي از انجيل ها اين مطلب ديده مي شود كه مسيح"ع" شاگردان خود و جماعتي از مردم را به " نان و ماهي" مختصري به طور اعجاز اطعام كرده است، لكن اين داستان با تاريخي كه قرآن راجع به مائده بيان مي كند، در هيچ يك از خصوصياتش تطبيق نمي كند!

در انجيل يوحنا، اصحاح ششم، داستان نان و ماهي را چنين ذكر مي كند:

1. بعد از آن مسيح گذشت به پل درياي جليل ( و آن درياي طبريه است.) 2- جمع كثيري هم به دنبالش رفتند. چون معجزاتي را كه در خصوص بيماران انجام مي داد، از او ديده بودند. 3- مسيح بر فراز كوهي شد، و با شاگردانش در آنجا نشست. 4- و اين داستان در ايامي بود كه عيد فصح يهود ( روزي كه يهود از مصر بيرون شدند،) نزديك بود. 5- مسيح چشم انداخت و ديد كه جمع كثيري به سويش مي آيند، رو به فيلپس كرد و گفت: از كجا ناني تهيه كنيم كه اين جمعيت بخورند . . . 8- يكي از شاگردانش كه همان اندراوس برادر سمعان پطرس بود، گفت: 9- در اينجا جواني است كه همراهش پنج گرده نان جو و دو عدد ماهي هست، ولكن اين غذاي مختصر كفاف اين جمعيت را نمي دهد. 10- مسيح گفت: بگوئيد مردم تكيه كنند . . . مردم كه عده شان به پنجهزار نفر بالغ مي شد، همه تكيه دادند. 11- مسيح نان ها را گرفته و شكر گذاشت و آنگاه آنها را در بين شاگردان خود تقسيم نمود و شاگردان اين نان ها را به مردمي كه تكيه داده بودند، و همچنين دو عد ماهي را تقسيم كردند و هركس هر چه خواست دادند. 12- پس از آنكه همه سير شدند مسيح به شاگردانش گفت: پارة نان ها را جمع كنيد تا چيزي از آن ضايع نشود. 13- پس آنها را جمع كرده و دوازده زنبيل را از آن پاره هائي كه از پنج گرده نان زيادي آمده بود، پر كردند. 14- وقتي مردم اين معجزه را از مسيح ديدند گفتند: اين مرد در حقيقت همان پيغمبري است كه بنا بود به عالم بيايد. 15- و اما مسيح چون دانست كه آنها بنا دارند بيايند و او را ببرند و بر خود به پادشاهي منصوب كنند، از آنجا هم برگشته و به تنهائي بر فراز كوه شد.

اين بود داستان " نان و ماهي" كه در انجيــل يوحــنا آن را نقل كرده است. همينطور كه ملاحظه مي كنيد با داستان مائدة قرآن مطابقتي ندارد.

##### تحليل دعاي عيسي براي نزول مائده آسماني

نحوة سؤال كردن حواريون عيسي از آن حضرت با عبارت:

« **- آيا پروردگار تو توانائي آن را دارد كه مائده اي از آسمان برما نازل كند؟** »

سؤالي است خالي از ادب، ادبي كه رعايتش در حق خداي تعالي واجب است! قسمت آخر آيه نيز تهديد بسيار بي سابقه اي است كه خداي تعالي فرموده:

- **كسي كه بعد از مشاهدة اين آيات و معجزات كفر بورزد، چنان اورا عذابي خواهم كرد كه احدي از عالميان را چنين عذاب نكرده ام** !

آيا حواريون به چه جرمي مستحق چنين كيفري شدند؟

در حالي كه امت هاي پيشين نيز از انبياء خود چنين معجزات و درخواست هائي كرده بودند - قوم نوح و هود و صالح و شعيب و موسي - و گاهي يهود معاصر پيامبر اسلام رفتار بسيار اهانت آميز داشتند و به مقام پروردگار توهين مي كردند، و پيغمبر خدا را به مسخره مي گرفتند، لذا سؤالهاي بي جا و خارج از ادب باعث چنين تهديدي نمي شود!

وقتي آنها تهديد شدند كه بعد از مشاهدة اين آيات اگر كفر بورزند، چنان عذاب خواهند شد، اين كفر هرچند طغيان بزرگي است، ولي اين اختصاص به حواريون نداشته است، و حتي كساني بودند كه بعد از رسيدن به مقام قرب حق و مشاهدة آيات الهي مرتد شدند، ولي مستحق چنين تهديدي نشدند!

**وجه تمايز اين سؤال چيست؟**

اين قضيه از جهت سؤالي كه در صدر آيه است به معناي مخصوصي از ساير معجزات انبياء كه در قبال درخواستهاي امت هاي خود و يا در ضرورت هاي ديگر، اقامه كرده اند، متمايز مي شود:

توضيح اينكه: معجراتي كه كلام الله مجيد نقل كرده چند قسم است-

1. **معجزاتي كه پروردگار در همان اوايل بعثت پيامبران به آنان داده تا آنها را تأئيد كند و نشانة رسالتشان باشد،**  مانند:

* معجزة يد بيضاء و يا عصاي موسي"ع" ،
* زنده كردن مردگان و خلق كردن پرندگان و شفاي كورمادرزاد و پيسي به وسيله عيسي "ع"،
* و يا معجزة خود قرآن مجيد كه به رسول الله"ص" نازل شده است.

1. **معجزاتي كه كفار پيامبران خود را به ارائة آن تكليف كرده اند،** مانند:

* ناقة صالح! كه در قبال ادامة كفر آنها بعد از نزول معجزه، خداوند آنها را به عذابهاي مخوفي دچار كرده است.
* يا عذابهاي هفتگانة قوم فرعون مانند: ملخ و سن و قورباغه و غير اينها،
* يا طوفان نوح، زلزلة ثمود، باد صرصر عاد، و امثال آن.

1. **معجزاتي كه خداوند سبحان در مواقع لزوم ارائه كرده است،** مانند:

* شكافته شدن چشمه از دل سنگ، نزول من و سلوي بر بني اسرائيل در بيابان، از جا كندن كوه طور و نگهداشتن آن بالاي سر بني اسرائيل، شكافتن دريا به وسيلة موسي"ع" ...،
* وعدة فتح مكه و خذلان مشركين قريش، و غلبة روم، و امثال آن در عصر پيامبر گرامي اسلام"ص"،

حال مقايسه كنيم كه سؤال و درخواست حواريون چرا اين قدر شنيع بوده است؟!

* اصولاً معجزه براي ظهور حق و اتمام حجت است، و نه چيز ديگر، و براي اين امر يك معجزه كافي است، و سؤال از تكرار آن جز بازيچه گرفتن آيات خدا و لعب با مقام ربوبي و ترديد بي جا، هيچ معنائي ديگر ندارد! و اين خود بزرگترين طغيان و استكبار است!
* و اگر اين عمل از مؤمنين سر بزند گناه و زشتي آن نمودارتر است، خصوصاً مؤمنيني كه معجزات الهي را با چشم خود ديده اند و بعد ايمان آورده اند!
* اين حواريون كه چنين سؤال و اشتباهي را مرتكب شدند، خود از اصحاب و از خاصان مسيح"ع" بودند، و تمامي معجزات آن حضرت را ديده بودند، و بالاتر از همه خود مسيح و مادرش را كه بالاترين معجزه بودند، ديده بودند - تولد بدون پدر، تكلم در گهواره، تأئيد به روح القدس، و كرامت ها و معجزه هاي روزانه او- با اين حال درخواست كردن حواريون براي معجزه اي به سليقة خودشان، يعني مائده، بعد از مشاهدة آن همه معجزه از طرف خدا، عمل بسيار زشتي بود، به طوري كه بلافاصله مسيح عليه السلام آنها را از خشم الهي متنبه مي سازد، و مي فرمايد:

« اَتَّقوااللهَ اِن كُنتُم مُؤمِنينَ !  **بترسيد از خدا اگر مؤمن هستيد!**»

##### چگونه حواريون درخواست خود را اصلاح كردند؟

زننده بودن درخواست حواريون چنان مشخص بود كه خود آنان نيز، پس از شنيدن جواب عيسي"ع" شروع به توجيه خواستة خود كردند، و گفتند: غرض ما از اين درخواست تنها خوردن و تفنن كردن به امور خارق العاده و بازيچه گرفتن آيات الهي نيست، بلكه هدف ما تكميل علم خود و ازالة خاطرات سوء از دلهايمان و گواه بودنمان برآن معجزه بوده است.

در هر صورت، از درخواست خود براي خوردن از مائدة آسماني صرف نظر نكردند، و در اثر پافشاري آنها حضرت عيسي"ع" از پروردگار خود خواهش كرد كه آنها را به مائده اي كه خواسته اند، اكرام نمايد.

چون اين معجزه در نوع خود منحصر است به امت عيسي "ع"، و برخلاف ساير معجزات كه در حال ضرورت انجام مي شده، بدون هيچ ضرورت، و تنها به خاطر اقتراح در يك امر غيرلازم، انجام يافته است، از همين جهت عيسي"ع" به درخواست خود عنواني داد كه صلاحيت داشته باشد، و سؤال خود را از ساحت عظمت و كبريائي خداوند به آن عنوان توجيه نمايد، لذا عرض كرد:

« **بارالها ! نازل كن برما خواني از آسمان،**

**تا براي همه ما، از اولين و آخرين، عيدي باشد!** »

پروردگار مسيح دعاي او را مستجاب كرد، الاّ اينكه شرط كرد كه هركس نسبت به اين معجزه كفر بورزد، عذاب آن كس هم بي سابقه و هم عذابي خواهد بود كه كسي تا كنون به آن معذب نشده است!

مستند:آيات مندرج در متن الميزان ج 12ص161

# درخواست مائده، و ادب دعاي عيسي"ع"

قرآن مجيد از تاريح حيات حضرت عيسي"ع" زماني را براي ما نقل مي كند كه براي نزول مائدة آسماني به درگاه الهي دعا مي كند. عيسي "ع" با ادب خاصي درخواست بي جاي شاگران خود را در برابر ساحت پروردگار خود چنين توجيه مي كند:

« **بارالها ! پروردگارا !**

**نازل فرما برما، مائده اي از آسمان،**

**تا براي ما، و پيروان كنوني و آيندة ما عيد باشد،**

**و از ناحية تو نيز يك معجزه باشد،**

**پروردگارا !**

**روزي مان كن! كه تو بهترين روزي دهندگاني** ! » (مائده 114)

از سياق داستان درخواست حواريون مسيح از آن جناب، در قرآن كريم، چنين استفاده مي شود، كه درخواست نزول مائده از سؤالات شاق بر آن جناب بوده است، زيرا گفتاري كه از آنان حكايت كرده كه گفتند:

« **- اي عيسي!**

**آيا پروردگار تو توانائي آن را داردكه مائده اي از آسمان برما نازل كند**؟! »

اين درخواست به ظاهرش مشتمل بوده بر پرسش از قدرت خداي سبحان، و اين پرسش با ادب عبوديت نمي سازد، اگر چه مقصود در واقع پرسش از مصلحت بوده و نه از اصل قدرت، لكن ركاكت تعبير در جاي خود محفوظ است!

اين سؤال از لحاظ ديگر درخواست معجزه اي ديگر بوده است، و اين نيز بي ادبي آنان را مي رساند زيرا معجزات باهرة عيسي مسيح"ع" از هر جهت بر آنان احاطه داشت، و با آنهمه معجزات كه قبلاً ديده بودند، نياز به اين معجزة دلبخواهي نبود!

عيسي"ع" خودش، و وجودش بدون پدر، تكلمش درگهواره، زنده كردن مرده، خلق مرغ، شفاي اكمه و ابرص، خبردادن از غيب، علم به تورات و انجيل و حكمت، همه و همه معجزه بود، و براي كسي جاي شكي باقي نمي گذاشت. پس اينكه حواريون با چنين معجزاتي از مسيح درخواست معجزه اي مخصوص به خود كردند، بي شباهت به بازيچه گرفتن آيات خدا و بازي گرفتن خود آن جناب نيست! از همين جهت مسيح با عبارت " **تقوا پيشه كنيد، و از خدا بترسيد، اگر مؤمن هستيد!**" آنان را توبيخ كرد.

لكن از آنجائي كه حواريون دربارة تقاضاي خود پافشاري كردند و آن را با عنوان اطمينان قلب و شهادت و صداقت توجيه كردند، و بالاخره او را مجبور به چنين درخواستي از خداي متعال نمودند.

ناگزير آن حضرت با ادبي كه خداي سبحان به او ارزاني داشته بود، سؤال آنان را به نحوي كه بتوان به درگاه عزت و كبريائي خدا برد، اصلاح كرد.

* **اول،** اينكه آن را عنوان "**عيدي**" داد كه اختصاص به امت او و خود او باشد،
* **دوم،** اينكه توجيهات حواريون را با عبارت " **آيتي از جانب تو،"** خلاصه كرد،
* **سوم**، غرض خوردن را كه آنها مقدم بر همة اغراض ذكر كرده بودند، او در آخر آورد و هم اينكه لباسي برآن پوشانيد كه با ادب حضور موافق تر بود، و آن اينكه عرض كرد: " **وَ ارزُقنا** " و ذيل آن گفت: « وَ اَنتَ خَيرُ الرّازِقينَ ! »

- **چهارم،** ادب ديگري كه به كلام خود داد اين بود كه دعاي خود را با كلمة "**رب**" و " **ربنا** " آغاز كرد، و اين زيادتي ندا در دعاي مسيح"ع" براي رعايت ادب نسبت به موقف دشوارتر خود بود.

**مستند:آية114سورة مائده " قالَ عيسيَ بنُ مَريَمَ اَللّهُمَّ رَبَّنا اَنزِل عَلَينا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ ...!"**

**الميزان ج 12ص161**

# خصوصيات دعاي نزول مائده

عيسي عليه السلام در مقابل تقاضاي حواريون براي نزول مائدة آسماني دست به دعا برداشت، و از خداوند متعال درخواست مائده كرد.

با توجه به كيفيت خاص اين دعا و موقعيتي بسيار خطيري كه در قبال اصرار حواريون در درخواست اين معجزه پيش آمده بود، مسيح"ع" با ادب خاصي كه نشانة پيامبران بزرگوار الهي است، درخواست آنها را به درگاه خداوند چنين بيان كرد:

« **بارالها ! پروردگارا !**

**نازل فرما برما مائده اي از آسمان،**

**تا براي ما،**

**و پيروان ما از نسل حاضر و از نسلهاي آينده،**

**عيدي باشد، و آيتي از جانب تو !**

**پروردگارا ! روزي مان كن !**

**كه تو بهترين روزي دهندگاني!** »

در مطالب قبلي گفتيم كه حواريون عيسي گفتند كه آيا خداي تو مي تواند براي ما مائده اي از آسمان نازل كند، و اين درخواست آنان پس از سالها مشاهدة معجزات الهي به دست عيسي داراي چندان قباحتي بود كه عيسي "ع" آنها را به ترس و پرهيزكاري از خدا دعوت كرد، ولي در قبال اصرار آنها و عذرخواهي شان - كه اين مائده را به خاطر " خوردن" آن و اطمينان قلبشان و تصديق ايمان و گواهي شان، مي خواهند - حضرت مسيح دست به دعا برداشت و خداي خود را چنين ندا كرد: « **اللهم ربنا !** »

**در اينجا شش خصوصيت عمده اين دعا را ذكر مي كنيم:**

1. اين دعا در ميان همة دعاها و تقاضاهائي كه در قرآن مجيد از انبياء عليهم السلام حكايت شده است، داراي خصوصيتي است كه در هيچ يك از آنها نيست، و آن افتتاح دعاست به " **اللهم ربنا !** " و ساير دعاهاي پيامبران با عبارت " **رب**" يا " **ربنا**" شروع مي شود، و داراي اين خصوصيت نيست. اين خصوصيت صرفاً به خاطر دقت مورد است و هول مطلع !
2. سپس مسيح"ع" عنواني به مائده داد كه صلاحيت داشته باشد، و غرض او و اصحابش قرار گيرد، و آن اين بود كه او و امتش روز نزول مائده را " **عـيد**" بگيرند. اين ابتكار كار مسيح"ع" بود، و در درخواست حواريون از مسيح چنين عنواني وجود نداشت.
3. ديگر اينكه مسيح"ع" با اينكه اين پيشنهاد از طرف حواريون بود، به عنوان عموم " **ما** " مطلب را ادا كرد، و به همين تعبير زيبا مطلب را از صورت درخواست معجزه با وجود معجزات بزرگ الهي در دسترس و پيش چشم همه بيرون آورد و طوري ادا كرد كه مرضي رضاي پروردگار و غير منافي با مقام عظمت و كبريائي او باشد، چوت عيد گرفتن داراي آثار حسنه اي است، مانند وحدت كلمه، و تجديد حيات ملي، و مسرت دلهاي مردم، و اعلان دين در هر بار كه فرا مي رسد. اين عيد از مختصات قوم عيسي است، و اين معجزه هم بي سابقه و از خصايص مسيحيت است.
4. عيسي"ع" بعد از آنكه فائدة اساسي نزول مائده را كه همان عيد بودن است ذكر نمود، دنبالش عرض كرد: مي خواهيم اين مائده معجزه اي باشد، يعني همان عيد بودن روز نزول مائده را غرض اصلي خود اعلام كرد، و نشان داد كه غرض اصلي شان معجزه نيست، زيرا سراسر زندگي آن حضرت معجزه بوده است، و اگر غرض اصـــلي معجزه بود نتيجه اين درخواست نامطلوب مي شد.
5. خوردن از مائده آسماني را حواريون به عنوان اولين غرض خود از اين درخواست اعلام كرده بودند، و لكن مسيح"ع" آن را در ضمن فوايد ضمني و در آخر از همه ذكر كرد، و جمله را با اعتراف به" **خيرالرازقين**" بودن خدا تمام كرد، و نشان داد كه خداوند بدون درخواست هم روزي رسان است.
6. كلمة " **خوردن**" را هم برداشته و به جايش كلمة " **رزق**" را به كار برد و بلافاصله گفت: " **تو بهترين روزي دهندگاني !** "

اين نكات دليل است بر اينكه اين پيغمبر عظيم الشأن خدا تا چه اندازه نسبت به پروردگار خود مؤدب بوده است، مخصوصاً وقتي كلام او را با كلام حواريون مقايسه كنيم، با اينكه هر دو در مقام اداي يك چيز يعني "نزول مائده" بودند. مي بينيم كه عيسي"ع" حرف آنها را گرفته و چيزي برآن اضافه و كم كرد، و بعضي حرف ها را حذف يا مقدم و مؤخر نمود تا بدين وسيله كلام سراپا اشكال حواريون را به صورتي درآورد كه براي عرضه به درگاه عزت و ساحت عظمت پروردگار لايق شود، و از جهت مشتمل بودن آن بر آداب عبوديت، زيباترين كلام شود، و خواننده را بيش از پيش دچار شگفتي سازد!

بخش پنجم

ماجرای

**مرگ عیسی** علیه السلام

**فصل اول**

###### **پايان حيات زميني عيسي "ع"**

مستند:آية 46 سورة آل عمران " وَ يُكَلِّمُ النّاسَ في المَهدِ وَ كَهلاً ...." الميزان ج 6 ص15

# مدت عمر عيسي "ع"

قرآن كريم، دوام زندگي شريف اين پيامبر خدا را تا سن " كهولت" تصريح نموده است، و آن را ضمن بشارت دادن تولد او به مادرش قرارداده و بدين وسيله به مريم فهمانده كه فرزند تو تا سن " كهولت" زندگي خواهد كرد.

" كهل" كسي را گويند كه تازه موهاي سفيدي در چهره اش پديد آمده باشد. برخي ديگر گويند "كهل" شخصي است كه سنش به 34 سال رسيده باشد.

در اينكه قرآن شريف تصريح به دوام زندگي عيسي"ع" تا سن كهولت نموده، و با اين وصف در اناجيل، مدت مكث او را در زمين بيش از 33 سال ننوشته اند، لذا برخي گفته اند: سخن گفتن عيسي با مردم در سن كهولت، پس از نزول او از آسمان مي باشد، زيرا آن قدر در زمين مكث نكرده كه به سن كهولت رسيده و با مردم سخن گويد. و برخي ديگرگفته اند: برخلاف آنچه از اناجيل ظاهر است، تحقيق تاريخي نشان مي دهد كه مدت زندگي عيسي"ع" در حدود 64 سال بوده است!

به هر حال، آنچه از سياق آيه " فِي الْمَهدِ وَ كَهلاً ،" فهميده مي شود، آن است كه: عيسي"ع" به سن شيخوخت و پيري نمي رسد، بلكه انتهاي عمر او سن كهولت است. بنابراين آية شريفه، سخن گفتن او را در دو طرف عمرش، كه طفوليت و كهولت باشد، بيان داشته است.

در روايات اسلامي از حضرت امام صادق"ع" در كتاب " اكمال" ضمن روايتي نقل شده كه فرمود:

« . . . عيسي عليه السلام در بيت المقدس ماند و مدت 33 سال آنها را دعوت كرد به نعمت هائي كه نزد خداست....»

شايد اشاره امام صادق عليه السلام به مدت عمر عيسي "ع" باشد، چنانكه دربارة مدت عمرش مشهور همان است زيرا عيسي از طفوليت تا سن كهولت با آنان سخن مي گفت، و از همان سن كودكي پيغمبر بود.

در تفسير عياشي از حضرت امام صادق عليه السلام نقل كرده كه فرمود:

« بين داود و عيسي عليهماالسلام 400 سال فاصله بود. »

در كتاب قصص الانبياء همين روايت از حضرت صادق "ع" نقل شده كه " بين داود و عيسي"ع" 480 سال فاصله بود.»

در هر صورت هيچ يك از اين دو تاريخ موافق تاريخ اهل كتاب نيست.

مستند:آية 55 سورة آل عمران " اِذ قالَ اللهُ يا عيسي اِنّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافَعُكَ اِلَيَّ ...!" الميزان ج 6 ص32

# پايان كار عيسي "ع"

يهوديان مدعي قتل عيسي"ع" بودند. مسيحيان نيز گمان داشتند كه عيسي را يهوديان به وسيلة "دار زدن" مقتول ساخته اند، ولي خيال مي كنند كه پس از قتل، خداوند او را از ميان قبر به سوي آسمان برده است - چنانكه در انجيل ها چنين نوشته شده است - لكن قرآن شريف در آيات زير داستان قتل و به دارزدن عيسي را تكذيب مي كند و واقع امر را چنين مي فرمايد:

« **اي عيسي !**

**من تورا اخذ نموده و به قرب خويش بالا مي برم،**

**و تو را از معاشرت كافران، پاك و منزه گردانم،**

**و پيروان تو را بر كافران تا روز قيامت برتري دهم،**

**پس آنگه بازگشت شما به سوي من خواهد بود،**

**كه بحق در آنچه بر سر آن با يكديگر به خلاف و نزاع برخاسته ايد، حكم كنم،**

**پس گروهي را كه كافر شدند به عذاب سخت در دنيا و آخرت معذب گردانم،**

**و هيچ كس آنها را ياري نخواهدكرد،**

**اما آنانكه ايمان آورده و نيكوكار شدند، خدا به آنها اجر كامل عطا كند،**

**و خدا هرگز ستمكاران را دوست ندارد!**

**( اي محمد!) اين سخنان كه بر تو مي خوانيم از آيات قرآن محكم است**!»

در قرآن كريم " توفي" به معني " موت" نيست بلكه به معني " اخذ و نگهداشتن" است، و نشــان مي دهد كه آدمي هنگام " موت" فاني و باطل نمي شود، بلكه خداي تعالي او را گرفته و حفظ مي كند، تا هنگامي كه براي رجوع و برگشتن به سوي خود او را مبعوث كند. جمله اي كه خداي متعال به عيسي "ع" وحي كرد و فرمود: " اِنَي مُتَوَفِّيكَ ! " دلالت بر مردن او نمي كند.

علاوه بر اين در آيات سورة نساء مي فرمايد:

« **به دروغ گفتند ما مسيح عيسي بن مريم رسول خدا را كشتيم،**

**در صورتيكه او را نه بكشتند، و نه به دار زدند،**

**بلكه امر بر آنها مشتبه شد،**

**و همانا آنان كه دربارة او عقايد مختلف اظهار داشتند،**

**از روي شك سخن گفتند، و عالم نبودند،**

**جز اين كه از پي گمان خود مي رفتند،**

**به طور يقين مسيح را نكشتند،**

##### بلكه خدا او را به سوي خود بالا برد،

**و پيوسته خدا مقتدر، و كارش همه از روي حكمت است!**

**هيچ كس از اهل كتاب باقي نخواهد ماند،**

**جز آنكه به عيسي، پيش از مردنش، ايمان خواهد آورد،**

**و روز قيامت عيسي بر آنان گواه خواهد بود**! »

نكتة قابل توجه اين است كه ظاهر آية فوق نشان مي دهد، حضرت عيسي"ع" در نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا تمام اهل كتاب به او ايمان آورند.

ضمناً خطاب خدا به عيسي"ع" آنجا كه مي فرمايد:

**« وَ رافَعُكَ اِلَيَّ وَ مُطَهَّرَكَ مِنَ الَّذينَ كَفَروُا ...!»**

منظور از" **بلند كردن عيسي به سوي خود و تطهير او از كافران،**" بلند كردن معنوي است، نه صوري و جسماني، يعني مراد از " رفع" رفع درجه و قرب به پروردگار است، و منظور از" **تطهير از كافران،**" نيز تطهير معنوي است، نه طهارت ظاهري و جسماني !

بنابراين منظور دور نمودن از كفار و خارج نمودن از مجتمع كثيف آنان - كه به كثافت كفر و انكار پليد شده - مي باشد.

##### داستان شام آخر

در روايات اسلامي از حضرت امام باقر عليه السلام در " تفسير قمي" شرح آخرين ساعت هاي زندگي عيسي عليه السلام چنين نقل شده است:

**« عيسي"ع" به اصحابش شبي را كه خدا او را به سوي خود بالا برد، خبر داد،**

**اصحابش هنگام غروب آفتاب همگي نزد او جمع شدند،**

**عيسي آنان را داخل خانه اي كرد،**

**سپس از چشمه اي كه در زاوية آن خانه بود به سوي آنان بيرون آمد،**

**در حالي كه سرش را تكان مي داد تا آبهايش بريزد،**

**سپس به آنان گفت:**

* **خداي متعال به من وحي فرموده كه همين ساعت مرا به سوي خود بالا برد، و از يهوديان مرا پاك سازد،**
* **اينك كدام يك از شما حاضريد شبح و شكل من به او القاء شود؟**
* **و به جاي من كشته و به دار آويخته شود؟**
* **و با من در درجه و مقامم همراه باشد؟**

**جواني از آنان گفت:**

* **يا روح الله من حاضرم!**

**عيسي فرمود:**

* **آري تو همان هستي!**

**عيسي سپس به آنان گفت:**

* **يكي از شما پيش از آنكه صبح كند دوازده بار به من كافر شود!**

**مردي از آنان گفت:**

* **يا نبي الله من آن كسم!**

**عيسي گفت:**

* **آيا آن را در نفس خودت مي يابي؟ شايد همان كس باشي!**

**بعد به آنان فرمود:**

* **به زودي بعد از من سه فرقه شويد،**

**دو فرقه بر خدا دروغ بسته و جايگاهشان آتش است!**

**يك فرقه كه تابع " شمعون" هستند بر خدا راستگويانند،**

**و جايگاهشان بهشت خواهد بود!**

**اين بگفت و خدا او را از زاوية خانه به سوي خود بالا برد، در حالي كه همگان او را مي ديدند. يهوديان همان شب در طلب عيسي آمدند، مردي را كه عيسي خبر داده بود كه تا پيش از صبح دوازده بار به او كافر شود، گرفتند.**

**همچنين جواني را كه شبح عيسي به او القاء شده بود، گرفتند و كشتند و به دار آويختند. آن مرد ديگر هم تا قبل از صبح دوازده بار به عيسي كافر شد.»**

##### عيسي"ع" در آسمان

در كتاب " عيون" از حضرت رضا عليه السلام نقل مي كند كه فرمود:

**« امر هيچ يك از انبياء و حجج الهي بر مردم مشتبه نشد مگر عيسي"ع"**

**زيرا او زنده از زمين به سوي آسمان برده شد،**

**و در بين آسمان و زمين روحش را قبض كردند،**

**و چون او را به آسمان بالا بردند، روحش را به او برگردانيدند. »**

در تفسير "عياشي" از حضرت صادق "ع" روايت شده كه فرمود:

**« عيسي را در حالي كه جامه اي از پشم**

**- كه مريم نخ او را رشته و بافته بود -**

**در برداشت، به سوي آسمان بردند،**

**چون به آسمان رسيد او را ندا دادند:**

**- اي عيسي زينت دنيا را از خود دور نما ! »**

**مستند:آية 157سورة نساء " وَ قَولِهِم اِنّا قَتَلنا المَسيحَ بنَ مَريَمَ رَسوُلَ اللهِ وَماقَتَلوُهَ وَماصَلَبوُهُ...."**

**الميزان ج9ص206**

# نظر قرآن درباره ادعاي قتل عيسي"ع"

مردم دربارة ادعاي قتل عيسي"ع" كه آيا به وسيلة دار بوده و يا به وسيلة ديگري، اختلاف كردند.

در آيات فوق، خداوند متعال اول ادعاي قتل مسيح را از آنان نقل مي كند، و آنگاه در مقام رد، قتل و صلب را باهم ذكر مي كند، براي اين است كه هيچ شكي در آن راه نيابد.

زيرا اگر موضوع قتل را به تنهائي رد كند، ممكن است اين تأويل در آن راه يابد كه حضرت را به طور عادي نكشتند، و احتمال دارد كه به دار و صليب كشيده باشند، لذا خدا در آية فوق مي فرمايد:

**« وَ ما قَتَلوُهَ وَ ما صَلَبوُهُ - نه كشتند، و نه به صليب كشيدند او را ...!»**

اين بدان دليل است كه با صراحت تمام مطلب را بيان كند و تصريح نمايد كه وي به دست آنان، نه به صورت دار كشيدن و نه به صورت ديگري، وفات نيافته است، بلكه كار او بر آنان مشتبه شده و كسي غير از مسيح را به جاي مسيح گرفتند و كشتند و يا به دار زدند.

اين چنين جرياني غير عادي نيست، زيرا در امثال چنين اجتماعات درهم ريخته و پرشور و غوغا ممكن است به جاي فرد مورد نظر، كس ديگري را بكشند، چون عيسي را سپاهيان رومي مي خواستند بكشند، ولي به طور كامل او را نمي شناختند، از اين رو امكان دارد كه به جاي او ديگري را گرفته باشند.

در اين زمينه رواياتي هم وجود دارد كه خدا شباهتي از عيسي به ديگري انداخت و او را گرفتند و به جاي عيسي كشتند.

آيات قرآني چنين بيان دارد:

« **و گفتند: ما مسيح عيسي بن مريم رسول الله را كشتيم،**

**در حالي كه نه عيسي را كشتند، و نه به دارش زدند،**

**بلكه مطلب بر ايشان مشتبه شد!**

**كساني كه دربارة عيسي اختلاف دارند، راجع به او در شك اند،**

**و دربارة او علمي ندارند، و جز پيروي از گمان چيزي نمي دانند،**

**و يقيناً عيسي را نكشتند!**

**بلكه خدا او را به سوي خود بالا برد!**

**و خدا با عزت و حكيم است.**

**هيچ يك از اهل كتاب نيست كه پيش از مرگش به عيسي ايمان نياورد،**

**و روز قيامت وي بر ايشان شاهدي خواهد بود!** »

##### رفع عيسي "ع"

رفع يا بالا بردن عيسي عليه السلام يك نوع خلاصي و نجات بخشي بوده كه خدا بدان وسيله عيسي را خلاص كرده و از دست دشمنان نجات داده است. البته فرقي نمي كند كه بعد از خلاصي، به مرگ طبيعي از دنيا رفته باشد و يا به مرگ طبيعي از دنيا نرفته، و به وسيلة قتل و صلب هم نمرده، بلكه به وسيلة ديگري مرده باشد، كه ما نمي دانيم، ويا زنده و باقي باشد، و خدا - به نحوي كه ما نمي فهميم - او را باقي نگهداشته است.

همة اينها احتمالات هست، و محال نيست كه خدا مسيح را بگيرد و به سوي خود بالا ببرد، و او را محفوظ دارد، و يا حياتش را به نحوي كه منطبق بر عادت جاري ما نباشد، حفظ كند. اين نوع معجزات را قرآن كريم دربارة ولادت و زندگي خود حضرت عيسي و ساير پيامبران الهي نقل مي كند.

تدبر در آيات فوق و ساير آياتي كه در قرآن كريم در اين زمينه وجود دارد مفيد اين معني است كه عيسي"ع" به وسيلة " قتل يا صلب يا با مرگ طبيعي"، به مصداقي كه ما آشنائيم، وفات نيافته است.

مستند:آية 158سورة نساء " وَ اِن مِن اَهلِ الكِتابِ اِلاّ لَيؤُمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ...." الميزان ج9ص209

# رجوع ثانوي عيسي"ع"

قرآن مجيد مي فرمايد:

« **هيچ يك از اهل كتاب نيست كه پيش از مرگش به عيسي ايمان نياورد و روز قيامت وي بر ايشان شاهدي خواهد بود**.»

آنچه سزاوار تدبر و امعان نظر است اين است كه دو موضوع متن اين آيه، يعني جمله: " **روز قيامت وي بر ايشان شاهدي خواهد بود**،" و جملة " **هيچ يك از اهل كتاب نيست كه پيش از مرگش به عيسي ايمان نياورد!**" در سياق يكديگرند، و اين ظهور در آن دارد كه همانطور كه همگي اهل كتاب پيش از مرگ به او ايمان مي آورند، او هم روز قيامت بر آنان شاهد است. خداوند متعال در خصوص اين شهادت به طرز خاصي سخن گفته و از زبان عيسي مي فرمايد:

« **من مادامي كه در ميان آنان بودم، شاهدشان بودم، و چون مرا گرفتي تو رقيب آنان بودي و تو بر هر چيزي شاهدي!** »

آية بالا شهادت عيسي را منحصر به ايامي كرده كه وي پيش از توّفي در بين مردم زندگي مي كرده است، و اين آيه يعني ( **هيچ يك از اهل كتاب نيست كه ...**) دلالت بر آن دارد كه عيسي شاهد بر همة كساني است كه به او ايمان آورده اند. و اگر اين مؤمنين همه باشند، لازمه اش اين است كه وي توّفي نشود مگر بعد از همه، و نتيجه اين، معناي دوم است: يعني آن حضرت هنوز زنده است، و براي دومين مرتبه به سوي مردم باز مي گردد كه بدو ايمان آورند، نهايت بايد گفت: كساني كه رجوع ثانوي مسيح را درك نكنند وقت مردن به او ايمان مي آورند، و كساني كه درك كنند از روي اختيار يا اضطرار به او مي آورند.

علاوه از نظر آنكه آيات آن طور كه در سياق هم قرار گرفته اند، مناسب تر اين است كه آيه در مقام بيان اين معني باشد كه **- عيسي نمرده و هنوز زنده است. و مراد از ايمان آوردن آنان به عيسي قبل از مرگ، ايمان آوردن همگي آنان است پيش از مرگ عيسي عليه السلام!**

در روايات اسلامي از حضرت امام باقر "ع" در " تفسير قمي" آمده كه:

« . . . عيسي"ع" پيش از قيامت به دنيا فرود مي آيد، و هيچ اهل ملتــي اعم از يهــودي و غيـره نمي ماند مگر آنكه پيش از مرگش به عيسي ايمان مي آورد و پشت سر مهدي عليه السلام نماز مي خواند! »

بخش ششم

**حواریون عیسی** «ع»

**فصل اول**

###### **حواريّون و پيروان عيسي**"ع"

مستند:آية 52 سورة آل عمران "... قالَ مَن اَنصاري اِليَ اللهِ قالَ الحَواريّونَ نَحنُ اَنصارُ اللهِ...!"

الميزان ج 6 ص25

# انتخاب حواريّون و بيعت آنها

قرآن كريم تاريخ زندگي حضرت عيسي عليه السلام را از زمان حمل مريم تا وقت رسالت عيسي و دعوت او ضمن بشارتي كه به مريم دادند، نقل كرده است. آيـــاتي كه در سورة آل عمران از 52 به بعــد شروع مي شود، تتمة اين تاريخ را بيان مي كند، كه مربوط مي شود به انتخاب نمودن حواريون به وسيلة عيسي"ع"، و مكركردن بني اسرائيل با آن حضرت، و نجات دادن خداوند متعال او را از مكر بني اسرائيل، و بالاخره بردن او را به سوي آسمان.

در اين آيات از داستان عيسي"ع" به آن مقدار كه القاي آن به مسيحيان اهميت داشته، اكتفاء شده است، و بعض خصوصياتي را كه در سوره هاي نساء، مائده، انبياء، زخرف و صف بيان داشته، در اينجا نقل نكرده است، زيرا نزول اين آيات مصادف با زماني شد كه مسيحيان وفد نجران - جماعتي كه از رؤساي مسيحيان نجران تشكيل شده بود، و براي بحث و احتجاج با پيغمبر اسلام"ص" آمده بودند - وارد مدينه شدند، لذا از هر چيز لازم تر به قسمت هاي مهم تاريخ پرداخته است، نه آنكه تمام خصوصيات داستان را بيان كند.

##### دلايل انتخاب حواريون

چون عيسي از آنان ( بني اسرائيلي كه در ضمن بشارت نامشان مذكور شد،) احساس كفر كرد، گفت:

* **از شما كيست كه در راه خدا ياور من شود؟**

از اينكه لفظ " احساس" را در مورد " كفر" به كار برده، روشن مي شود كه " كفر" از آنان ظاهر شده است، يا اينكه به سبب كفر قصد " ايذاء و كشتن" عيسي را كردند، و عيسي آن قسمت را حس نمود.

عيسي عليه السلام با سؤال از ياران خود خواست تا عده اي از مردان قومش را جدا كرده و مخصوص راه حق گرداند، و نيروي دين را در قلوب آنان به وديعه گذارد، تا آنان دعوتش را منتشر سازند.

اين خصيصه هر نيروئي از نيروهاي طبيعي و اجتماعي و غير آن است كه هنگام شروع نمودن به كار و نشر آثار خود، محتاج و نيازمند چنين تشكيلاتي است، تا رنجش فاسد نشود، و در برابر به كار مثبتي فائز گردد.

نظير كار عيسي"ع" در دعوت اسلامي، " بيعت عقبه" و " بيعت شجره" را مي توان نام برد كه در آن دو پيامبر اسلام"ص" خواست قدرت و قوة خويش را جمع كرده و در آن افراد متمركز سازد، تا كار دعوتش استقامت گيرد.

عيسي"ع" چون يقين كرد دعوتش در بني اسرائيل تأثيري نمي بخشد، و آنان بالاخره راه كفر را طي خواهند كرد، بلكه بالاتر از آن ممكن است خود آن حضرت را كشته و چراغ دعوتش را خاموش سازند، براي بقاء دعوت خود و انتشار آن همان راه را در نظر گرفت، يعني از نزديكترين پيروانش نصرت جسته و براي پيمودن راه حق از آنان ياري طلبيد.

مستند:آية 52 سورة آل عمران " ... قالَ الحَواريّونَ نَحنُ اَنصارُ اللهِ...!" الميزان ج 6 ص27

##### بنيانگذاري دعوت مسيحي با انتخاب حواريون

حواريون دعوت عيسي"ع" را مردانه پذيرفتند، و آمادگي خود را بري تأمين نظر آن حضرت اظهار داشتند، و بدان وسيله از ساير افراد بني اسرائيل به وسيلة قبول دعوت عيسي"ع" تفاوت پيدا نمودند.

دعوت عيسي از همان مرحله بنيان گذاري شد، و با انتشار پيدانمودن دعوتش به وسيلة آنان حجت الهي به خلايق رسيد و " ايمان" عليه " كفر" جلوه گري نمود.

قرآن مجيد در سورة صف مي فرمايد:

* **اي اهل ايمان ! شما هم ياران خدا شويد،**

**چنانكه عيسي بن مريم به حواريون گفت:**

* **كيست كه در راه خدا مرا ياري كند؟ حواريون گفتند:**
* **ما ياران خدائيم ! ( نَحنُ اَنصارُ الله! )**

**پس طايفه اي از بني اسرائيل ( حواريون) ايمان آوردند،**

**و طايفة ديگر كافر شدند.**

**ما هم اهل ايمان را مؤيد و منصور گردانيديم، به طوري كه رسماً عليه دشمنان، ظاهر و آشكار شدند!** »

##### حواري كيست؟

حواري انسان كسي است كه از مختصين او محسوب شود. قرآن شريف اين عبارت را جز در مورد "اصحاب خاص" حضرت عيسي"ع" در جاي ديگر به كار نبرده است.

در روايات اسلامي از حضرت رضا عليه السلام نقل شده كه فرمود:

« در نظر ما سبب ناميده شدن حواريون به اين اسم آن است كه آنها نفوس خود را پاك كرده و ديگران را هم از پليدي گناهان با پند و اندرز پاك مي كردند.»

از آن حضرت در كتاب " توحيد" نقل شده كه: « حواريون 12 نفر بودند كه افضل و دانشمندتر از همه " لوقا" بود. »

##### صاحب وحي، و نبي بودن حواريون

از آية شريفة قرآن مجيد در سورة مائده – وَ اِذ اَوْحَيتُ اِليَ الحَوارِيينَ – فهميده مي شود كه اجابت كردن حواريون دعوت عيسي"ع" را، روي وحيي بوده كه خداوند تعالي به آنان فرموده است.

بدين ترتيب، تمامي حواريون عيسي"ع" انبياء و صاحب وحي بوده اند!

« **ياد كن هنگامي را كه به حواريون وحي كرديم كه:**

* **به من و رسولم ايمان آوريد! گفتند:**
* **ايمان آورديم!**

**- گواه باش كه ما تسليم فرمان توئيم !** »

##### اخلاص و ايمان حواريون

از پاسخي كه حواريون به خداي سبحان عرض كردند، و در عبارتي كه گفتند:**« وَ اشهَد بِاَنّا مُسلِموُنَ!»** تسليم و اسلام خود را نشان دادند، و اين " **اسلام** " همان تسليم شدن كامل در برابر ارادة خداوندي است.

در همين پاسخ دلالت روشني هست كه ايمان آنان از مراحل والاي ايمان بوده است، زيرا چنين تسليمي جز از مؤمنين خالص ساخته نيست، و نه هركس در ظاهر شهادت به توحيد و نبوت داد مرد ميدان آن باشد!

آنان به جميع آنچه خدا نازل فرموده و به عيسي"ع" تعليم داده - **از كتاب و حكمت و تورات و انجيل** - ايمان آورده اند، و اين رقم پيروي از بالاترين و ارزنده ترين مراتب ايمان شمرده مي شود.

در پايان آيه از قول حواريون در قرآن مجيد نقل شده كه از خدا درخواست كردند: « فَا كتُبنا مَعَ الشّاهِدينَ ! » يعني از پروردگار خود مسئلت نمودند كه آنان را از " **شاهدان**" قرار دهد!

مستند:آية 14 سورة صف "يا اَيُهَا الَّذينَ آمَنوُا كوُنوُا اَنصارَ اللهِ ...! " الميزان ج 38 ص170

# انصارالله ازمسيحيان و مسلمانان

انصار خدا بودن اين است كه آن قدر دين خدا را بايد ياري كرد تا به اين عنوان و مقام شناخته شد. منظور از ياري خدا ياري پيامبر خدا و در پيش گرفتن راهي است كه آدمي را با بصيرت به سوي خدا مي كشاند.

در آية 108 سورة يوسف، خداي تعالي به رسول خــــــدا"ص" چنين دستور مي دهد:

« **بگو اين است راه من !**

**كه مردم را به سوي خدا دعوت كنم،**

**در حالي كه خودم و پيروانم با بصيرت باشيم !** »

دليل بر اين كه منظور از ياري خدا، ياري كردن دين خدا و پيامبر خداست، اين است كه عبارت: **"كوُنوُ ا اَنصارَالله "** را تشبيه مي كند به گفتار عيسي"ع" كه - **همانطور كه عيسي بن مريم به حواريون گفت: چه كسي انصار من به سوي خداست؟ حواريون گفتند: مائيم انصارالله** - پس انصار خدا بودن حواريون معني اش اين است كه انصار عيسي بن مريم باشند، در پيمودن راه خدا، و راه خدا همان توحيد و اخلاص عبادت براي خداي سبحان است.

انصارالله در مورد رسول گرامي اسلام"ص" معنايش اين است كه انصار رسول خدا"ص" در نشر دعوت و اعتلاي كلمة حق باشند، و در اين راه جهاد كنند. اين همان ايمان آوردن به رسول خدا"ص" و اطاعت جازم و صادق از او در اوامر و نواهي اوست.

در آخر آيه اشاره مي كند به اينكه امت پيامبر اسلام هم عين سرنوشت امت مسيح را دارند، آنها نيز مانند امت مسيح دو طايفه مي شوند، يكي مؤمن و ديگري كافر. اگر مؤمنين خداي تعالي را كه در مقام نصرت خواهي از آنان برآمده، اجابت كردند، و پاس حرمت دستورات او را نگه داشتند، خداي تعالي هم ايشان را عليه دشمنانشان نصرت مي دهد، همانطور كه مؤمنين به عيسي"ع" بعد از روزگاري مذلت به آقائي رسيدند، ايشان را نيز بر دشمنان خود سروري مي بخشد.

آية شريفه به ماجرا و سرانجام پيشنهاد عيسي"ع" اشاره نموده و بيان مي كند كه بني اسرائيل دو طايفه شدند، يكي حواريون بودند كه به او ايمان آوردند، و طايفه اي ديگر كه كفر ورزيدند، و خداي تعالي مؤمنين آنها را بر كفار كه دشمن ايشان بود، غلبه داد، و بعد از آنكه روزگاري دراز توسري خور آنان بودند، سرور ايشان شدند.

در روايات اسلامي از علي عليه السلام(در احتجاج) ضمن حديثي نقل مي كند كه از ميان بني اسرائيل غير از حواريون كسي دعوت عيسي "ع" را اجابت نكرد. زمين هيچ وقت از عالمي كه مايحتاج خلق را بيان كند و متعلمي كه در راه نجات به دنبال علما مي رود، خالي نبوده است، هرچند كه اين دو طايفه هميشه در اقـليت بوده اند.

**مستند:آية 55تا58 سورة آل عمران "وَجاعِلُ الَّذينَ اتَّبَعوكَ فَوقَ الَّذينَ كَفَروُا اِلي يَومِ القِيامَةِ...."**

**الميزان ج 6 ص36**

# برتري پيروان عيسي"ع"

خداي تعالي در آية فوق به عيسي"ع" وعده مي دهد كه به زودي پيروان او را بر مخالفينش - كه كافر به نبوت وي گشتند - برتري داده و آن تفوق و برتري را هم تا قيامت ادامه دهد.

در تعريف " فائقين" يعني آنانكه برتري پيدا خواهند كرد، بيان داشته كه آنان كساني هستند كه پيرو عيسي"ع" هستند. و دستة ديگر را به اين كه " به عيسي كافر شدند،" معرفي كرده است، بدون آنكه بگويد آنان از بني اسرائيل و يهودند، كه به شريعت موسي"ع" منسوبند.

اما با توجه به وسيلة معرفي در آيه صحيح است كه "الَّذينَ كَفَروُا،" جمعيت يهود باشد، و" الَّذينَ اتَّبَعوكَ، " جمعيت نصاري، و اينكه به تمام نصاري كلمة " **پيرو**" را اطلاق كرده به واسطة آن است كه ايمان آوردن " **سابقين**" (يعني همانهائي كه پيش از ظهور دين اسلام ايمانشان به عيسي"ع" مرضي خدا بوده و از روي حق تابع او محسوب مي شدند، نه " پيروان تثليث" ) مورد رضايت افراد بعدي مي باشد.

منظور از " تفوق" در آية فوق، تفوق دادن مسيحيان بر جمعيت يهود است. و غرض اصلي از آن بيان، داشتن سخط و غضبي است كه خداوند متعال بر يهود نموده و امتشان را ذليل كرده است، و اين " تفوقي" است كه با تسلط و قدرت صورت مي گيرد.

در اينجا وجه ديگري هم مي توان گفت كه:

* مراد از " الَّذينَ اتَّبَعوكَ، " مسيحيان و مسلمانانند.

و آية شريفه خبر مي دهد كه " يهود" تا روز قيامت در تحت قدرت كساني هستند كه پيروي عيسي "ع" را لازم و ضروري مي دانند.

آية بعدي در قرآن شريف، عذاب الهي را در قيامت نسبت به طايفة يهود كه به عيسي كافر شدند، بيان داشته، و در مقابل نعمت و اجري را كه به پيروان او عطا مي كند، شرح داده است.

و در ضمن همين آيه مشتمل بودن عذاب دنيوي براي آن كفار يهود را نيز متذكر شده است.

از اينجا معلوم مي شود كه نتيجة برتري دادن پيروان عيسي بر دستة كفار - و همچنين بازگشت همه به سوي خدا - آن است كه امت يهود در دنيا به واسطة كساني كه خدا بر آنان مسلط نموده، معذب، و در آخرت نيز به عذاب الهي گرفتارند، و آنان را هيچ ناصر و ياوري نست.

از جملة " وَمالهَمُ مِنْ ناصِرينَ!" استفاده مي شود كه شفاعت هم آنها را شامل نمي شود، و معذب بودنشان از قضاياي حتمي الهي است.

آية شريفه پيروان عيسي"ع" را به پاداش نيكو بشارت داده است، ولي در عين حال اين پيروي را به "ايمان آوردن و عمل صالح انجام دادن" تبديل كرده است. پس پاداش پيروان واقعي عيسي همانا " **اجر كامل**" است، كه خداي تعالي در قيامت به آنان عطا مي كند اما افراد ديگر كه تنها به اسمي اكتفا كرده و به راستي راه پيروي را پيش نگرفته اند، از آن بهره و عايدي نصيبشان نخواهد شد.

**مستند:آية 13تا32سورة يس "وَاضرِب لَهُم مَثَلاً اَصحابَ القَريَةٍ اِذ جاءَ هاَ المُرسَلوُنَ ...."**

**الميزان ج34ص115**

# حواريّون عيسي درانطاكيه وحبيب نجار

قرآن مجيد به رسول گرامي اسلام دستور مي دهد تاريخچة اصحاب القريه را به صورت مثال به كفار بيان كند:

« **براي آنها مثلي بزن اصحاب قريه را،**

**كه در زماني مي زيستند كه ما دوتا از رسولان خود را به سويشان فرستاديم،**

**و مردم آن دو را تكذيب كرده بودند،**

**و ما آن دو را به رسول سوم تقويت كرديم،**

**و اين سه رسول گفتند:**

* **اي مردم ما از جانب خدا به سوي شما فرستاده شده ايم !** »

مردم چنين مي پنداشتند كه بشر نمي تواند پيغمبري شود و وحي آسماني را بگيرد و استدلال كرده اند به خودشان كه پيغمبر نيستند، و چنين چيزي در خود سراغ ندارند، و آن وقت حكم خود را به انبياء هم سرايت داده و گفته اند:

* شما هم بشري هستيد مثل ما، و ما با اينكه مثل شما بشر هستيم و در نفس خود چيزي از وحي كه به شما ادعا مي كنيد، نازل شده، نمي يابيم، و چون شما هم مثل ما هستيد، پس رحمان هيچ وحيي نازل نكرده و شما دروغ مي گوئيد، و چون غير از اين ادعا ادعاي ديگري نداريد پس غير از دروغ چيز ديگري نداريد!

خداي تعالي در اين قصه حكايت نكرده كه رسولان در پاسخ مردم چه گفتند، در حالي كه در جاي ديگر از رسولان امت هاي گذشته حكايت كرده كه در پاسخ مردم خود در چنين مواقعي گفته اند:

« **درست است كه ما جز بشري مثل شما نيستيم،**

**ولكن خدا بر هر كس كه از بندگانش بخواهد منت مي گذارد!** »

بلكه از آن رسولان حكايت كرده كه به قوم خود گفتند:

« **ما فرستادة خدا به سوي شما، و مأمور تبليغ رسالت او هستيم،**

**و جز اين شأني نداريم،**

**و احتياجي هم نداريم به اينكه ما را تصديق كنيد و به ما ايمان آوريد،**

**تنها براي ما اين كافي است كه خدا مي داند كه ما فرستادة اوئيم،**

**و ما بيش از اين هم احتياج نداريم!**  »

در روايات اسلامي آمده كه آن شهر مورد نظر " انطاكيه" بوده و رسولان نيز دو نفر از حواريون عيسي عليه السلام بودند، كه دو نفر اولي را دستگير كردند و عيسي"ع" با وحي خودش " شمعون" را براي خلاصي آن دو نفر روانه كرد.

در روايت ديگري آمده كه نفر چهارم " حبيب " بود كه دم دروازة بالاي شهر بود، و چون خبر دستگيري رسولان را شنيد، دوان دوان خود را به جمعيت رسانيد و ايشان را نصيحت كرد، و تذكر ها داد و به اطاعت رسولان دعوت كرد.

در در منثور كه از تفاسير اهل سنت است، روايت زير نقل شده كه ابوداود، ابونعبم، ابن عساكر، و ديلمي همگي از ابن ليلي روايت كرده اند كه گفت:

رسول خدا"ص" فرمود:

* صدّيقين ( كه قرآن كريم ايشان را ستوده،) سه نفرند:

1. حبيب نجار، مؤمن آل ياسين، كه داستانش در سورة يس آمده، همانكه گفت: " يا قّومِ اتَّبَعوُا الْمُرسَلينَ! "
2. حزقيل مؤمن آل فرعون، كه گفت: " اَتَقتُلوُنَ رَجُلاً اَن يَقوُلَ رَبّي اَلله!"
3. علي بن ابي طالب، كه وي از آن دو ديگر افضل است!

اين روايت را مجمع البيان از ابن ليلي به شرح زير نقل كرده است كه :

« رسول خدا "ص" فرمود:

* سبقت يافتگان همه امت ها سه نفرند، كه حتي چشم برهم زدني به خدا كفر نورزيدند:

1. علي بن ابيطالب، 2- صاحب داستان سورة يس، 3- مؤمن آل فرعون، و صديقين همين هايند، و علي از همه شان افضل است! »

اين روايت را سيوطي در درمنثور از طبراني و ابن مردويه از طريق ابن عباس نيز از رسول خدا"ص" روايت كرده كه فرمود:

« سبقت از آن سه نفر است:

1. آنكه به موسي سبقت جست، يوشع بن نون بود،
2. آنكه به سوي عيسي سبقت جست، صاحب داستان سوره يس است،
3. و آنكه به سوي محمد"ص" سبقت جست، علي بن ابيطالب است! »

##### شگون بد زدن مردم در حق رسولان

چهارمين نفري را كه قرآن مجيد سبقت جستن او را ذكر فرموده، غير از سه رسول اولي است، كه گرفتار شده بودند، و داستان آنها در قرآن چنين ادامه مي يابد كه -

" **مردم قريه به رسولان گفتند: ما شما را بدقدم و شوم مي دانيم، و سوگند مي خوريم كه اگر دست از سخنان خود برنداريد، و تبليغات خود را ترك نكنيد، و به كار دعوت خود ادامه دهيد، شما را سنگباران خواهيم كرد، و از ما به شما عذابي دردناك خواهد رسيد!** »

رسولان گفتند: چيزي كه جا دارد با آن فال بد بزنيد، آن چيزي است كه با خودتان هست و آن عبارت است از حالت اعراضي كه از حق داريد، و نمي خواهيد حق را كه همان توحيد است، بپذيريد، و اينكه به سوي باطل يعني شرك تمايل و اقبال داريد. شما مردمي هستيد متجاوز كه معصيت را از حد گذرانده ايد!

( فال بد زدن و شوم دانستن چيزي را در عرب" طير" گفته اند، كه در اصل مرغي است كه عرب جاهلي با ديدن آن فال بد مي زد. اي بسا در حوادث آيندة بشر نيز آن را به كار مي بردند، و " طير" مي گفتند، و اغلب بخت بد به اصطلاح اشخاص بدبخت را طاير مي گويند، با اينكه اصلاً " بخت" امري است موهوم، ولي مردم خرافه دوست آن را مبدأ بدبختي انسان و محروميتش از هر چيز مي دانند.)

وقتي داستان در قرآن مجيد بدينجا مي رسد كه مردم رسولان را به سنگسار كردن تهديد مي كنند، پاي نفر چهارمي به ميان مي آيد، كه فرمود:

**« وَ جاءَ مِن اَقصَا المَدينَةِ رَجُلٌ يَسعي، قالَ ياقَومِ اتَّبِعوا المُرسَلينَ !**

**و از بالاي شهر مردي دوان دوان و سعي كنان بيامد و بگفت:**

* **هان، اي مردم! فرستادگان خدا را پيروي كنيد!**

**پيروي كنيد كساني را كه هم راهيافتگانند، و هم به طمع مزد شما را به پيروي خود نمي خوانند!**

**و اما خود من هرچه فكر مي كنم هيچ علتي و دليلي براي ترك خداپرستي نمي يابم،**

**براي اينكه اگر او را نپرستم كه مرا از عدم به وجود آورده و دوباره به سوي او باز مي گردم، چه كسي را بپرستم؟**

**آيا به جاي او خدايان ديگر اتخاذ كنم كه اگر خداي رحمان ضرري برايم بخواهد شفاعت آنها هيچ دردي از من دوا نمي كند و از آن ضرر نجاتم نمي دهد؟**

**اينكه مسلم است كه در اين صورت من در ضلالتي روشن قرار گرفته ام!**

**نه ! من به پروردگار شما رسولان ايمان مي آورم،**

**و شما بشنويد تا فردا شهادت دهيد!** »

در اول آيات مي بينيم كه اهتمام دارد نشان دهد كه مرد از بالاي شهر آمد تا بفهماند بين رسولان و آن مرد هيچ توطئه و طرح قبلي در ميان نبوده است، و اينها در پائين شهر دعوت مي كردند و او از بالاي شهر آمد و آن حرف ها را زد.

اما اينكه نام اين مرد چه بوده و نام پدرش و شغلش چه بوده مفسرين سخت اختلاف كرده اند، و اثري هم در اصل مطلب ندارد، و چون اثري داشت، خداي سبحان دركلام خود آن را مهمل نمي گذاشت.

آنچه مورد اهميت است، دقت و تدبر در اين معناست كه اين شخص چه حظ وافري از ايمان داشت، كه در چنين موقعي به تأئيد رسولان الهي شتافت و ايشان را ياري كرد و آن حرف ها را از خلوص دل و ايمان زد و لزوم عبوديت نسبت به خداي تعالي را گوشزد كرد، كه فقط به اين دليل او را عبادت كنند كه او اهليت براي عبادت و پرستش دارد، نه به طمع بهشت و ترس از دوزخ!

« وَ ما لِيَ لا اَعبُدُ الَّذي فَطَرَني وَ اِلَيهِ تُرجَعوُنَ !»

##### چگونگي شهادت رسول چهارم

قرآن مجيد در ادامة آيات مي فرمايد: « قيلُ ادخِلُ الجَنَةَ ! » و با اين عبارت مي فهماند كه او را كشتند و خداي تعالي از ساحت عزتش به او خطاب كرد كه: **داخل بهشت شو !**

بين كشته شدن آن مرد و داخل شدنش در بهشت فاصلة چنداني نبود، و آن قدر اين دو به هم نزديك بودند كه گوئي كشته شدنش همان و رسيدن دستور ورود به بهشت همان !

( البته مراد به بهشت، همان بهشت برزخ است، نه بهشت آخرت.)

اين مرد همان طور كه در ايام حيات خيرخواه مردمش بود، در حال مرگ نيز دلش در هواي نصيحت آنان بود، و بلافاصله آرزو كرد كه:

« - يا لَيتَ قَوْمي يَعلَموُنَ ! **كاش قوم من مي دانستند كه چگونه خدا مرا بيامرزيد و از محترمين و مكرمين قرارم داد!** »

بايد دانست كه مقام اين مرد نزد خدا چنان عزيز بود كه او را از مُكرَمين قرار داد. " مُكرَمين" در قرآن كريم به طور مطلق فقط دربارة ملائكة خدا به كار رفته و دربارة افرادي كه ايمانشان كامل بوده است، و به جز اين دو طائفه كسي حتي نزد خدا برخوردار از نعمت هاي الهي باشد و احترام نزد خدا داشته باشد، جزو مُكرَمين شمرده نمي شود!

##### نابودي شهر انطاكيه

خداوند متعال سرانجام اين تاريخچه را به اينجا مي رساند كه مي فرمايد:

« **ما بعد از قتل او،**

**ديگر هيچ لشكري از آسمان بر قوم او نازل نكرديم،**

**و نازل كننده هم نبوديم،**

**و اين كار جز با يك صيحه تمام نشد!**

**كه ناگهان همه را خاموش و بي حركت كرد!** »

كار آن قوم در نظر خداي تعالي بسيار ناچيز و غيرقابل اعتنا بود، و خدا انتقام آن مرد را از قوم او گرفت و هلاكشان كرد، و هلاك كردن آنها بر خدا بسيار آسان بود، و احتياج به لشكر آسماني و غيره نداشت، بلكه هلاكت آنها مانند هلاكت امت هاي گذشته، با يك صيحة آسماني بود، كه كارشان را يكسره نمود و هلاكشان ساخت!

**« يا حَسرَةً عَليَ العِباد ...!**

* **اي حسرت و ندامت بر بندگان!**

**كه هيچ رسولي نزدشان نيامد مگر آنكه به جز استهزاء عكس العملي نشان ندادند!**

**آيا نديدند چقدر از اقوام قبل از ايشان را هلاك كرديم؟**

**و ديگر به سوي اينان بر نمي گردند؟**

**با اينكه هيچ يك از آنان نيست مگر آنكه همگي نزد ما حاضر خواهند شد!**»

اين تعبير بليغ تر از آن است كه ندامت را براي آنان اثبات كند و مثلاً بفرمايد: مردم قريه دچار ندامت و حسرت شدند، كه هرچه رسول به سويشان آمد به استهزايش پرداختند.

از اين سياق برمي آيد كه مراد به " عباد" عوام مردم است، و خواسته حسرت را بر آنان تأكيد كند و بفرمايد:

- **چه حسرتي بالاتر از اين كه اينان بنده بودند، و دعوت مولاي خود را رد كردند و تمرد نمودند. معلوم است كه رد دعوت مولا شنيع تر است از رد دعوت غير مولا، و تمرد از نصيحت خيرخواهان ديگر !**